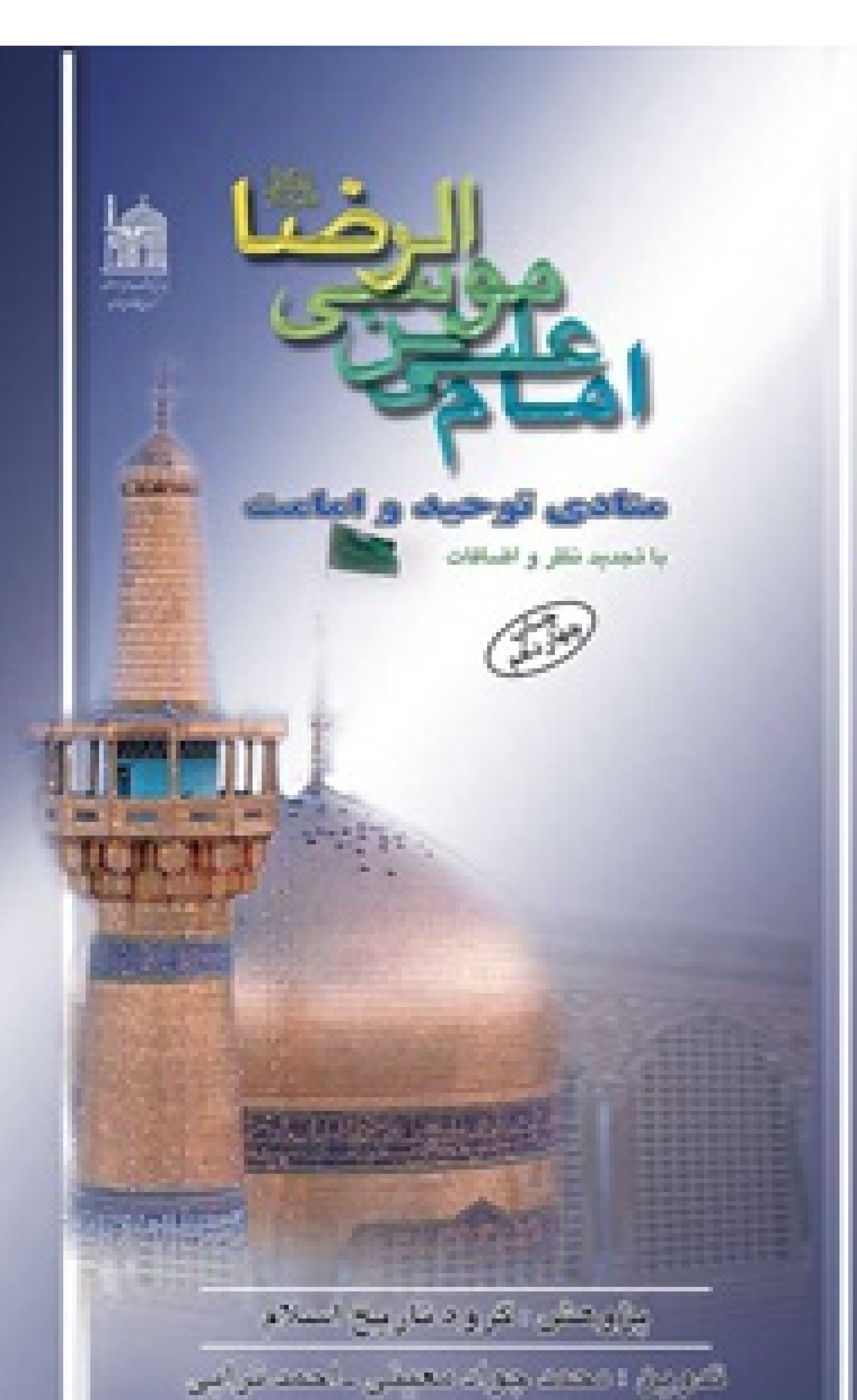

امام علی بن موسی الرضا
منادی توحید و امامت
با تجدید نظر و اضافات
پژوهش: گروه تاریخ اسلام
تحریر: محمد جواد معینی ـ احمد ترابی


بسم الله الرحمن الرحیم

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام منادی توحید و امامت

نویسنده:

احمد ترابی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام منادی توحید و امامت

مشخصات کتاب

سرشناسه : معینی، محمدجواد، ۱۳۴۰ -، گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور : امام علی بن موسی الرضا علیه السلام: منادی توحید و امامت / پژوهش گروه تاریخ اسلام [بنیاد پژوهشهای اسلامی] ؛ تدوین محمدجواد معینی، احمد ترابی.

وضعیت ویراست : [ویراست].

مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۱۹۵ ص.

شابک : ۱۶۵۰۰ ریال ؛ ۱۶۵۰۰ ریال: چاپ یازدهم : ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۱-۱۳۲-۴ ؛ ۲۳۵۰۰ ریال (چاپ سیزدهم) ؛ ۲۷۰۰۰ ریال(چاپ چهاردهم)

یادداشت : چاپ قبلی: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۳ (۲۰۸ ص.).

یادداشت : چاپ یازدهم: ۱۳۸۶.

یادداشت : چاپ دوازدهم.

یادداشت : چاپ سیزدهم : ۱۳۸۷.

یادداشت : کتابنامه : ص.[۱۸۷] - ۱۹۵؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۱۵۳؟ - ۲۰۳ق.-- ادبیات نوجوانان

شناسه افزوده : آقائی، احمد، ۱۳۳۶ - ، گردآورنده

شناسه افزوده : بنیاد پژوهشهای اسلامی. گروه تاریخ اسلام

شناسه افزوده : بنیاد پژوهش های اسلامی

رده بندی کنگره : BP۴۷/م۶الف۸ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۷

شماره کتابشناسی ملی : ۱۲۲۲۴۶۳

ص: ۱

اشاره

مقدمه

در وسعتی میان دو کوه، بوستانی از بوستانهای بهشت است.

در آن جا فرزندی فرزانه از نسل پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله چندی زیسته و درخشیده است و در تنهایی خاندان رسول صلی الله علیه و آله و در برابر چشمان نگران آل علی علیه السلام گام در وادی رضای الهی و سر بر بستر شهادت نهاده است.

غریبی، آشنای اهل ولایت و محبت.

آشنایی، غریب نواز و اهل بذل و عنایت.

تنها آمده است، بی هیچ همسر و فرزند! تا اعلام کند آمدنش هجرت است نه سیر و سیاحت!

تنها آمده است، تا در سرزمین پهناور شیفتگان زلال ولایت، چلچراغ خانه اش، قلب هزاران هزار جوینده ی گم کرده راه را به نور ایمان بیاراید.

آمده است تا رواقهای بلند حرمش، همواره مأمن دلهای خسته و پناه آهوان رمیده از دام دل و دان دنیا باشد.

هجرتی ناخواسته را از سرزمین نیاکانش و از جوار حرم جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله آغاز کرده است، تا مگر اجر رسالت را که حجازیان و شامیان و عراقیان نشناختند، به مردمان خراسان بشناساند.

این هجرت، هر چند به ظاهر ناخواسته بود و به اجبار حکومت فرعونی مأمون

صورت گرفته بود، اما تقدیر الهی آن بود تا فرزند «موسی بن جعفر علیه السلام» در سایه ی تدابیر سیاسی عباسیان و حمایتهای ظاهری و فریبکارانه ی آنان، برخلاف میل ایشان، فرصتی به دست آورد و بذر تشیع را در نسل سلمان پارسی به ودیعت نهد و به آنان افتخار دهد تا قرآن و عترت را با هم پذیرا شوند، چونان که پیامبر صلی الله علیه و آله آن دو را قرین ساخته بود.

امام «علی بن موسی علیه السلام» یگانه ی عصر خویش در علم و فضیلت و تقوا بود، اما چونان دیگر امامان علیهم السلام در تنگنای حکومت حاکمان ناشایست و قدر ناشناسی مردم، طلوعی در پشت ابرها و غروبی زود هنگام و غمگنانه داشت!

با این همه، هرگاه سینه ی سخت ابرها می شکافت، آفتاب جمال و فروغ کمال و معنویت آن حضرت بر دلها می تابید، ایمانها جوانه می زد و اندیشه ها جان می گرفت، دفتر سینه ها می شکفت و قلمها زنجیر می گسست و حدیث سلسله الذهب می نوشت.

اما دریغ که این مجالها کوتاه بود و امام اجازت نداشت تا بی پرده وبه دور از مراقبان حکومت عباسی، با مردم آن گونه که می خواهد، سخن بگوید و بشنود.

بلی! حکومت عباسی، به جای این ارتباط مردمی، خود جلسات بزرگ علمی را تدارک می دید و از عالمان ادیان و متکلمان و جدال گران زمان می خواست تا با «علی بن موسی علیه السلام» به مناظره برخیزند.

برگزاری این نشستها می توانست آثار مطلوبی برای مأمون - خلیفه ی عباسی - داشته باشد؛ چه این که اگر امام پیروز می شد، مأمون این پیروزی را به شکلی از آن سیاست خود می ساخت و اگر امام در پاسخ عالمان فرو می ماند، شکست شخصیت بزرگ ترین چهره ی علوی، می توانست شیرین ترین دستاورد برای عباسیان باشد!

به هر حال، امام ناگزیر بود تا در این مجالس شرکت کند و شعاع دانش و فضیلت خود را به آنان بنمایاند؛ هر چند سرانجام این درخششها، بر چشمان تنگ مأمون گران آمد و برای پایان دادن به زندگی امام، عزم از میان بردن آن حضرت کرد.

مأمون، مصمم بود تا از محبوبیت معنوی و اقتدار علمی امام به نفع حکومت

خویش بهره جوید، غافل از این که دریای وجود آن حضرت در سبوی کوچک و آلوده ی پادشاهی عباسیان نمی گنجد.

مأمون، می خواست تا برای تطهیر حکومت غاصبانه ی خویش، امام را به پذیرش ولایتعهدی ناگزیر سازد! و این برای امام از پذیرش هر دشنه و دشنامی ناگوارتر بود. امام، خون شرافت و حریت علوی در رگهایش جریان داشت و اگر در کوره ی آزمون روزگار، چون حسن بن علی علیه السلام، شکیبایی می ورزید، سینه اش از امواج غیرت و حمیت حسینی خروشان بود و دشت خاطره اش از قامت صدها نخل ایستاده که امویان و عباسیان به ستم، شاخه شان را بریده بودند، موج می زد!

کسی چون او نمی توانست به هیچ دلیلی - جز تکلیف الهی - تن به ولایتعهدی دهد!

او اهداف مأمون را می شناخت و غروب زودهنگام عمرش را در افق خونین خراسان و سرزمین طوس می دانست و قبل از شهادت در سوگ خود سروده بود:

«و قبر بطوس یالها من مصیبه.»

و قبری است در سرزمین طوس که سوگ آن بسی سنگین است.

چنان که آن حضرت بارها و بارها یاد کرده بود، سرزمین خراسان، مشهد آن گرامی شد و این شهادت هر چند بر مردمان این سامان گران آمد، اما می توان اذعان داشت که شعاع ولایت و محبت و رأفت آن عبد صالح الهی و آن حجت بالغه ی خداوندی آن چنان مبارک و ارجمند بود که گستره ی این سرزمین پهناور را به نور تشیع روشن ساخت و مصداق کامل آن نوید الهی شد که فرمود:

«یریدون لیطفؤوا نورالله بافواههم والله متم نوره و لو کره الکافرون»

[کافران] در تلاشند تا نور الهی را با دهان [و ابزارهای مادی و ناکارآمد] خویش خاموش کنند، ولی خداوند نورش را به تمامت فروزندگی می بخشد، هر چند کافران، خوش نداشته باشند.

امید است این نوشته بتواند شعاعی هر چند اندک از پرتو همواره فروزنده ی آن امام را به تصویر کشد و این تلاش مورد رضای آن امام رئوف قرار گیرد.

احمد ترابی

ص: ۱۲

اجمالی از زندگانی امام رضا علیه السلام

ولادت امام علی بن موسی

تاریخ نگاران و محققان مسلمان در تعیین زمان ولادت آن امام همام، گوناگون سخن گفته اند. مورخان و محدثان مشهور تولد آن حضرت را به روز پنجشنبه یا جمعه ۱۱ ذیقعده سال ۱۴۸ ه ق نگاشته اند. (۱) بر این اساس، سال ولادت آن گرامی همزمان با سال شهادت جد بزرگوارش امام صادق علیه السلام بوده است.

برخی دیگر ولادت امام رضا علیه السلام را از حوادث سال ۱۵۳ ه ق دانسته اند. (۲) شیخ صدوق از غیاث بن اسید آورده است:

«گروهی بر این عقیده اند که امام رضا علیه السلام در مدینه زاده شد، روز پنج شنبه یازدهم ربیع الاول، سالی ۱۵۳ ه ق پس از گذشت پنج سال از وفات امام جعفرصادق علیه السلام.» (۳).

۱- ۱. اعلام الوری ۲ ۳۰؛ تذکره الخواص ۱۹۸؛ کشف الغمه ۳: ۷۰؛ تاج المواليد ۴۸؛ مطالب السؤول ۸۸؛ مسند الامام الرضا ۱۵: ۱؛ دروس شهید ۱۵۴؛ بحارالانوار ۳: ۴۹؛ منتهی الآمال ۲: ۴۰۳؛ اعیان الشیعه ۱۲: ۲؛ انوار البهیه ۱۷۶؛ ملحقات احقاق الحق ۱۲؛ روضه الواعظین ۳۸۶.

۲- ۲. عیون اخبار الرضا ۱۸: ۱.

۳- ۳. عیون اخبار الرضا ۱۸: ۱؛ مروج الذهب ۴۴۱: ۳؛ اثبات الوصیه: ۱۸۲؛ دائره المعارف فرید وجدی ۶۶۵: ۶.

علاوه بر این دو نظر، سـخنان مختلف دیگری نیز درباره ی تاریـخ ولادت حضـرت رضا علیه السـلام نقل شـده است (۱) که به دلیل ضعیف بودن از یاد کرد آنها چشم می پوشیم.

نام، لقب و کنیه امام

نـام شـریف وی، علی، لقب مشـهورش، رضا و کنیه ی معروفش، ابوالحسن است. (۲) برای امـام رضا علیه السـلام لقبها و کنیه های دیگری نیز نقل کرده اند. علامه مجلسی می نویسد:

«کنیه حضرت در میان مردم، ابوالحسن و در میان خواص، ابوعلی بوده است.» (۳).

محمد بن جریر طبری می نویسد:

«کنیه ی خاص حضرت، ابومحمد بوده است.» (۴).

درباره القاب امام علیه السلام، محدثان و مورخان، القاب ذیل را یاد کرده اند:

«سراج الله، نور الهـدی، قره عین المؤمنین، مکیده الملحدین، کافی الخلق، الرضـی، الرضا، رب التدبیر، الفاضل، الصابر، الوفی، الصدیق.» (۵).

و برخی القاب زیر را آورده اند:

«الولی، وافی، زکی، سـلطان الانس و الجن، ضامن الامه، الداعی الی الله، زین المؤمنین، غریب الغرباء، معین الضـعفاء، الراضـی الی الله، الراضی بالقدر و القضاء، شمس الشموس، انیس النفوس، غیظ الملحدین.» (۶).

۱- ۴. بنگرید به: دائره المعارف ۶۶۵: ۶.

۲- ۹. ناسخ التواریخ ۲۴: ۱۴.

۳- ۶. بحارالانوار ۱۰: ۴۹.

۴- ۷. دلائل الامامه ۱۸۳.

۵- ۸. همان.

۶- ۹. ناسخ التواریخ ۲۴: ۱۴.

چگونگی نامگذاری امام به لقب «رضا»

نامها، لقبها و کنیه های امامان علیه السلام هر یک گویای پیام خاصی هستند و القاب امام رضا علیه السلام نیز این گونه است. البته بررسی وجه تسمیه و علت نامگذاری ها در این مجال نمی گنجد، ولی این دقت در مورد لقب خاص حضرت، یعنی رضا علیه السلام ضرورت دارد، زیرا برخی از مورخان این لقب را گزیده ی مأمون، برای آن امام می دانند و معتقدند در پی پذیرش ولایتعهدی، امام رضا علیه السلام از سوی مأمون به این لقب، ملقب شده است! ابن جریر طبری ضمن نقل حوادث سال ۲۰۱ ه.ق چنین می نویسد:

«در این سال مأمون، علی بن موسی بن جعفر علیه السلام را ولیعهد و خلیفه بعد از خود قرار داد و او را، الرضی من آل محمد علیه السلام نامید.» (۱).

نظیر این عبارت، از ابن کثیر (۲) و نیز ابن اثیر (۳) وارد شده است. ابن خلدون به همین مطلب اشاره کرده ولی به جای «الرضی من آل محمد صلی الله علیه و آله»، «الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله» آورده است. (۴).

نقد و بررسی

هر چند زمینه های سیاسی و اجتماعی برای تحلیل یادشده همواره وجود داشته است، اما دلایل چندی وجود دارد که می نمایاند نامگذاری و تعیین لقب برای امام، موضوعی فراتر از این تحلیلها بوده است. این دلایل به دو دسته تقسیم می شوند:

۱ - دلایلی که تنها از دیدگاه شیعه و معتقدان به ولایت اهل بیت علیهم السلام قابل تبیین است وآن این که نامها و لقبهای اهل بیت علیهم السلام از قبل به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله و چه بسا از طریق فرشته ی وحی تعیین شده اند، چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله در تعیین نام حسن علیه السلام و

۱- ۱۰. تاریخ طبری ۱۳۹: ۷.

۲- ۱۱. البدایه و النهایه ۲۴۷: ۱۰.

۳- ۱۲. الکامل ۳۲۶: ۶.

۴- ۱۳. تاریخ ابن خلدون ۲۴۷: ۳. البته رضی و رضا دو لقب جداگانه اند. (بحارالانوار ۱۰: ۴۹).

حسین علیه السلام فرمود:

ما کنت لأسبق ربی باسمه. (۱).

در انتخاب نام، بر پروردگار پیشی نخواهم جست.

۲ - دلایلی که با هر دیدگاه و عقیده ای ثمربخش و قانع کننده است، عبارت است از روایاتی که از امامان پیشین صادر شده و درآنها به لقب «رضا» تصریح شده است.

تصریح روایات به لقب رضا

مرحوم صدوق از سلیمان بن ابی حفص مروزی نقل می کند که موسی بن جعفر علیه السلام فرزندش را به این نام - رضا - می خواند و توصیه می فرمود:

شما نیز او را به این نام بخوانید. (۲).

این نامگذاری و سفارش امام کاظم علیه السلام به زمانی مربوط می شود که موضوع خلافت مأمون و تحمیل ولایتعهدی از سوی او نسبت به حضرت رضا علیه السلام هنوز مطرح نبوده است. در روایت دیگری از بزنطی آمده است:

«به ابی جعفر، محمد بن علی بن موسی - امام جواد علیه السلام - گفتم:

گروهی از مخالفان می پندارند که مأمون، لقب «رضا» را برای پدرتان قرارداده است، زیرا او ولایتعهدی خلیفه را پذیرفته و بدان خشنود شده است.

حضرت فرمود:

به خدا سوگند، دروغ می گویند و نسبت ناروا می دهند، بلکه خداوند پدرم را رضا نامید، زیرا خدایش در آسمان از او راضی، و پیامبر و ائمه در زمین از او خشنود هستند.

روایتگر حدیث، از امام می پرسد: مگر این ویژگی در پدرانتان نبوده است؟

امام فرمود:

چرا، ولی پدرم را یک مشخصه، از اجدادمان ممتاز ساخته بود، زیرا مخالفان نیز همچون موافقان از او راضی بودند. از این رو، تنها او «رضا» نامیده شده است.» (۳).

علاوه بر این روایت، روایات دیگری نیز در این مورد نقل شده است. (۴).

۱- ۱۴. معانی الاخبار ۵۷.

۲- ۱۵. عیون اخبار الرضا ۱۴: ۱.

۳- ۱۶. بحارالانوار ۴: ۴۹.

۴- ۱۷. کافی ۸۹: ۲؛ اثبات الهداه ۱۱: ۶. همچنین در روایتی آمـده است: «اعلم ان الله سـماه فی اللوح المحفوظ بالرضا». بدان همانا خداوند او را در لوح محفوظ رضا نامیده است. القاب الرسول و عترته (مجموعه نفیسه ۲۲۳).

گواهی دیگر

آنان که مدعی هستند لقب «رضا علیه السلام» از سوی مأمون تعیین شده است، آن را به جریان ولایتعهدی مربوط ساخته اند، در حالی که در اسناد مربوط به قبل از ولایتعهدی، همین لقب دیده می شود. از جمله در نامه ای که از سوی فضل بن سهل برای حضرت ارسال شده و درآن، از امام علیه السلام دعوت شده تا به طوس عزیمت کند، لقب «رضا» آمده است:

«بسم الله الرحمن الرحیم. لعلی بن موسی الرضا ... من ولیه الفضل بن سهل ...» (۱).

براساس روایات و مدارک یاد شده، می توان اطمینان یافت که لقب «رضا» از نتایج جریان ولایتعهدی نبوده است.

تبار والای امام

پدر بزرگوار حضرت رضا علیه السلام، امام موسی بن جعفر علیه السلام، هفتمین امام شیعه است و مادر بزرگوارش، بانوی مکرمه ای است که با نامهایی چون: تکتم، نجمه، سمان، خیزران، سکن، نجیه و طاهره از وی یاد شده، ولی مشهورترین آنها، تکتم است. از نشانه ها چنین استفاده می شود که وقتی این بانوی ارجمند به خانه امام موسی بن جعفر علیه السلام درآمد، به این نام خوانده شد و پس از ولادت امام رضا علیه السلام طاهره نام گرفت. (۲) او زنی عفیف (۳) و خردمند بوده و از شرافتمندان عجم به شمار می رفته است. (۴).

ص: ۱۷

۱- ۱۸. الحیاه السیاسیه للامام الرضا ۴۴۶.

۲- ۱۹. بحارالانوار ۷: ۴۹.

۳- ۲۰. عیون اخبار الرضا ۱۷: ۱.

۴- ۲۱. احقاق الحق ۳۴۳: ۱۲، به نقل از ینابیع الموده.

همسر امام

امام رضا علیه السلام دارای کنیزانی چند بوده است. از جمله کنیزان حضرت، سبیکه مادر امام جواد علیه السلام می باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله از این بانوی مکرمه به نیکی یاد کرده است، (۱) ولی به عنوان همسر، مورخان تنها از «ام حبیبه» یاد کرده اند و اگر در برخی عبارات تاریخی آمده است که حضرت دو همسر دائم داشته اند، (۲) از هویت همسر دوم اطلاعی در دست نیست. ام حبیبه نیز در جریان ولایتعهدی به همسری امام علیه السلام درآمد. مأمون، با انگیزه ی خاص سیاسی، دخترش، ام حبیبه را به ازدواج امام علیه السلام در آورد، در حالی که دختر دیگرش ام الفضل را نیز بعدها به همسری امام جواد علیه السلام داد. شایان یادآوری است که ام حبیبه، به خانه امام رضا علیه السلام راه نیافت و شواهد تاریخی نیز حکایت ازآن دارد که ام حبیبه همچنان دوشیزه باقی ماند. (۳).

فرزندان امام

تاریخ نویسان و محدثان در دو مورد، اتفاق نظر دارند:

نخست این که امام علیه السلام از ام حبیبه فرزندی نداشته است و دیگر این که از کنیزی به نام سبیکه، فرزند پسری داشته که جواد الائمه علیه السلام بوده است.

بسیاری همچون: ابن شهرآشوب، (۴) محمد بن جریر طبری، (۵) شیخ مفید (۶) و طبرسی (۷) معتقدند که حضرت غیر از امام جواد علیه السلام، فرزندی نداشته اند. در همین حال، گروهی نیز بیش از یک فرزند را برای امام علیه السلام نام برده اند. در این گروه، بعضی

۱- ۲۲. ارشاد مفید ۲۶۵: ۲؛ ائمتنا ۷۶: ۲.

۲- ۲۳. جنات الخلود ۳۲؛ ناسخ التواریخ ۳۸۰: ۱۴.

۳- ۲۴. همان.

۴- ۲۵. مناقب ۳۶۷: ۴.

۵- ۲۶. دلائل الامامه ۱۸۴.

۶- ۲۷. ارشاد مفید ۲۶۳: ۲.

۷- ۲۸. اعلام الوری ۳۲۹.

از دو فرزند یاد کرده اند به نام محمد و موسی (۱) یا محمد و جعفر (۲) و برخی پنج فرزند پسر و یک دختر به نامهای: محمد، حسن، جعفر، ابراهیم، حسین و عایشه. (۳) در نقلی نیز از کتاب رشحات الفنون (۴) آمده است که حضرت دارای هفت فرزند بوده است به نامهای: محمد تقی، ابوجعفر اکبر، ابوجعفر اصغر، ابو محمد الحسن، ابراهیم، حسین و یک فرزند دختر. (۵).

محدث قمی به نقل از کتب انساب، می نویسد:

«حضرت رضا علیه السلام، دارای دختری به نام فاطمه بوده که به ازدواج محمد بن جعفر بن قاسم بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر ابی طالب در آمده است. (۶).

همچنین محدث قمی به نقل از بکر بن احنف می آورد:

«نام فاطمه، دختر امام رضا علیه السلام در سلسله سند و در زمره فواطم است.» (۷).

براساس آنچه یاد شد، در میان محدثان شیعه، نظر همسانی در مورد فرزندان امام علیه السلام دیده نمی شود، بلکه آنان یا در این زمینه سکوت کرده و یا تنها یک فرزند پسر یاد کرده اند. اگر بعضی، سخن از تعدد فرزندان به میان آورده اند، یا از عامه نقل کرده اند و یا بدون استناد سخنی گفته اند. بدین سان مشهور در میان علمای امامیه، این است که حضرت جواد علیه السلام تنها فرزند امام رضا علیه السلام بوده است. روایاتی نیز نظر مشهور را تأیید می کند.

حنان بن سدیر می گوید:

«به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: آیا ممکن است امامی بدون فرزند و جانشین باشد؟

۱- ۲۹. تاریخ الأئمه ۲۱.

۲- ۳۰. مجمل التواریخ و القصص ۴۵۷.

۳- ۳۱. کشف الغمه ۸۹: ۳؛ الفصول المهمه ۲۶۴؛ الاتحاف ۱۶۸؛ ینابیع الموده ۳۶۴؛ بحارالانوار ۳۲۰: ۴۸؛ به نقل از اهل سنت.

۴- ۳۲. تألیف امین الدوله ابی المکارم حسین هروی، از کتب خطی موجود در کتابخانه ای در بمبئی، هند.

۵- ۳۳. نقل از: تاریخ گزیده ۲۰۵.

۶- ۳۴. منتهی الآمال ۳۵۲: ۲.

۷- ۳۵. سفینه البحار ۷۲۹: ۱.

امام فرمود:

خیر و بدان که برای من جز یک فرزند نخواهد بود، لکن خداوند از او ذریه ی فراوانی به وجود خواهد آورد.» (۱).

«ابن قیام واسطی» در نامه ای به امام رضا علیه السلام نوشت:

«چگونه امام هستی در حالی که فرزندی برای جانشینی تو نیست.

امام در پاسخ نوشت:

از کجا می دانی که مرا فرزندی نخواهد بود. سوگند به خدا زندگانی من پایان نخواهد یافت، مگر آن که خداوند فرزندی عطایم کند که جدا کننده حق و باطل باشد.» (۲).

فرزندان منسوب به امام رضا

پس از این که تعدد فرزندان امام مورد نقد و بررسی قرارگرفت و معلوم شد که حضرت رضا علیه السلام تنها یک فرزند داشته است، جای این پرسش خواهد بود که آرامگاههای موجود و منسوب به فرزندان حضرت رضا علیه السلام در نقاط مختلف چیست؟ و از چه اعتباری برخوردار است؟

در کتابها و منابع گوناگون تاریخی، از زیارتگاه هایی در قوچان، مرو و قزوین، یاد شده است که هر کدام یکی از فرزندان امام را در خود جای داده اند.

در قوچان آرامگاهی است که به مزار سلطان ابراهیم معروف است. (۳) در مرو نیز در دهستان مروانه، مزاری وجود دارد که به عنوان فرزندی از فرزندان امام شهرت دارد. (۴) آرامگاهی نیز در قزوین وجود دارد که به شاهزاده حسین معروف است. (۵).

درمورد نخست، یعنی مزار سلطان ابراهیم که در ناحیه جنوب شهر قوچان، در خراسان قرار دارد و اکنون نیز دارای بقعه و بارگاه و موقوفات است، باید گفت که مدرک قابل استنادی در دست نیست، و تنها شهرتی است که در میان مردم بر زبانها

۱- ۳۶. اثبات الهداه ۱۵۴: ۶؛ بحارالانوار ۲۲۱: ۴۹.

۲- ۳۷. ارشاد ۲۶۶: ۲.

۳- ۳۸. بحارالانوار ۳۲۰: ۴۸.

۴- ۳۹. مناقب ۳۶۲: ۴.

۵- ۴۰. تاریخ گزیده ۲۰۵.

جاری است.

کسانی که از دومین مزار نام برده اند، به سخن ابن شهر آشوب، استناد کرده اند که او خود به اشاره ای کوتاه، بسنده کرده و از خصوصیات این آرامگاه و فرد مدفون در آن، سخنی نگفته است.

بنابراین، تنها مورد قابل تأمل، آرامگاه موجود در قزوین است. قدیمترین مأخذی که از این بقعه یاد کرده است، کتاب تاریخ قزوین و فضایل آن تألیف حافظ ابویعلی خلیل بن عبدالله بن احمد قزوینی می باشد که در سال ۴۴۶ ه ق درگذشته است. این کتاب، اکنون در دسترس نیست، ولی از آن نقل شده است:

«رافعی در شرح آرامگاههای قزوین» مزاری را منسوب به حسین بن علی الرضا علیه السلام، آورده است، ولی احمد بن محمد بن عبدالرحمان گیلانی، در سراج الأنساب نسبت صاحب این آرامگاه را چنین نوشته است:

ابوعبدالله حسین الثائر بن علی بن داود عبد الکرام بن عبدالله بن محمد بن علی الزینبی بن عبدالله بن جعفر الطیار و در بعضی منابع، این آرامگاه را به حسین بن موسی، برادر حضرت رضا علیه السلام منسوب دانند. (۱).

حمدالله مستوفی، ضمن شرح آثار قزوین و مقابر آن و نیز در فصل زندگانی حضرت رضا علیه السلام از آرامگاه امامزاده حسین، یاد می کند. (۲) عالم جلیل شیعی، شیخ عبدالجلیل رازی، ضمن شمارش اماکن زیارتی، می نویسد:

«اهل قزوین، باید به زیارت ابوعبدالله حسین بن الرضا علیه السلام بروند؛ چه شیعیان و چه عامه.» (۳).

تردیدی در اصل آرامگاه و قدمت آن نمی باشد، هر چند معلوم نیست چه شخصی درآن، مدفون است؟ بعضی او را فرزند امام هشتم علیه السلام، برخی او را فرزند امام هفتم علیه السلام و سرانجام اشخاصی نیز وی را از فرزندان و نوادگان جعفر طیار دانسته اند.

۱- ۴۱. برگی از تاریخ قزوین ۹.

۲- ۴۲. تاریخ گزیده ۲۰۷.

۳- ۴۳. برگی از تاریخ قزوین ۱۲.

امامت علی بن موسی علیهما السلام

اشاره

زندگی و شخصیت امامان شیعه، دو جنبه ی ارزشی متمایز و با این حال مرتبط به

هم دارد:

۱ - شخصیت عملی و علمی و اخلاقی و اجتماعی آنان که در طول زندگی ایشان، در منظر همگان شکل گرفته است و فهم و ادراک آن نیاز به پیش زمینه های اعتقادی و مذهبی خاص ندارد، بلکه هر بیننده ی فهیم و دارای شعور و انصاف می تواند، ارزشها و امتیازهای آنان را دریابد و بشناسد.

۲ - شخصیت معنوی و الهی آنان که ریشه در عنایت ویژه ی خداوند نسبت به ایشان دارد.

شناخت این بعد از شخصیت اهل بیت علیهم السلام نیاز به معرفتهای پیشین دارد؛ یعنی نخست باید به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان داشت و براساس رهنمودهای آن حضرت، ولایت عترت را پذیرفت و برای شناخت جایگاه عترت به روایات و راویان معتبر اعتماد کرد و کوتاه سخن این که بینشهای مذهبی مختلف، می تواند مانع شناخت این بعد از شخصیت اهل بیت علیهم السلام باشد.

ارزشگذاری برای هر یک از این دو بعد شخصیت امامان و ترجیح یکی بر دیگری کار آسانی نیست، زیرا چنان که گفته شد، میان آن دو ارتباطی وثیق وجود

ص: ۲۳

دارد، ولی از آن جا که امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام، مشخص ترین ویژگی آنان به شمار می آید، محققان تاریخ و سیره، فصل مستقلی را به این امر اختصاص داده اند و به نقل نصوص و روایات معتبر و مستند پرداخته اند. نقل این نصوص، درباره ی برخی امامان از اهمیت بیشتری برخوردار بوده است و امام علی بن موسی علیه السلام از آن جمله است، زیرا پس از موسی بن جعفر علیه السلام میان شیعیان آن حضرت پراکندگی و اختلاف نظر پدید آمد و در قبال معتقدان به امامت علی بن موسی علیه السلام، جریان دیگری تحت عنوان واقفیه شکل گرفت که خط امامت را به امام موسی بن جعفر علیه السلام پایان یافته می دانست و بدین سان اثبات امامت علی بن موسی علیه السلام و تداوم خط ولایت، از اهمیت خاصی برخوردار گشت.

در آینه روایات

بررسی تمامی روایات در این زمینه، فراتر از گنجایش این نوشته خواهد بود. از این رو، به چند روایت گزیده اشاره خواهیم داشت.

روایات در این زمینه به سه دسته تقسیم می شوند:

۱ - روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده و در آنها بر اسامی امامان دوازده گانه تصریح شده و نام امام رضا علیه السلام در زمره ی آنان است.

۲ - روایاتی که از برخی امامان شیعه درباره امام رضا علیه السلام بیان شده است.

۳ - روایاتی که از موسی بن جعفر علیه السلام، در مورد امام بعد از آن حضرت، ثبت شده است.

از دسته نخست می توان به روایتی اشاره داشت که مرحوم صدوق از چند طریق به استناد سخن جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است. (۱).

جابر گفت:

«پس از ولادت حسین بن علیه السلام بر فاطمه علیها السلام وارد شدم تا به او تهنیت گویم. در دست فاطمه علیها السلام، صحیفه ای دیدم، پرسیدم: این صحیفه چیست؟

ص: ۲۴

۱- ۴۴. عیون اخبار الرضا ۴۰: ۱ به بعد.

فاطمه علیها السلام فرمود:

در آن، نام امامانی است که فرزندان من هستند.

از آن بانوی مکرمه اجازه خواستم تا در آن بنگرم و چون نگریستم، نام تمام امامان را با ذکر مشخصات اسمی هر یک در آن دیدم.» (۱).

آن گاه جابر جزئیات آنچه را که درآن لوح یا صحیفه دیده بود، برای امام باقر به تفصیل بیان داشت. (۲).

از این گونه احادیث که در زمره امامان معصوم، به نام «علی بن موسی علیه السلام» و امامت آن حضرت تصریح شده باشد، در منابع حدیثی و متون روایی بسیار است. (۳).

از احادیث دسته دوم می توان به حدیث ذیل توجه کرد:

درکتاب الغیبه، تألیف شیخ طوسی روایت شده است:

«جابر جعفی از امام باقر علیه السلام درباره ی تأویل آیه شریفه «ان عده الشهور عند الله إثنا عشر شهرا ...» (۴) پرسید، امام نفس عمیقی کشیده، آنگاه فرمود:

... دوازده ماه، امامان هستند.» (۵).

جالب است که در این حدیث از امام علی بن موسی علیه السلام با لقب «رضا» یاد شده است.

مهمترین بخش در باب نص بر امامت امام علیه السلام دسته سوم از روایات است که در آن امام پیشین، مژده آمدن امام بعد از خود را داده و با ذکر مشخصات، جانشین پس از خود را معرفی کرده است.

امام موسی بن جعفر علیه السلام در موارد بسیار و به مناسبتهای گوناگون به شناساندن امام بعد از خود، پرداخته است.

داوود بن کثیر رقی (۶) می گوید: به موسی بن جعفر علیه السلام گفتم:

۱- ۴۵. شایان یاد آوری است که در این نقل، نام حضرت با لقب رضا آمده است.

۲- ۴۶. متن صحیفه تحت عنوان «خبر لوح» در عیون اخبار الرضا ۴۲: ۱ آمده است.

۳- ۴۷. بحارالانوار ۲۳۴: ۳۶، ۲۵۲-۲۸۳.

۴- ۴۸. همانا تعداد ماهها نزد خداوند دوازده ماه است، (توبه: ۳۶).

۵- ۴۹. در این روایات حضرت به ذکر نام امامان پرداخته است. الغیبه شیخ طوسی.

۶- ۵۰. کشی، شیخ طوسی و علامه حلی وی را پذیرفته اند؛ چه با تعابیری چون: انه ثقه و یا عبارات دیگر (رجا علامه: ۶۷).

«من اکنون پیر شده ام و آن نیروی گذشته را ندارم، چه بسا نتوانم مثل گذشته به دیدار شما نایل آیم، از امام پس از خود، مرا آگاه کنید.

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

امام پس از من، فرزندم علی است.» (۱).

علامه مجلسی رحمه الله در فصل دلایل امامت امام رضا علیه السلام، چهل و هشت روایت را نقل کرده است که امام کاظم علیه السلام فرزند خویش «علی بن موسی الرضا علیه السلام» را به عنوان وصی و جانشین بعد از خود معرفی کرده است. (۲).

پیدایش واقفیه

با وجود روایاتی که به آنها اشاره شد و علی رغم آشکار بودن نشانه های امامت در سیره و سیمای امام رضا علیه السلام، بعضی امامت حضرت را نپذیرفتند و به عقیده «وقف» قایل شدند و اعتقاد یافتند که:

موسی بن جعفر علیه السلام قائم امت بوده و همچنان در قید حیات به سر می برد. این افراد به «واقفه» یا «واقفیه» شهرت یافتند. (۳).

رهبران واقفیه همانند دیگر مردم، حتما از زبان امام هفتم، سخنانی را درباره امام پس از خود شنیده بودند (۴) و حتی روایات فراوانی که در معرفی مهدی موعود علیه السلام از امامان و نیز از شخص موسی بن جعفر علیه السلام وارد شده بود، مجالی برای انحراف نمی گذاشت، ولی انگیزه های خاص به این انحراف منتهی گردید و بدان دامن زد.

---

۱ - ۵۱. عیون اخبار الرضا ۲۳: ۱. متن حدیث: «عن داود الرقی قال قلت لابی ابراهیم یعنی موسی الکاظم علیه السلام: فداک ابی، انی قد کبرت و خفت ان یحدث بی حدث و لا القاک. فاخبرنی من الامام من بعدک. فقال: ابنی علی».

۲- ۵۲. بحارالانوار ۱۱: ۴۹-۲۸.

۳- ۵۳. فرق الشیعه ۷۹.

۴- ۵۴. یکی از سردمداران واقفیه، زیاد بن مروان قندی است که احادیثی چند را از امام هفتم درباره جانشینی فرزندش، شنیده و برای دیگران نقل کرده است. (کافی ۳۱۲: ۱).

انگیزه های پنهان

رهبران واقفیه و طراحان این طرز فکر و اندیشه، در زمان حیات امام هفتم علیه السلام، از کارگزاران بوده و خزانه داری اموال را بر عهده داشتند. (۱) هنگام رحلت امام علیه السلام سرمایه بسیاری، نزد آنان بود. برای نمونه، نزد ابی حمزه بطائنی سی هزار دینار، نزد زیاد بن مروان قندی هفتاد هزار دینار و نزد عثمان بن عیسی رواسی نیز سی هزار دینار موجود بود. (۲).

امام کاظم علیه السلام، همه امور را برای دوران پس از حیات خود، به فرزندشان، علی بن موسی الرضا علیه السلام تفویض کرده بود، ولی خزانه داران چاره ای اندیشیدند، تا از واگذاری اموال بر جا مانده، به ولی امر یعنی امام رضا علیه السلام خودداری کنند. از این رو، چنین وانمود کردند که موسی بن جعفر علیه السلام قائم آل محمد است و همچنان زنده می باشد و آنان همچنان نمایندگان اویند.

احمد بن حماد گوید:

عثمان بن عیسی رواسی، از جمله کارگزاران موسی بن جعفر علیه السلام بود که در مصر انجام وظیفه می کرد. اموال فراوان و کنیزانی چند، نزد او وجود داشت. حضرت رضا علیه السلام پس از رحلت پدرشان، به عثمان بن عیسی نوشتند که آن اموال را بازگرداند. او در پاسخ امام علیه السلام نوشت:

«ان اباك لم يمت»؛ پدرت از دنیا نرفته است.

امام علیه السلام دیگر بار به او نامه نوشتند و رحلت پدر بزرگوارشان را یاد آور شدند و بر رحلت ایشان دلیل آوردند، ولی او همچنان بر نظر خود پا فشاری کرده، از بازگرداندن اموال، سرپیچی کرد. (۳) نکته جالب توجه، این است که ارتحال هفتمین امام علیه السلام، در شمار روشنترین رخدادهای تاریخ امامان علیه السلام است، به ویژه آن که دستگاه خلافت، چند روز، جسد امام علیه السلام را کنار پل بغداد، به نمایش گذارد و از بزرگان قوم نیز گواه گرفت که

۱- ۵۵. عیون اخبار الرضا ۱۱۲: ۱.

۲- ۵۶. همان.

۳- ۵۷. همان.

حضرت علیه السلام به مرگ طبیعی از دنیا رفته است. به هر حال چنین جریانی پیش آمد و تعدادی به نام واقفیه ظهور نمودند. شایان یاد است که شخص موسی بن جعفر علیه السلام، پیدایش چنین حرکتی را پیش بینی کرده و در سخنانی به محمد بن سنان فرموده است:

«در این سال حرکتی پدید خواهد آمد، از آن اندوهگین مباش که جای نگرانی نیست ...

(آنگاه حضرت فرمود:)

هر کس در حق فرزندم ستم روا دارد و پس از من امامت او را انکار کند، مانند کسی است که در حق علی بن ابی طالب ستم نموده و جانشینی و امامت او پس از پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار کرده است.» (۱).

---

۱ – ۵۸. عیون اخبار الرضا ۳۲: ۱ «... انه سیکون فی هذه السنه حرکه فلا تجزع منها ... قال: من ظلم ابنی هذا حقه و جحد امامته من بعدی کان کمن ظلم علی بن ابی طالب حقه و جحد امامته من بعد محمد صلی الله علیه و آله».

شخصیت معنوی امام رضا علیه السلام

بررسی هر یک از ابعاد معنوی، علمی، اجتماعی و اخلاقی شخصیت علی بن موسی علیه السلام، اهمیت خاص خود را داراست. چه بسا گروهی شیفته ی جنبه ی علمی و مناظرات و مباحثات آن حضرت باشند و در شناختن و نمایاندن چهره علمی آن امام، اهتمام فزونتری داشته باشند، ولی توجه به این حقیقت که علم، اخلاق و شخصیت اجتماعی و سیاسی امامان، تحت تأثیر شخصیت معنوی و عبادی ایشان قرار داشته است و آنان هر کمالی را از این رهگذر کسب کرده اند و خدا محوری منش و کنش آنان به ایشان عزت و امتیاز بخشیده است، این باور را تقویت خواهد کرد که بررسی این جنبه ی از زندگی امام علیه السلام شایسته تقدم و توجه فزونتر است. آنچه از جلوه های عبودیت و بندگی آن حضرت در آینه اخبار و نقلهای تاریخی به یاد مانده، در بیان فهرست گونه زیر می توان شاهد آن بود:

- شبها، کم می خوابید و بیشتر شب را به عبادت سپری می کرد. (۱).

- بسیاری از روزها را روزه داشت و به ویژه روزهای اول، نیمه و آخر هر ماه را روزه می گرفت و می فرمود:

«ذلک صوم الدهر»؛ اگر کسی این چند روز را روزه گیرد، به

۱- ۵۹. بحارالانوار ۹۱: ۴۹.

شخصی ماند که تمام عمر، روزه بوده است. (۱).

- سجده هایش بسیار طولانی بود، به گونه ای که اگر پس از نماز صبح در برابر حضرت حق، به خاک می افتاد، تا دمیدن آفتاب صبحگاهی، همچنان در سجده بود. (۲).

- قرآن بسیار تلاوت می کرد و انس امام علیه السلام با قرآن چنان بود که جز از قرآن نمی گفت، پاسخ او به هر پرسشی، از قرآن بود. تمثیلهای او نیز برگرفته از قرآن بود. (۳).

- هنگامی که در بستر خواب قرار می گرفت، به یاد خدا و تلاوت قرآن مشغول می شد. (۴).

- در تلاوت آیات نورانی قرآن، اگر به آیه ای می رسید که در آن سخن از دوزخ و کیفر الهی بود، سخت می گریست و ازآن به خدا پناهنده می شد. (۵) - به نماز در اول وقت اهتمام داشت، روزهایی نیز که روزه داشتند، هنگام افطار، نخست نماز می خواندند. (۶).

- نوافل، به ویژه نماز شب را حتی در سفر رها نمی کرد و چون ثلث آخر شب فرا می رسید، از بستر بر می خاست، در حالی که ذکر بر لب داشت. به محل وضو رفته، مسواک می کرد، وضو می گرفت، به نماز می ایستاد و هر شب، علاوه بر نافله شب، نماز جعفر طیار را نیز می خواند. تا هنگام نماز صبح و پس از انجام فریضه صبح، به تعقیبات ادامه داده، با طلوع خورشید، سجده ی شکر می کرد و این مرحله عبادی را به انجام می رسانید. (۷).

۱- ۶۰. بحارالانوار ۹۱: ۴۹.

۲- ۶۱. همان ۹۰.

۳- ۶۲. همان.

۴- ۶۳. همان ۹۴.

۵- ۶۴. همان.

۶- ۶۵. همان.

۷- ۶۶. همان ۹۳.

- همواره ذکر خدا را بر زبان داشت. (۱).

- از خدا سخت می ترسید. (۲).

- در غیر نماز نیز به مناجات با خدا، انس داشت. (۳).

- بسیاری وقتها، به خواندن نماز اشتغال داشت. (۴)

– رجاء بن ابی ضحاک، مأمور شد تا حضرت را از مدینه به - مرو، همراهی کند، خلیفه به وی دستور داد، در تمام شبانه روز و در طول سفر، ملازم و همراه امام علیه السلام باشد. او در پایان سفر چنین گفت:

«به خدا سوگند، کسی را نیافتم که از او پرهیزکارتر باشد و بیش از آن گرامی به یاد خدا و در خوف از خدا به سر برد.» (۵).

آنگاه وی به جلوه های مختلف عبادت امام نیز اشاره می کند، که در این مختصر نمی گنجد.

حضور امام رضا علیه السلام در میدان عبادت، حضوری انزوا طلبانه نبود و عبادت و بندگی به درگاه خدا را وسیله رها کردن مسؤولیتهای اجتماعی و پرداختن به واقعیتهای زندگی قرار نداده بود، بلکه آن گرامی در اوج زهد و تقوا، شخصیتی سازنده و حاضر در میدانهای علمی و اجتماعی بود؛ چنان که بدانها اشاره خواهیم داشت.

۱- ۶۷. بحارالانوار ۹۸، ۹۲، ۹۱: ۴۹.

۲- ۶۸. همان.

۳- ۶۹. همان.

۴- ۷۰. همان ۹۱.

۵- ۷۱. عیون اخبار الرضا ۱۸۰: ۲. «فوالله ما رأیت رجلا کان اتقی لله منه و لا اکثر ذکرا له فی جمیع اوقاته و منه و لا اشد خوفا لله عزو جل ...».

شخصیت اخلاقی امام رضا علیه السلام

اشاره

می دانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در اخلاق نمونه بود، تا جایی که خدایش در مقام ستایش پیامبر صلی الله علیه و آله او را به خلق نیکو و عظیمش یاد کرده، (۱)، رمز موفقیت او را نیز اخلاق ارزنده وی می داند. (۲).

امامان علیهم السلام نیز تجلی اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، به گونه ای که هر کس آنان را می دید، بی اختیار به یاد رسول اکرم صلی الله علیه و آله می افتاد. حضرت رضا علیه السلام نیز در زندگی فردی و اجتماعی چنین بود که خلق والای پیامبر صلی الله علیه و آله را حکایت می کرد و به گفته ی شاعر:

یمثل النبی فی اخلاقه

فانه النابت من اعراقه

له کرامات و مکرمات

فی صفحات الدهر بینات

شهود صدق لسمو ذاته

کأنه النبی فی صفاته

در اخلاق او پیامبر صلی الله علیه و آله جلوه گر می شود. چرا که او برخاسته از ریشه های نبوی صلی الله علیه و آله است.

از او نشانه هایی اعجاز آمیز و ارزشهایی در اوراق تاریخ و بستر روزگار، متجلی

۱- ۷۲. «انک لعلی خلق عظیم» (قلم: ۴).

۲- ۷۳. «فبما رحمه من الله لنت لهم و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک» (آل عمران: ۱۵۴).

است و گواهانی راستین بر بزرگی او گواهند. گویا او آینه تمام نمای اخلاق و صفات پیامبر صلی الله علیه و آله است. ابراهیم بن عباس که از دیر زمان محضر امام را درک کرده و ازآن منبع فیض الهی، بهره ها برده بود، درباره روش اخلاقی امام علیه السلام می گوید:

«هیچ گاه ندیدم آن حضرت، با سخن خود کسی را مورد اهانت و آزار قرار دهد و یا آن که کلام کسی را قبل از آن که سخن او پایان یابد، قطع کند. نیاز نیازمندان را بر آورده می ساخت، هرگز در حضور دیگران به چیزی تکیه نمی داد، پای خود را نزد کسی دراز نمی کرد، با خدمتکاران به نرمی سخن می گفت، در جمع، با صدای بلند نمی خندید و در حضور دیگران آب دهان را بیرون نمی انداخت.» (۱).

ابن ابی عباد، وزیر مأمون، شیوه زندگی امام علیه السلام را چنین یادآور شده است:

«حضرت علی بن موسی علیه السلام در تابستان روی حصیر می نشست و فرش او در زمستان نوعی پلاس بود، دور از چشم مردم جامه ی خشن می پوشید و هنگام رویارویی با مردم، لباس معمولی می پوشید تا خودنمایی به زهد، تلقی نشود.» (۲).

عطر اخلاق امام، در نسیم شعر شاعران

ابونواس، از ادیبان و شعرای معروف عصر امام رضا علیه السلام است.

وی که در ادبیات و شعر، شهره و نامدار زمان خود بوده است، با تمام توان ادبی که داشت، از ستودن امام علیه السلام اظهار ناتوانی کرد. ابن طولون می نویسد:

«برخی از اصحاب به ابونواس اعتراض داشته، چنین گفتند:

تو درباره شراب، کوه و دشت، موسیقی و ... شعر سروده ای، تو را چه شده است که درباره موضوعی مهم، یعنی شخصیت والای امام علی بن موسی الرضا علیه السلام تاکنون چیزی نگفته و شعری، نسروده ای؟ با آن که معاصر امام نیز هستی و او را بخوبی می شناسی.

ابونواس در پاسخ چنین گفت:

۱- ۷۴. عیون اخبار الرضا ۱۸۴: ۲.

۲- ۷۵. همان ۱۷۸: ۲.

والله ما ترکت ذلک الا اعظاما له و لیس یقدر مثلی ان یقول مثله.

سوگند به خدا که بزرگی او مانع این کار شده است. چگونه کسی چون من، درباره شخصیتی چون او مدح تواند کرد.

آنگاه ابیات زیر را سرود:

قیل لی انت اوحد الناس طرا

فی فنون من الکلام النبیه

لک فی جوهر الکلام بدیع

یثمر الدر فی یدی مجتبیه

فعلام ترکت مدح ابن موسی

و الخصال التی تجمعن فیه

قلت لا اهتدی لمدح امام

کان جبریل خادما لابیه

چکیده ی سخن او چنین است:

از من نخواهید او را بستایم، مرا توان آن نیست تا از کسی که جبرئیل خدمتگزار آستان پدر اوست مدح گویم. (۱).

قصیده ای به او منسوب است که در مرو چون چشمش به حضرت رضا علیه السلام افتاد، آن را سرود و گفت:

مطهرون نقیات ثیابهم

تجری الصلاه علیهم اینما ذکروا

من لم یکن علویا حین تنسبه

فما له فی قدیم الدهر مفتخر

فانتم الملأ الاعلی و عندکم

علم الکتاب و ما جاءت به السور

امامان معصوم، پاکیزگان و پاکدامنان هستند که هرگاه نامی از ایشان به میان آید، بر آنان درود و تحیت فرستاده خواهد شد.

کسی که انتسابش به سلاله ی پاک علی علیه السلام نرسد، در روزگاران دارای مجد و افتخار نیست.

به راستی که شما در جایگاه بلندی قرار دارید و علم کتاب و مضامین سوره های قرآن نزد شماست. (۲).

ابن صباغ مالکی درباره حضرتش می نویسد:

«حضرت از مناقبی والا و صفاتی پسندیده برخوردار است. نفس شریفش پاک،

(هاشمی نسب و از نژاد پاک نبوی صلی الله علیه و آله است.» (۳).

۱- ۷۶. کشف الغمه ۱۵۸: ۳.

۲- ۷۷. تذکره الخواص ۳۲۱؛ الائمه الاثنی عشر ۹۸.

۳- ۷۸. الفصول المهمه ۲۴۳.

بعد از جریان ولایتعهدی، روزی عبدالله بن مطرف بن هامان بر مأمون وارد شد. حضرت رضا علیه السلام نیز در مجلس حضور داشت. خلیفه رو به عبدالله کرد و گفت: درباره ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام چه می گویی؟

عبدالله گفت:

«چه بگویم درباره کسی که طینت او با آب رسالت سرشته شده و ریشه در گوارای وحی دوانیده است. آیا از چنین ذاتی جز مشک هدایت و عنبر تقوا می تواند ظاهر شود؟» (۱).

اخلاق امام در بیان روایات

– او بسیار به مستمندان رسیدگی می کرد.

– به دادن صدقه به ویژه در شبهای تار و به صورت پنهانی بسیار مبادرت می کرد.

– با خدمتگزارانش کنار یک سفره می نشست و غذا می خورد.

– هیچ فرقی میان غلامان و اشراف و اقوام و بیگانگان نمی گذارد، مگر براساس تقوا.

– همواره متبسم و خوش رو بود.

– بهترین بخش غذای خود را قبل از تناول، برای گرسنگان جدا می ساخت.

– با فقرا می نشست.

– در تشییع جنازه شرکت می جست.

– خدمتکاری راکه مشغول خوردن غذا بود، به خدمت فرا نمی خواند.

– با صدای بلند و با قهقهه هرگز نمی خندید.

– رفع نیاز مؤمنان و گره گشایی از ایشان را بر دیگر کارها مقدم می داشت.

– روی حصیر می نشست.

– قرآن زیاد تلاوت می کرد.

– با گفتارش دل کسی را نرنجانید.

– سخن هیچ کس را ناتمام نمی گذاشت و نمی شکست.

۱- ۷۹. عیون اخبار الرضا ۱۴۴: ۲.

- هیچ نیازمندی را تا حد امکان رد نکرد

- پای خود را هنگام نشستن در حضور دیگران دراز نمی کرد.

- در حضور دیگران همواره از دیوار فاصله داشت و هیچ گاه تکیه نزد.

- همواره یاد خدا بر زبان جاری داشت.

- از اسراف و تبذیر سخت پرهیز داشت.

- به مسافری که پول خود را تمام و یا گم کرده بود، بدون چشمداشت، هزینه سفر می داد.

- در دادن افطاری به روزه داران کوشا بود.

- به عیادت بیماران می رفت.

- در معابر عمومی، آب دهان خود را نمی انداخت.

- از میهمان شخصا پذیرایی می کرد.

- هنگامی که بر جمعی کنار سفره وارد می شد، اجازه نمی داد تا برای احترام وی از جای برخیزند.

- به سخن دیگران که وی را مورد خطاب قرارداده، از او پرسشی داشتند، با دقت کامل گوش می داد.

- خویش را به بوی خوش معطر می کرد، به خصوص برای نماز.

- به نظافت جسم و لباس به ویژه موی سر توجه داشت.

- قبل از غذا دستها را می شست و با چیزی خشک نمی کرد، بعد از غذا نیز آنها را می شست و با حوله ای خشک می کرد.

- اگر غذایی از حد نیاز زیاد می آمد، آن را هرگز دور نمی ریخت.

- در حضور دیگران بتنهایی چیزی نمی خورد.

- بسیار بردبار و شکیبا بود.

- کارگری را که به مبلغ معین اجیر می کرد، در پایان افزون بر مزدش به او عطا می کرد.

- با همگان با رأفت و خوشرویی روبرو می شد.

- بسیار فروتن بود.

- به فقرا و بیچارگان بسیار می بخشید و آن را برای خود پس انداز می دانست. (1).

این همه که یاد شد، بی گمان خوشه ای از خرمن شخصیت اخلاقی آن امام بزرگ است و نه تمام آن.

۱- ۸۰. این مجموعه از منابع زیر استخراج گردیده است: عیون اخبار الرضا ۱۷۹: ۲؛ وسائل الشیعه ۱۶: ۵۰۰-۴۹۸، ۵۳۷، ۵۲۲؛ بحار الانوار ۱۰۰: ۴۹، ۴۰۴: ۶۶؛ ۳۰۰: ۷۹، مسند الامام الرضا ۴۸: ۱.

شخصیت علمی امام رضا علیه السلام

اشاره

امام هشتم علیه السلام، چونان نیاکان وارسته اش، از مقام علمی والایی برخوردار بود، تا آن جا که وی را «عالم آل محمد علیه السلام» لقب داده اند.

اباصلت از محمد بن اسحاق بن موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده است:

«امام مو سی بن جعفر علیه السلام، به فرزندانش می فرمود:

برادرتان، علی بن موسی، دانای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است. نیازها و پرسشهای دینی خود را از وی فرا گیرید و آنچه را به شما تعلیم داد، به خاطر بسپارید، چه این که بارها پدرم امام صادق علیه السلام به من فرمود:

دانای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در نسل توست و ای کاش من او را درک کرده و می دیدم.» (۱).

با توجه به این که در میان ائمه ی، امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام مجال بیشتری برای تشکیل محافل علمی و نشر علوم اهل بیت علیهم السلام پیدا کردند، و با این حال امام رضا علیه السلام که در این زمینه مجال کمتری یافت، عنوان «عالم آل محمد» را دریافت کرده است، می توان این گمان را درست دانست که مناظرات و مباحثات علمی و اعتقادی آن حضرت از چنان اهمیت و امتیازی برخوردار بوده است که به عنوان

ص: ۳۹

---

۱ – ۸۱. إعلام الوری ۳۱۵؛ اثبات الهداه ۲۸: ۶. «هذا اخوکم علی بن موسی عالم آل محمد صلی الله علیه و آله فاسألوه عن ادیانکم و احفظوا ما یقول لکم، فانی سمعت ابی جعفر بن محمد غیر مره یقول لی: ان عالم آل محمد صلی الله علیه و آله لفی صلبک و لیتنی ادرکته.».

عالم خاندان رسالت شناخته شود.

مناظرات امام

دستگاه خلافت عباسی، با اهدافی خاص، از اندیشه وران مذاهب و فرقه های گوناگون، دعوت می کرد و آنان را رو در روی امام علیه السلام قرار می داد. با مطالعه در شخصیت، روحیات و افکار مأمون، آشکار می شود که او از تشکیل چنین جلسات و همایشهایی، اهدافی سیاسی را دنبال می کرد. هر چند شخصا به مباحثات علمی علاقه مند بود، ولی مأمون به عنوان خلیفه، شخصی نبود که بخواهد با این گونه مباحثات و مناظرات، عظمت و حقانیت خاندان پیامبر را به نمایش بگذارد و شخصیتی راکه مورد توجه انقلابیون آل علی علیه السلام بود، در جامعه مطرح کند و علم و شکوه و شایستگی و برتری آنان را به دیگران بنمایاند، بلکه در پس این تلاشها، اهدافی سیاسی داشت و چه بسا بی میل نبود که در این نشستها، برای یکبار هم که شده، امام از پاسخگویی به پرسشها عاجز بماند!

به هر حال، گذشته از اهدافی که مأمون دنبال می کرد، ولی نتایج آن جلسات مایه شکوه و عظمت امام و بهره ی علمی و اعتقادی شیعه شد.

عبدالسلام هروی که در بیشتر نشستها و مناظرات حضور داشته است، می گوید:

«هیچ کسی را از حضرت رضا علیه السلام داناتر ندیدم. و هیچ دانشمندی آن حضرت علیه السلام را ندیده، مگر این که به علم برتر او گواهی داده است. در محافل و مجالس که گروهی از دانشوران و فقیهان و دانایان ادیان مختلف حضور داشتند بر تمامی آنان غلبه یافت، تا آن جا که آنان به ضعف علمی خود و برتری امام علیه السلام اذعان و اعتراف داشتند.» (۱).

ابراهیم بن عباس، گواه دیگری از حاضران و ناظران این گونه جلسات بود، و می گوید:

«حضرت رضا علیه السلام هیچ مسأله ای را بدون پاسخ نمی گذاشت. در علم و دانش کسی را داناتر از او سراغ ندارم. آنچه مأمون مطرح می ساخت پاسخ کامل آن را دریافت

۱- ۸۲. کشف الغمه ۱۵۷: ۳.

می کرد و آنچه حضرت علیه السلام می فرمود، مستند به قرآن بود.» [(۱)].

خود آن گرامی در این زمینه می فرمود:

«در حرم پیامبر صلی الله علیه و آله، می نشستم و عالمان مدینه هرگاه در مسأله ای با مشکل روبرو بودند و از حل آن ناتوان می ماندند، به من رو می آوردند و پاسخ می گرفتند. [(۲)].

آگاهی امام از ادیان و مکاتب

امام علیه السلام علاوه بر این که برای پرسشهای مختلف عالمان ادیان و مکاتب، پاسخی درخور داشت، برمبنای اعتقادی شخص مخاطب سخن می گفت و استدلال می کرد و این مظهر دیگری از توانمندی علمی امام علیه السلام بود. امام علیه السلام با اهل تورات، به توراتشان، با رهروان انجیل، بر مبنای انجیل و با حاملان زبور، به زبور و ... سرانجام با هر فرقه و گروهی با مبانی خود آنان سخن گفته، به روش خودشان استدلال می نمود. [(۳)] محمد بن حسن نوفلی، از اصحاب حضرت رضا علیه السلام می گوید:

هنگامی که حضرت رضا علیه السلام به مرو گام نهاد، مأمون به وزیرش، فضل بن سهل دستور داد، تا چهره های سرشناس علمی و رهبران مذاهب و دانشمندان فرقه های مختلف را که در علم مناظره و جدل از دیگران ممتاز بودند، فراخواند و در روزی معین مناظره ای علمی ترتیب دهد.

فضل، از جاثلیق [(۴)]، رأس الجالوت [(۵)]، دانشمندان صابئی [(۶)] هرابذه [(۷)]، اصحاب

۱- ۸۳. عیون اخبار الرضا ۱۸۰: ۲.

۲- ۸۴. کشف الغمه ۱۵۷: ۳؛ «کنت اجلس فی الروضه و العلما بالمدینه متوافرون، فاذا اعیی الواحد منهم عن مسأله اشاروا الی باجمعهم و بعثوا الی المسائل فاجیب عنها.».

۳- ۸۵. احتجاج طبرسی ۴۱۵: ۲.

۴- ۸۶. رئیس اسقفها.

۵- ۸۷. لقب دانشمندان یهودی.

۶- ۸۸. پیروان حضرت یحیی. برخی از آنان به ستاره پرستی رو آوردند.

۷- ۸۹. بزرگان زرتشتیان. و بنابر دیدگاهی، بزرگان و دانشمندان هند که در آتشکده خدمت می کردند. المنجد ماده هرب.

زرتشت، قسطاس رومی (۱)، و گروهی دیگر از متکلمان دعوت کرد اجلاس مقدماتی تشکیل شد، خلیفه نیز درآن حضور یافت و ضمن ابراز خرسندی از تجمع عالمان، گفت: «شما مشهورترین و سرشناس ترین چهره های این زمان هستید. هدف از این اجلاس آن است که با این میهمان حجازی (امام رضا علیه السلام) وارد بحث و گفت و گو شده، هر کدام به ارائه منطق و برهان خود پردازید.»

حاضران در جلسه، آمادگی خود را برای تأمین خواسته های خلیفه اعلام داشتند و عهد کردند تا تمام توان علمی خود را به نمایش گذارند.

محمد بن حسن نوفلی، روایت کننده ی حدیث می گوید:

من، درکنار امام بودم که «یاسر خادم» وارد شد و جهت شرکت در جلسه ای که برای روز بعد مقرر شده بود، دعوت مأمون را به امام علیه السلام ابلاغ کرد.

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

«سلام مرا به او – مأمون – برسان و بگو: می دانم مراد تو چیست؟ به خواست خداوند فردا صبح نزد تو خواهم آمد.» (۲).

بعد از آن که فرستاده ی مأمون، بیرون رفت، امام فرمود:

نظر تو درباره ی این همایش اهل شرک و صاحبان اندیشه های گوناگون چیست؟

عرض کردم: هدف خلیفه آزمودن شماست و این طرح مزورانه بنایی سست و بی اساس است. حضرت فرمود:

اجلاس را چگونه پیش بینی می کنی؟

گفتم:

این افراد که به فراخوان دعوت شده اند، با دانشمندان متفاوتند، زیرا عالمان در برابر دلیل و برهان، خاضعند، ولی اینان به اصحاب انکار شهرت دارند و کارشان مغالطه است و زیر بار سخن حق نخواهند رفت؛ بهتر آن است که از ایشان دوری گزینید.

حضرت علیه السلام، ضمن تبسمی فرمود:

آیا نگران هستی، مبادا دلایل من کافی

۱- ۹۰. از دانشمندان رومی که در علم پزشکی تبحر دارند.

۲- ۹۱. ابلغه السلام و قل: علمت ما اردت و انا صائر الیك بکره ان شاء الله.

نباشد؟

عرض کردم: امیدوارم خداوند، تو را بر آنها پیروز گرداند.

امام فرمود:

دوست داری بدانی که چه موقع مأمون، از کار خود پشیمان خواهد شد؟

گفتم:

آری.

فرمود:

آنگاه که بشنود با اهل تورات، به توراتشان، با طرفداران انجیل، به انجیل آنان، با زبوریان، به زبورشان، با صابئان به زبان عبری آنها، با هرابذه و موبدان زرتشتی به پارسی، با رومیان به زبان رومی و با هر یک از صاحبان اندیشه ها و مکاتب با زبان خودشان، استدلال کرده و به بحث و گفت و گو نشینم. زمانی که هر گروه را به بن بست رساندم تا آن که دلایل خود را باطل بیند و لب فرو بسته، تسلیم سخن من شود، مأمون خواهد فهمید که به آنچه پنداشته و در اندیشه داشته است، دست نخواهد یافت. (۱).

و همین گونه نیز شد که آن اجلاس به سرافکندگی دانشمندان شرکت کننده و پشیمانی خلیفه انجامید.

آگاهی امام به زبانهای مختلف

یکی دیگر از مظاهر شخصیت علمی امام رضا علیه السلام که شگفتی اطرافیان و شاهدان را همراه داشت، آشنایی کامل حضرت علیه السلام، به زبانهای مختلف بود. چنان که از بخش پیشین نیز آشکار گردید، امام علیه السلام در مجامع علمی به هنگام مناظره و یا در نشستهای معمولی در پاسخگویی به اشخاصی که از بلاد دیگر، حضور ایشان شرفیاب می شدند، با زبان متداول و رسمی مخاطب با وی به گفت و گو

۱- ۹۲. «... اذا سمع احتجاجی علی اهل التوراه بتوراتهم و علی اهل انجیل بانجیلهم و علی اهل الزبور بزبورهم و علی الصابئین بعبرانیتهم و علی الهرابذه بفارسیتهم و علی اهل الروم برومیتهم و علی المقالات بلغاتهم. فاذا قطعت کل صنف و دحضت حجته و ترک مقالته و رجع الی قولی، علم المأمون ان الذی هو بسبیله لیس بمستحق له فعند ذلک تکون الندامه منه.» (احتجاج طبرسی ۴۱۵: ۲-۴۳۲.).

می پرداختند.

اباصلت هروی می گوید:

«امام رضا علیه السلام، با مردم به زبان خودشان سخن می گفت. به خدا سوگند که او، فصیح ترین مردم و داناترین آنان به هر زبان و فرهنگی بود.» (۱).

اباصلت همچنین می گوید:

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، من در شگفتم از این همه اشراف و تسلط شما به زبانهای گوناگون!

امام علیه السلام فرمود:

«من حجت خدا بر مردم هستم. چگونه می شود، خداوند فردی را حجت بر مردم قرار دهد، ولی او زبان آنان را درک نکند. مگر سخن امیر مؤمنان علی علیه السلام به تو نرسیده است که فرمود:

به ما «فصل الخطاب» داده شده است و آن چیزی جز شناخت زبانها نیست.» (۲).

اعتراف مخالفان به برتری علمی امام

چنان که پیشتر گذشت، مأمون از تشکیل جلسات بحث و گفت و گو، اهدافی را دنبال می کرد که از جمله می توان موارد زیر را یاد کرد:

– سرگرم ساختن مردم و جامعه به مباحثات علمی و تحت الشعاع قراردادن اوضاع سیاسی موجود، به ویژه نهضتهایی که در گوشه و کنار بلاد اسلامی رو به رشد بود.

– به دست آوردن نوعی وجهه فرهنگی برای حکومت، به ویژه برای خودش که در مسند زمامداری قرار داشت.

– جلب نظر امام علیه السلام، با وانمود ساختن این نکته که وی خواهان عظمت خاندان

۱– ۹۳. کان الرضا یکلم الناس بلغاتهم وکان و الله افصح الناس و اعلمهم بکل لسان و لغه.

۲– ۹۴. فقال یا ابا الصلت انا حجه الله علی خلقه و ما کان الله لیتخذ حجه علی قوم و هو لا یعرف لغاتهم. او ما بلغک قول امیرالمؤمنین علیه السلام: اوتینا فصل الخطاب. فهل فصل الخطاب الا معرفه اللغات؟» (عیون اخبار الرضا ۲۷: ۲).

پیامبر صلی الله علیه و آله است.

- محدود ساختن امام علیه السلام به حرکتهای علمی.

- زمینه سازی برای پیدایش موقعیتی که درآن هر چند برای یک بار، امام مغلوب دیگران شود.

به هر حال در هیچ یک از این مجالس، مأمون به نتیجه دلخواه، دست نیافت و ناگزیر به اعتراف و خضوع در برابر عظمت علمی امام علیه السلام شد. وجود چنین اعترافاتی در تاریخ شایان تأمل است.

در جریان یکی از نشستهای علمی، چون وقت نماز فرا رسید، امام برای اقامه نماز از مجلس، بیرون شد. مأمون به محمد بن جعفر، عموی امام رضا علیه السلام رو کرد و گفت: پسر برادرت را چگونه یافتی؟

پاسخ گفت: او عالم و دانشمند است.

مأمون گفت:

پسر برادرت از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ خاندانی که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد آنان فرموده است:

آگاه باشید، نیکان عترت من و شاخه های درخت وجود من، در خردسالی، خردمندترین و در بزرگسالی، داناترین مردمند. آنها را تعلیم ندهید، زیرا آنان از شما داناترند. هیچ گاه شما را از دروازه هدایت، بیرون نساخته و در گمراهی وارد نخواهند کرد. (۱).

در نقل دیگری آمده است که مأمون مسائلی چند از امام رضا علیه السلام پرسید و آنگاه که پاسخ همه آنها را بدرستی یافت، چنین گفت:

«خدا مرا بعد از تو زنده ندارد. به خدا سوگند، دانش صحیح، جز نزد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله یافت نمی شود و به راستی دانش پدرانت را به ارث برده ای و همه علوم نیاکانت در تو گرد آمده است.» (۲).

۱- ۹۵. عیون اخبار الرضا ۲۰۴: ۱.

۲- ۹۶. همان ۲۰۲: ۲.

آری، صرف نظر از اهداف مأمون، باید گفت: دانش گسترده امام رضا علیه السلام، حقیقتی است که دوست و دشمن، ناگزیر از اعتراف به آن بوده و هستند. اگر مأمون نیز در درون میل به بروز این حقیقت نداشت، ولی سبب شد تا چنین نتیجه ای به دست آید و چهره علمی امام بهتر روشن شود.

پشیمانی مأمون از تشکیل محافل علمی

مأمون خود در تشکیل محافل علمی و مناظرات دانشمندان با امام اصرار داشت، ولی از فراخوانی امام به مناظرات، سخت پشیمان شد و پیش بینی امام در مورد وی تحقق یافت. علت پشیمانی نیز روشن است. مأمون با انگیزه ی صحیح و دانش دوستانه به این اقدام، دست نزده بود، همچنان که برای آگاهی بیشتر مردم و دانشمندان از شخصیت علمی امام چنین نکرده بود. وی اهدافی چون تحقیر امام و شخصیت علمی او، سرگرم ساختن جامعه به این گونه جلسات و تحت الشعاع قراردادن امور سیاسی و ... را دنبال می کرد و چون خود را در رسیدن به آن هدفها، ناکام یافت سخت پشیمان شد، تا جایی که برخی، همین رخدادها را زمینه ساز شهادت آن حضرت دانسته اند. (۱).

---

۱ – ۹۷. از اباصلت هروی پرسیدند، چگونه مأمون خودش را راضی کرد که امام علیه السلام را به شهادت رساند؟ وی در پاسخ، از ناکامی خلیفه در دو حادثه یاد می کند: ۱) جریان ولایتعهدی. ۲) مناظرات علمی. او می گوید چون خلیفه در این دو میدان به بن بست رسید، چنین تصمیمی گرفت. (همان ۲۳۹: ۲).

زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام

اشاره

امام رضا علیه السلام در عصر امامت خویش، با خلفایی چند از عباسیان، معاصر بوده اند؛ هر چند، تنها در دوران زمامداری مأمون، شرایط دشواری پدید آمد که امام علیه السلام را به موضعگیری واداشت.

مدت ده سال از امامت هشتمین امام علیه السلام با دوران خلافت هارون مقارن بود. در آن دوره ده ساله، هارون به دلیل بحرانهایی که حکومت با آن روبرو بود، هیچ گاه خود را رویاروی امام علیه السلام قرار نداد.

هارون، نگران آینده

هارون در سالهای پایانی عمر خود، به حکومت عباسیان و آینده ی آن می اندیشید. به همین منظور در سال ۱۷۵ ه. ق، فرزندش محمد امین را که هنوز بیش از پنج سال از عمرش نگذشته بود، برای جانشینی پس از خود معرفی کرد. (۱).

هفت سال بعد، یعنی در سال ۱۸۲ ه. ق، با معرفی عبدالله مأمون به جانشینی امین، در تثبیت حکومت عباسی کوشید. (۲) هارون در سال ۱۸۶ ه. ق، همراه

۱- ۹۸. البدایه و النهایه ۱۶۵: ۱۰.

۲- ۹۹. همان.

فرزنـدانش، امین، مـأمون و مؤتمن، عـازم حـج شـد. درآن جـا، عهـدنامه ای را در حضور شخصـیتها و رجال سیاسـی، قضایی، نظامی و ... به امضای دو فرزنـدش امین و مأمون رساند و نسـخه ای ازآن را درون کعبه به دیوار آویخت. (۱) در این قرارداد، ضمن معرفی فرزنـدانش برای اداره ی دسـتگاه خلافت، یکی پس از دیگری، از آنان پیمان گرفت که نقض عهد نکنند. آنگاه هـارون دسـتور داد تـا متن آن را، برای حاضـران در موسم حـج بخواننـد تا پس از بازگشت حاجیان، موضوع جانشـینی امین و مأمون میان همه ی مردم منتشر شود. (۲).

در پی این اقـدام، هارون ضـمن تقسیم هـدایا و عطایای فراوان میان مردم مـدینه، (۳) دسـتور داد، تا به موجب سـندی، کشور پهناور اسـلامی آن روز را میان امین، مأمون و مؤتمن قسـمت کننـد. (۴) ولی از آن جـا که هرگـاه حکومت با قـدرت طلبی و حرص و آز و بی تقوایی همراه گردد، همه عهـدها و ارزشـها نادیـده گرفته می شود، تـدابیر هارون در جهت هم سازی امین و مأمون و هماهنگی آنان در سیطره بر ممالک اسلامی چندان دوام نیافت و برادری آنان به دشمنی کشیده شد. (۵).

مرگ هارون و پیامدهای آن

سر انجام هارون در سال ۱۹۳ ه. ق، در طوس درگـذشت. دیری نپایید که میان دو برادر، نزاع بر سـر قدرت درگرفت. پدر که بارها شعار «الملک عقیم» (۶) را سر داده بود، اینک پسران او نیز همان منطق سیاسی را دنبال می کردند.

اختلاف دو برادر، که با دستهای پشت پرده هدایت می شد، سرانجام امین را بر

ص: ۴۸

۱- ۱۰۰. تاریخ ابن خلدون ۲۲۲: ۳.

۲- ۱۰۱. تاریخ طبری ۴۸۱: ۶.

۳- ۱۰۲. مجموعا به ارزش یک میلیون درهم و پنجاه هزار دینار را در سه نوبت به نام خود، امین و مأمون، تقسیم کرد.

۴- ۱۰۳. محدوده هر بخش در تاریخ آمده است، (روضه الصفا ۴۳۳: ۳).

۵- ۱۰۴. تاریخ طبری ۴۸۳: ۶.

۶- ۱۰۵. حکومت ناز است، (بحار الانوار ۱۳۱: ۴۸).

آن داشت تـا در اوایل سال ۱۹۵ ه. ق، برادرش مـأمون را از ولایتعهـدی خلع نمایـد، تـا راه برای سـلطه و حکومت مطلقه و بی چـون و چرای خـویش، هموار شود. از سوی دیگر، مـأمون نیز که تربیت یـافته شـیوه ی هـارونی بود، نمی توانست حکومت را براحتی از دست بدهد. از این رو درصدد چاره جویی و رویارویی بر آمد و نتیجه ی آن چیزی جز لشکرکشـی نبود. سپاهی از خراسـان و لشـکری از بغـداد راهی «ری» شدنـد، کـه در این نـبرد، لشـکر امین نابـاورانه شـکست را پـذیرا شـد. (۱) در هجـوم دیگری، طرفداران مأمون راهی بغداد شده، صـحنه ی دشواری را برای امین و دستگاه حکومت او فراهم ساختند که برای آنان هیـچ گونه راه گریزی نبود. امین از طـاهر، فرمانـده سـپاه مأمون خواست تا با فرسـتادن نامه ای از مأمون برای او امان بخواهـد. امین گفت:

«اگر برادرم مرا مورد عنایت و بخشـش قرارداد، شایسـته است، زیرا او اهل تفضل است و اثر مرا کشت، ننگ نخواهد بود، زیرا جـوانمردی، جوانمردی را شکسـته و شمشـیری، شمشـیری را بریـده است. البته چنـانچه درنـدگان مرا پـاره پـاره کننـد، نزد من گواراتر است از آن که سگی مرا نجات دهد.» (۲).

سرنوشت امین

فرمانـده سـپاه مأمون به درخواسـتهای امین، وقعی ننهاد و سـرانجام وی را دسـتگیر کرد و در حادثه ی حمله چنـد مرد مسـلح با ضرباتی چنـد، امین از پای درآمد. بدین ترتیب طومار زندگی امین برچیده شد و بغداد سـقوط کرد و این آغازی بود بر سـلطه حکومتی مـأمون بر بغـداد و دیگر بلاـد اسـلامی. هر چنـد مأمون در این نبرد به پیروزی بزرگی دست یافت، ولی بـدون شک، حکومتی پرفراز و نشـیب را پیش روی داشت، زیرا از نظر عباسـیان و هوادارانشـان، امین خلیفه ی قـانونی پس از هـارون بود و آنان او را به عنوان ولی امر، شناخته و اطاعت او را بی چون و چرا برخود لازم

۱- ۱۰۶. الکامل ۲۴۰: ۶؛ تاریخ ابن خلدون ۲۳۰: ۳.

۲- ۱۰۷. تاریخ الخلفا ۳۰۵. ... ان تفضل علی فاهل لذلک و ان قتلنی فمروه کسـرت مروه و صـمصامه قطعت صـمصامه و لان یفترسنی السبع احب الی من ینجینی الکلب.

می دانستند. از سوی دیگر، امین از امتیاز دیگری نیز برخوردار بود، زیرا او فرزند زبیده بود و زبیده، نزد هارون و در نظر مردم، منزلت خاصی داشت. (۱) بنابراین، حرکت نظامی مأمون نمی توانست پشتوانه لازم مردمی را دارا باشد. از این رو هنگامی که سر بریده ی امین را نزد مأمون آوردند، فضل بن سهل که نقشی اساسی در زمینه سازی و هدایت نبرد خونین بغداد داشت، گفت:

«شمشیرها و زبانهای مردم علیه ما به کار افتاد.» (۲).

مأمون چون این سخن را شنید، گفت:

«دیگر کار از کار، گذشته است، برای نجات از این باتلاق و پوزش از آن چاره ای بیندیش.» (۳).

از این رو، هنگامی که نامه ی زبیده (۴)، به دست مأمون رسید، وی گفت:

«من همان سخن را می گویم که علی بن ابی طالب در مورد قتل عثمان گفت، که: سوگند به خدا من او را نکشتم. من نیز سوگند می خورم که کشنده امین نیستم؛ نه گفته ام، نه به این قتل راضی بوده و نه به انجام آن فرمان داده ام.» (۵).

زمامداری مأمون

مأمون در پانزدهم ربیع الأول سال ۱۷۰ ه.ق در یاسریه (۶)، متولد شد. مادرش، یکی از کنیزان هارون به نام مراجل از اهالی بادغیس (۷) بود. او در دوران خلافت برادرش امین، بر بخش شرقی خطه ی اسلامی، حکومت می کرد، ولی پس از کشته

۱- ۱۰۸. مروج الذهب ۳۹۶: ۳.

۲- ۱۰۹. سل علینا سیوف الناس و السنتهم.

۳- ۱۱۰. قد مضی ما مضی، فاحتل فی الاعتذار منه ... این گفت و گو از کتاب اغراض السیاسه و اعراض الریاسه: ۳۱۵، نقل شده است.

۴- ۱۱۱. نامه ای به صورت شکوائیه از حرکت غیر انسانی طاهر و سپاهیان مأمون نوشته و حادثه نبرد بغداد و جزئیات امر را با قصیده ای آورده است؛ نقل از: مروج الذهب ۴۱۵: ۳.

۵- ۱۱۲. همان، ما قلت و ما رضیت و لا امرت.

۶- ۱۱۳. نام روستایی است در نزدیکی بغداد. (معجم البلدان ۴۲۵: ۵).

۷- ۱۱۴. آن روز جزء خراسان بود و اکنون محلی نزدیک هرات در افغانستان است.

شدن برادرش امین، زمامداری گسترده او در سال ۱۹۸ ه.ق آغاز شد. بدین سان اگر دوران سلطه ی او بر شرق بلاد اسلامی آن روز را نیز به شمار آوریم، مأمون متجاوز از بیست سال بر مسند خلافت تکیه زده است. (۱).

ویژگیهای مأمون

وی هفتمین خلیفه عباسی است و نسبت به برادرش و نیز در مقایسه با دیگر خلفای عباسی، از ویژگیهایی برخوردار بوده است. برای روشن شدن این مطلب، دیدگاههای بسیاری را از نظرتان می گذرانیم:

- سیوطی در شرح حال او می نویسد:

«مأمون، از نظر دوراندیشی، اراده استوار، بردباری، دانش، زیرکی، بزرگی، شجاعت و جوانمردی، بر تمام خلفای عباسی برتری داشت.» (۲).

- احمد امین مصری می نویسد:

«مأمون در عین حال که در مجالس عیش و نوش شرکت می جست، به کتاب و فلسفه و بحث و جدل و مناظره علمی و مباحث فقهی و ... علاقه شدید داشت.» (۳).

- ابن الندیم از مأمون با عنوان «داناترین خلفاء به فقه و کلام» یاد می کند. (۴) وی مردی زیرک بود و چهره ای بس پیچیده داشت. گاهی چونان دینداری دلسوز ظاهر می شد، مردم را به علت کوتاهی در امر اقامه نماز و فرو رفتن در لذات و پیروی از شهوات و ... نکوهش می کرد و آنان را از عذاب الهی می ترساند. (۵) و زمانی خودش در بزم عیش و نوش و مجلس لهو و لعب، شرکت می جست ... (۶).

روزی ادعای تشیع می کرد و وجودش را لبریز از دوستی و عشق به علی علیه السلام

۱- ۱۱۵. تاریخ طبری ۱۹۸: ۷؛ الکامل ۴۳۲: ۶.

۲- ۱۱۶. تاریخ الخلفاء ۳۰۶.

۳- ۱۱۷. ضحی الاسلام ۱۱۷: ۳.

۴- ۱۱۸. اعلم الخلفا بالفقه و الکلام (فهرست ابن ندیم ۸۶).

۵- ۱۱۹. در نامه ی مفصلی به مردم بغداد، در این باره سخن گفته است. (بحار الانوار ۲۱۳: ۴۹).

۶- ۱۲۰. ضحی الاسلام ۱۱۷: ۳.

نشان می داد (۱) و در فاصله ی اندکی، نقاب از چهره برگرفته، تا آن جا پیش رفت که حاضر نبود حتی از حجاج بن یوسف، آن عنصر تبهکار و جلاد، خرده گیرند. (۲).

از آن جا که شناخت شرایط سیاسی عصر امام علی بن موسی علیه السلام، پیوند تنگاتنگی با شناخت ویژگیهای حاکمان آن عصر دارد، ناگزیر باید توجه بیشتری را در این باره معطوف داریم.

مأمون و دشواریهای حکومت

نخستین مسأله ای که باید بدان توجه شود، جلب بیعت مردم، در جای جای سرزمین پهناور اسلامی است؛ مردمی که عموما از بیعت با وی گریزانند. مأمون نتوانست بیعت مردم بغداد و کوفه را به دست آورد، همچنان که از جلب نظر اهل مدینه، مکه و بصره نیز محروم ماند، زیرا اهل بلاد اسلامی، اگر از شیعیان و علویان بودند، اصولا با خاندان عباسی همساز نبودند و اگر هم از عباسیان بودند، قتل امین را جرم دانسته، آن را قابل توجیه نمی شمردند.

دومین مشکلی که مأمون با آن روبرو بود، نا آرامیهای موجود، در گوشه و کنار مملکت اسلامی بود، به ویژه برخی قیامها که نفوذ و گستردگی خاصی داشت. در مکه، محمد بن جعفر، معروف به دیباج؛ در مدینه، محمد بن سلیمان بن داوود؛ در واسط، جعفر بن محمد؛ در مداین، محمد بن اسماعیل؛ در کوفه، ابوسرایا و ... به هر نقطه که نظر می شد، انقلاب و قیامی بود و چنین حرکتهایی، خطری جدی می نمود که نه تنها خلافت مأمون، بلکه حکومت عباسیان را تهدید می کرد.

سومین مشکل بزرگی که مأمون را همواره نگران می داشت، شخصیت برجسته و ممتاز و مورد توجه مردم، یعنی علی بن موسی الرضا علیه السلام بود و نشانه ها از این واقعیت حکایت دارد که مأمون، به نقش سیاسی و اجتماعی و دینی امام، بیش از هر انقلاب یا نهضتی که در جریان بود، اهمیت می داد و آن را برای حاکمیت خود

۱- ۱۲۱. در بحث دیانت مأمون، گسترده بحث خواهد شد.

۲- ۱۲۲. کامل ابن اثیر ۲۷۱: ۴؛ عصر المأمون ۳۶۹: ۱.

تهدید به شمار می آورد.

به هر حال، مأمون می بایست چاره ای اندیشد، تا اعتماد بنی عباس را جلب کند و فریاد انقلابیون را خاموش سازد و ذهنیت جامعه را در مورد قتل برادرش امین، تغییر دهد و از سوی امام رضا علیه السلام آسوده خاطر گردد. از جمله راه حل های او که می توانست ذهن جامعه ی علمی را مشغول دارد و عوام را به تواضع بکشاند، تشکیل جلسات و محافل علمی بود.

اما این کار بسنده نبود و مأمون پس از مشاوره با کسانی چون فضل بن سهل، به این نتیجه رسید که طرحی نو در فضای سیاسی جامعه در افکند و از احساسات مذهبی و علایق دینی مردم علیه مذهب و مردم استفاده کند. طرح جدید مأمون، اظهار ارادت به خاندان نبوت بود، در حالی که هرگز بدانان علاقه نداشت و معتقد بود خط مشی صحیح همان است که معاویه، آن را دنبال می کرد؛ آنچه خود می خواست انجام می داد، چه مردم بخواهند یا نخواهند. (۱).

برخوردهای دوگانه ی وی، که در اسناد تاریخی به چشم می خورد (۲)، بر همین اساس استوار بوده است. همه ی خلفای اموی و عباسی و به ویژه مأمون، مدعی رهبری جامعه اسلامی بوده، سیاست خود را گرفته شده ی از دیانت می نمایاندند، (۳) و اطاعت بی چون و چرای مردم را از خود و حکومتشان خواستار بودند، زیرا خودشان را مصداق «اولوالامر» می دانستند که قرآن به اطاعت از آنان فرمان داده است. (۴).

افسانه تشیع مأمون

از جمله تدابیر مأمون در جهت ایجاد فضای جدید سیاسی و بر هم زدن معادلات پیشین و مبهم ساختن مسائل در نگاه توده ی مسلمانان، اظهار تشیع و ارادت

۱- ۱۲۳. المحاسن و المساوی للبیهقی ۴۹۵.

۲- ۱۲۴. در بحث دیانت مأمون خواهد آمد.

۳- ۱۲۵. هر چند واقعیت زندگی و حکومت آنان، عکس این اصل را نشان می دهد.

۴- ۱۲۶. یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم (نساء: ۶۲).

به اهل بیت بود.

کسانی که مأمون را علاقه مند به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی کرده اند، بیشتر به اظهارات وی در سخنرانیها، مناظره ها، قصیده ها و ... استناد جسته اند که در مواردی چند، او به برتری علی بن ابی طالب علیه السلام اعتراف کرده، یا مخالفان شیعه را مورد حمله قرار داده است. علاوه بر این، برخی عملکردهای وی نیز مانند: خوشرفتاری با علویان، بازگرداندن فدک یا تفویض ولایتعهدی به امام رضا علیه السلام را مؤید اظهارات خلیفه دانسته اند.

مسعودی می نویسد:

«مأمون همواره اظهار تشیع می کرد و خود را شیعه می نمود.» (۱).

- ابن جوزی قصیده ای از مأمون آورده است که در آن می گوید:

الام علی حب الوصی ابی الحسن

و ذلک عندی من عجائب ذی الزمن

خلیفه خیر الناس و الاول الذی

اعان رسول الله فی السرو العلن (۲).

من به خاطر دوستی جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام سرزنش می شوم، در حالی که سرزنش از شگفتیهای روزگار است.

او جانشین بهترین مردم است و او نخستین شخصی است که پیامبر صلی الله علیه و آله را در نهان و آشکار، یاری کرده است.

در قصیده دیگری از مأمون آمده است:

لا تقبل التوبه من تائب

الا بحب بن ابی طالب

اخو رسول الله حلف الهدی

و الاخ فوق الخل و الصاحب

ان جمعا فی الفضل یوما فقد

فاق اخوه رغبه الراغب

فقدم الهادی فی فضله

تسلم من اللائم و العائب

ان مال ذو النصب الی جانب

ملت معی الشیعی فی جانب

اکون فی آل نبی الهدی

خیر نبی من بنی غالب

ص: ۵۴

۱- ۱۲۷. کان المأمون یظهر التشیع. (مروج الذهب ۴۱۷: ۳).

۲- ۱۲۸. تذکره الخواص ۳۱۹.

حبهم فرض نؤدی به

کمثل حج لازم واجب (۱).

توبه ی هیچ توبه کننده ای پذیرفته نیست، مگر به خاطر محبت فرزند ابی طالب (علی علیه السلام) برادر رسول خدا و هم پیمان او در هدایتگری، و این در حالی است که برادر، برتر از دوست و همراه است.

اگر روزی هم برادر و دوست، در فضیلت مقایسه شوند، برادر تفوق یابد.

پس آن شخصیت هدایتگر را در فضیلت مقدم دار، تا از ملامتگران و عیبجویان در امان مانی.

اثر ناصبیان و دشنام دهندگان به علی علیه السلام به جانبی تمایل یابند، من همراه با شیعیان به جانب دیگر متمایل خواهم بود. در زمره ی آل پیامبر خواهم بود، او که بهترین پیامبر از فرزندان «غالب» است.

محبت آنان واجب است، به آن وفادار خواهیم بود، چونان حج که لازم و واجب می باشد.

در تاریخ، قصیده های بسیاری از این دست، به نام او ثبت است. وی ضمن قصیده ای، درباره ی متصدیان خلافت، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی شیخین (ابوبکر و عمر) گفته است:

بأیه خطه و بای معنی

تفضل ملحدین علی علی

علی اعظم الثقلین حقا

و افضلهم سوی حق النبی (۲).

بر چه مبنا و منطقی باید آن دو ملحد برتر از علی علیه السلام به شمار آیند.

علی علیه السلام به راستی که از میان دو یادگار گرانبهای پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگ ترین است و جز بر پیامبر صلی الله علیه و آله برهمه ایشان برتری دارد.

مأمون به دلیل سخنانی چند، از این قبیل، مورد طعن بعضی مورخان و عالمان اهل سنت، قرارگرفته است و از این گونه اظهارات او به عنوان گناه بزرگ و نا بخشودنی، یاد کرده اند. (۳).

۱- ۱۲۹. تذکره الخواص ۳۲۰.

۲- ۱۳۰. اعیان الشیعه ۱۶: ۲.

۳- ۱۳۱. تاریخ طبری ۱۸۸: ۷؛ البدایه و النهایه ۲۶۷: ۱۰؛ النجوم الزاهره ۲۰۳: ۲.

اعتراف مأمون به مناقب امام علی

مأمون در نامه ای که از مرو، پس از جریان ولایتعهـدی و در پاسخ نامه ی عباسـیان، به بغداد ارسال داشـته، مناقبی از حضـرت علی بن ابی طـالب علیه السـلام را بـازگو کرده است. از جمله درآن نـامه، مـوارد زیر را به عنـوان ارزشـهای وجودی امـام علیه السلام شمرده است:

(۱).

- حمایت و پشتیبانی از پیامبر صلی الله علیه و آله در همه احوال.

- ایثار جان در راه حفظ پیامبر صلی الله علیه و آله در مواقع مختلف؛ مثل لیله المبیت. (۲).

- برتری او در میدان جهاد با مشرکان.

- برتری او در شناخت قرآن و احکام الهی. - دارا بودن ولایت مطلقه ی الهیه که در غدیر به او اعطا گردید.

- باز بودن در خانه ی علی علیه السـلام به مسـجد پیامبر، در حالی که پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمان بسـتن همه درها را داده بود.

- فتح خیبر.

- یکه تاز بودن در جنگ احزاب، و نیز قتل عمروبن عبدود.

- بستن عقد اخوت و برادری پیامبر صلی الله علیه و آله با وی.

- ازدواج با فاطمه علیها السلام دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله

- نزول آیاتی از قرآن، (۳) در شأن او و خانواده اش.

- حضور او همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در رخدادهایی چون مباهله و ...

علاوه بر آنچه گذشت، نوع برخورد مأمون با علویان و بازگرداندن فدک به فرزندان فاطمه علیها السـلام و تفویض ولایتعهدی به امام رضا علیه السـلام، که هیچ یک از این دو حرکت وی، در عصـر دیگر زمامداران اموی و عباسـی، سابقه نداشته، داستان تشیع مأمون را در ذهن ساده ی نا آگاهان قوت بخشیده است.

۱- ۱۳۲. الحیاه السیاسیه للامام الرضا ۴۵۹.

۲– ۱۳۳. شبی که مشرکان قصد قتل پیامبر را داشتند و حضرت مأمور شدند تا حضرت علی علیه السلام را جای خود در بستر خوابانده، خودشان مکه را به قصد مدینه ترک کنند.

۳– ۱۳۴. مثل آیه ی اطعام (سوره دهر آیه ۸).

رد فدک

یعقوبی در این مورد می نویسد:

«گروهی از فرزندان امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام نزد مأمون آمده، مدعی شدند که فدک، حق زهرا علیها السلام مادر ماست، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به عنوان «نحله» و هدیه در زمان حیات خود، به دخترشان بخشیده اند. لکن ابوبکر، در نخستین روزهای حکومت خود، حق مالکیت را از مادر ما سلب، و فدک را جزء اموال عمومی اعلام کرد. آنگاه فاطمه علیها السلام در مقام احقاق حق خویش برآمد، خلیفه از او درخواست گواه کرد. او علی و حسنین و ام ایمن را گواه قرارداد. ابوبکر نپذیرفت و بدین صورت، فرزندان زهرا علیها السلام از حق مسلم خود محروم شدند و دیگران از منافع آن بهره بردند.

اکنون ما برای مطالبه ی حق خود نزد تو آمده ایم.

مأمون دستور داد تا اجلاسی با حضور فقیهان تشکیل شود. وی پس از اثبات حقانیت فرزندان فاطمه سندی نوشت و فدک را به این خاندان بازگرداند. مأمون سند را به «محمد بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب» و «محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب» تسلیم کرد.» (۱).

ابن ابی الحدید معتزلی، شارح نهج البلاغه نیز داستان بازگرداندن فدک را با نقل دیگری بیان کرده، و بازگشت آن را به خاندان رسالت از ابتکارهای مأمون می داند.

او می افزاید:

«وقتی مأمون دستور داد تا سند آن را برای اولاد فاطمه علیها السلام بنویسند، دعبل خزاعی برخاست و قصیده معروف خود را خواند که با بیت زیر آغاز می شود:

اصبح وجه الزمان قد ضحکا

برد مأمون هاشم فدکا (۲).

چهره ی زمان خندان شد، آن گاه که مأمون فدک را به بنی هاشم باز گرداند.

نقدی بر افسانه تشیع مأمون

یکی از مسائلی که پیشتر گذشت، اعترافات صریح مأمون به برتری علی بن ابی طالب علیه السلام بود. مسأله افضل بودن امیرمؤمنان علی علیه السلام در ابعاد مختلف، امری است

۱- ۱۳۵. تاریخ یعقوبی ۴۶۹: ۲.

۲- ۱۳۶. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲۱۷: ۱۶.

که نزد شیعه و سنی، قطعی و مسلم است. حتی خلفا در مواقعی صریحا به این امر اعتراف داشته اند و این اعتراف دلیل بر تشیع آنان نمی تواند باشد. همچنان که پیش از مأمون دیگرانی نیز به برتری امامان به ویژه برتری حضرت علی علیه السلام اذعان داشته اند.

روزی مأمون خود شاهد بود که پدرش هارون تجلیل فراوانی از موسی بن جعفر علیه السلام به عمل آورد. با شگفتی از پدر علت را پرسید. هارون ضمن بر شمردن فضایل امام موسی بن جعفر علیه السلام، گفت:

«من پیشوای ظاهری جامعه هستم که به قهر و غلبه به حکومت رسیده ام و موسی بن جعفر علیه السلام به راستی امام و پیشوای مردم است. سوگند به خدا ای فرزندم که او از من و از همه مردم و خلق خدا سزاوارتر است که جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.» (۱) پس این تنها مأمون نیست که در مدح علی علیه السلام و خاندانش شعر سروده است، بلکه افرادی چون امام شافعی و دیگران نیز ستایشگر علی علیه السلام بوده اند، در حالی که هیچ یک از آنان شیعه شناخته نشده اند.

موضعگیری دوگانه

بسیار اتفاق افتاده است که مأمون در مورد افرادی، موضعگیری متفاوت داشته است. هرثمه، فضل بن سهل، علی بن موسی الرضا علیه السلام و ... روزی مورد حب خلیفه و زمانی مبغوض او بوده اند و این دوستیها و دشمنیها چندان پایدار نبوده، بلکه به موقعیت حکومتی و شرایط سیاسی اجتماعی خلیفه بستگی داشته است. گواه صادق این سخن، مقایسه میان موضعگیری های مأمون در خراسان و سیاست او به هنگام رسیدن به بغداد است که در هر مورد با مقتضیات و مصالح موجود هماهنگ بوده است. او در مرو به شدت اظهار دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام را مبنا قرار داده و خلفا را مورد لعن قرار می دهد، ولی هنگامی که به بغداد می آید، با خواندن قصیده هایی، موضعگیری تازه ای را به نمایش می گذارد:

۱- ۱۳۷. عیون اخبار الرضا ۹۱: ۱.

اصبح دینی الذی ادین به

و لست منه الغداه معتذرا

حب علی بعد النبی و لا

اشتم صدیقا و لا عمرا

ثم بن عفان فی الجنان مع

الابرار ذاک القتیل مصطبرا

الا و لا اشتم الزبیر و لا

طلحه ان قال قائل غدرا

و عایشه الام لست اشتمها

من یفتریها فنحن منه براء (۱).

دینی که بدان معتقدم و روز قیامت هیچ گاه از آن پوزش نخواهم خواست، آن است که علی علیه السلام را بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله دوست می دارم و ابوبکر و عمر را دشنام نخواهم گفت و نه عثمان بن عفان را که کشته شد با شکیبایی و اکنون در بهشت با نیکان است. زبیر و طلحه را نیز دشنام نخواهم داد، هر چند گویند که آنان عهد شکنی کردند و سرانجام عایشه ام المؤمنین را نیز مورد دشنام قرار نمی دهم و از کسی که به او بهتان زند، ما بیزاریم.

آیا محتوای این قصیده با گرایش به تشیع سازگار است؟ چگونه است که حتی با طلحه و زبیر به عنوان رهبران «ناکثین»، این چنین متواضعانه برخورد می شود؟

جای بسی شگفتی است که مأمون نسبت به حجاج بن یوسف ثقفی که عصاره جنایتها بود، (۲) حاضر نیست اشکالی وارد سازد. او می گوید:

«و الله ما استجیز ان انتقص الحجاج بن یوسف.» (۳).

به خدا سوگند! که به خود اجازه نمی دهم تا بر حجاج بن یوسف ثقفی خرده گیرم.

و نمونه هایی از این قبیل در تاریخ زندگانی مأمون بسیار است.

یکی دیگر از شواهد علاقه ی مأمون به تشیع، مسأله تفویض ولایتعهدی یاد شده است که در مباحث آینده به بررسی آن

خواهیم پرداخت، تا روشن گردد این طرح جز ابتکاری سیاسی چیزی نبوده است. و هر چند بالاترین خدمت او به علویان

ص: ۵۹

۱- ۱۳۸. البدایه و النهایه ۲۷۷: ۱۰.

۲- ۱۳۹. او که عمر بن عبد العزیز درباره اش می گوید: «لو جائت کل امه بخبیثها و جئنا بالحجاج لغلبناهم.» اگر هر امتی تبهکار خود را بیاورد و ما حجاج را به نمایش گذاریم، بر تمامی آنها پیروز خواهیم شد. (کامل ابن اثیر ۵۸۶: ۴).

۳- ۱۴۰. عصر المأمون ۳۶۹: ۱.

تلقی شود، ولی با شهید ساختن امام رضا علیه السلام ماهیت حرکت او آشکار می شود. جای شگفتی است که برخی تاریخ نگاران، اگر در مورد خاصی، خلیفه، فردی از علویان را مورد عفو قرارداده است، آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده، این اقدام مأمون را نشان شیعه بودن خلیفه بدانند، ولی تعدادی از علویان را که به دستور خلیفه به قتل رسیده اند، (۱) نادیده انگاشته و این کشتارها را ناسازگار با اعتقاد و دیانت خلیفه ندانند! چگونه است که اظهارات زبانی او در مورد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله میل او به تشیع را ثابت می کند، ولی برخورد ناخوشایند او با علی بن موسی الرضا علیه السلام تا به شهادت رسانیدن امام، ضدیت او با تشیع را روشن نمی سازد!

عبدالله بن موسی که یکی از علویان مشهور عصر مأمون است و همواره با خلیفه درحال مبارزه بوده است، از مکان مخفی خود نامه شدید اللحنی به مأمون دارد و در قسمتی از نامه می نویسد:

«در این اندیشه بودم که کدام یک از دشمنان زیانش برای اسلام زیادتر است تا به جنگ او بروم. چون دقیق نگریستم، تو را چنین یافتم، زیرا کفار دشمنان شناخته شده اسلام بوده و مسلمانان با آنان می جنگند، ولی تو به اسلام تظاهر می نمایی و همین سبب شده است تا مردم از جنگ با تو منصرف گردند، در حالی که تو در باطن تیشه به دست گرفته و ریشه های اسلام را یک یک قطع می کنی ... و بدین ترتیب، زیان تو برای اسلام از هر دشمن خطرناکی، سخت تر و مؤثرتر است.» (۲).

در مورد بازگرداندن فدک نیز باید گفت که این اقدام اختصاص به مأمون نداشته است، بلکه قبل از او، دیگرانی نیز فدک را به آل علی علیه السلام و فرزندان فاطمه علیها السلام باز گردانده اند که قطعا شیعه به شمار نمی آمده اند. پس ازآن که فدک از فاطمه علیها السلام گرفته شد، در ردیف اموال عمومی قرارگرفت و مصرف عواید آن تا زمان معاویه تقریبا یکنواخت بود. معاویه تصمیم جدیدی گرفت بدین صورت که یک سوم منافع آن را به «مروان بن حکم» و دو قسمت دیگر را به عمرو بن عثمان می داد، تا آن که پس از شهادت امام مجتبی علیه السلام تمام آن را در اختیار مروان قرار داد.

۱- ۱۴۱. نام شماری از آنها در مقاتل آمده است، بنگرید به صفحات ۴۷۴-۵۳۵.

۲- ۱۴۲. همان ۵۸۶.

مروان آن را به فرزندش عبدالعزیز و او به فرزند خود عمر بن عبدالعزیز بخشـید. عمر بن عبدالعزیز چون به خلافت رسید، برای نخستین بار آن را به فرزنـدان فاطمه علیها السـلام باز پس داد. بعد از مدتی با روی کارآمدن یزید بن عاتکه (م ۱۰۵ ه. ق) بار دیگر فدک از تصرف فرزندان فاطمه علیها السلام خارج شد و در طول دوران حکومت امویان در اختیار آنان قرار داشت.

با انقراض دولت امویان و روی کار آمدن عباسیان در سال ۱۳۲ ه. ق، اولین خلیفه ی عباسی (ابوالعباس سفاح) بار دیگر فدک به فرزندان فاطمه علیها السلام بازگشت، ولی منصور (م ۱۵۸ ه. ق) آن را باز پس گرفت.

مهدی عباسی (م ۱۶۹ ه. ق) بار دیگر آن را به فرزندان فاطمه علیها السـلام برگردانید. سال بعد آن را موسی بن مهدی (م ۱۷۰ ه. ق) گرفت و تا عصر مأمون این گونه ماند. (۱).

دکتر رفاعی می نویسد:

«چه بسا رجال سیاسـی، برای جلب توجه عامه و پیشبرد اهـداف سیاسـی و حکومتی خود، به دینی گرایش پیـدا می کنند، ولی بعد از رسیدن به مقاصد خود، دین را به دینداران وا می گذارند.» (۲).

وی آنگاه می نویسد:

«ممکن است مأمون از همین روش استفاده کرده باشد و این نظریه در مذهب مأمون قابل تأیید است.» (۳).

مأمون و مذهب اعتزال

بعضی از مورخان و تحلیل گران تاریخ، بر این باورند که مأمون، مذهب اعتزال را پذیرفته و بدان معتقد بوده است.

دکتر رفاعی در این باره می نویسد:

ص: ۶۱

۱- ۱۴۳. شرح ابن ابی الحدید ۲۱۶: ۱۶.

۲- ۱۴۴. عصر المأمون ۳۵۲: ۱.

۳- ۱۴۵. عصر المأمون ۳۷۱: ۱.

«مأمون مذهب اعتزال را از یحیی بن مبارک که مربی او بوده، فرا گرفته است.»

وی می افزاید:

«درعین حال که مأمون با شخصیتهای بزرگ علمی عصر خود تماس نزدیک داشت، ولی بیشتر تحت تأثیر افکار «ثمامه بن اشرس» و «یحیی بن مبارک» قرارگرفته بود.» (۱) ابن کثیر نیز در تأیید گرایش مأمون به اعتزال، می نویسد:

«مأمون، مذهب اعتزال را اختیار کرده و به گروهی که از پیروان مذهب معتزله بودند، پیوسته است و آنان وی را اغفال نمودند. از افرادی که در این جریان تأثیر مهمی داشته است، بشر بن غیاث مریسی است.» (۲) البته ابن کثیر، چنان که گذشت هم به مأمون نسبت تشیع داده و هم او را معتزلی معرفی کرده است. او می گوید:

«مأمون هم مذهب تشیع و هم روش اعتزال داشته است و اما از مذهب صحیح سنت بهره ای نداشته است.» (۳).

البته پذیرفتن چنین امری دشوار است که شخصی هم شیعه باشد و هم به مسلك اعتزال، گرایش داشته باشد، زیرا میان مکتب شیعی و مسلك معتزلی تفاوتهای اصولی وجود دارد.

احمد امین مصری، چند تن از خلفا را نام می برد که به مذهب اعتزال گرایش داشته اند و از جمله آنان به نام مأمون اشاره دارد. (۴) احمد امین معتقد است:

«مأمون معتزلی بود و از عقاید معتزلیهای بغداد پیروی می کرد و آنان نظرشان این بود که علی علیه السلام و فرزندانش از تمام صحابه، حتی از ابوبکر و عمر، به خلافت سزاوارتر بودند». (۵).

۱- ۱۴۶. عصر المأمون ۳۶۷: ۱.

۲- ۱۴۷. البدایه و النهایه ۲۷۵: ۱۰.

۳- ۱۴۸. همان.

۴- ۱۴۹. ضحی الاسلام ۹۳: ۳.

۵- ۱۵۰. همان ۲۹۶.

اندیشه خلق قرآن

یکی از رخدادهای عصر مأمون را که نشانه ای بر گرایش اعتزالی وی دانسته اند، نظریه «خلق قرآن» (۱) است که از آن تعبیر به «محنت» شده است. این مسأله در مقطعی از عهد عباسیان، بحث اعتقادی، سیاسی روز گردیده بود، تا آن جا که برخی به دلیل مخالفت با آن محکوم به مرگ، تبعید و زندان، شدند. از افرادی که این اندیشه را نشر داده و ازآن حمایت و تبلیغ کردند، «بشر مریسی» بود. هارون الرشید وی را تهدید به قتل کرد و در پی آن «بشر» ناگزیر شد، تا زمان حیات هارون، متواری باشد. (۲).

در زمان مأمون این بحث به صورت جدی مطرح شد. خلیفه در سال ۲۱۲ ه. ق، در محافل علمی ازآن یاد می کرد، ولی در سال ۲۱۸ ه. ق، مردم را به پذیرش آن وادار ساخت. (۳) معتزله ازاین حرکت مأمون به گرمی استقبال کرده و او را بر این اقدام ستودند.

«بشر مریسی» که در عهد هارون از ترس تهدیدات او متواری بود، در ستایش از مأمون که با عقیده خلق قرآن موافق بود، چنین سروده است:

قد قال مأموننا و سید نا

قولا له فی الکتب تصدیق

ان علیا اعنی ابا حسن

افضل من قد اقلت النوق

بعد نبی الهدی و ان لنا

اعمالنا و القران مخلوق

ص: ۶۳

۱- ۱۵۱. در مباحث اعتقادی و کلامی، بحثی وجود دارد که آیا صفات خدا عین ذات اوست و یا جدا از ذات خداوندی است. از فروع بحث، این فراز است که اگر خداوند قدیم باشد، آیا می تواند صفات الهی از جمله کلام الهی قدیم نبوده، بلکه حادث و مخلوق باشد؟ برخی معتقدند صفات خداوند عین ذات اوست و قدیم است چون جدا از ذات نیست و بعضی نظریه دوم را پذیرفته و در نهایت در بحث کلام خداوند، معتقد گردیده اند که قرآن مخلوق است و حادث، نه قدیم. این موضوع، بحثی گسترده است در باب عقاید که باید در جای خودش به بررسی پرداخت.

۲- ۱۵۲. ضحی الاسلام ۱۶۲: ۳.

۳- ۱۵۳. همان ۱۶۶: ۳. البته احمد امین مصری پیدایش این فکر را به اواخر عصر اموی مربوط دانسته، مبتکر آن را جعد بن

درهم می داند. (همان ۱۶۲).

به راستی که مأمون ما و آقای ما سخنی گفته است که کتب (همچون قرآن) آن را تأیید می کند.

همانا ابوالحسن علی علیه السلام، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله که هادی مردم است، برتر از همه است. و بدرستی که اعمال ما برای خود ماست و قرآن حادث و آفریده است.

در برابر این قصیده، یکی از شاعران اهل سنت چنین سروده است:

یا ایها الناس لا قول و لا عمل

لمن یقول کلام الله مخلوق

ما قال ذاک ابوبکر و لا عمر

و لا النبی و لم یذکره صدیق

و لم یقل ذاک الا کل مبتدع

علی الرسول و عندالله زندیق

بشر اراد به امحاق دینهم

لان دینهم و الله ممحوق

یا قوم اصبح عقل من خلیفتکم

مقیدا و هو فی الاغلال موثوق (۱).

ای مردم، آن کس که کلام خدا را مخلوق داند، نامه عملش از گفتار و کردار تهی است و هیچ ندارد. این سخن (مخلوق بودن قرآن) را نه ابوبکر، نه عمر، نه پیامبر صلی الله علیه و آله و نه هیچ راستگویی نگفته است. این رأی، سخن بدعت گذاران بر خدا و پیامبر است که اینان نزد خدا زندیق اند. بشر خواسته است، با گفتارش دین آنان را از میان ببرد، زیرا دین آنان به خدا سوگند از بین رفتی است. ای مردم اندیشه خلیفه با زنجیرهای محکمی بسته شده و دربند است.

اگر چه مهمترین گواه معتزلی بودن مأمون، همان نظریه خلق قرآن است که در عهد مأمون گسترش یافت، ولی نکته ی دیگری نیز در تأیید معتزلی بودن او قابل توجه است، و آن اینکه معتزلیان، امام علی علیه السلام را سزاوارتر از دیگران به حکومت می دانستند و مأمون نیز ازآن جهت که به اعتزال گرایش داشت، در اشعارش از حضرت علی علیه السلام ستایش می کرد و نه ازآن جهت که شیعه بود! مأمون در یکی از سخنانش می گوید:

«بسیاری مردم از آن جهت که ما برتری امیرمؤمنان علیه السلام را بر سایر صحابه، عنوان نموده ایم) بر ما خرده می گیرند و

چنین پنداشته اند که برتر دانستن علی علیه السلام بر دیگر خلفا به معنای کوچک شمردن دیگران است. در حالی که هرگز چنین نیست. سوگند به خدا اجازه نخواهم داد، کسی حتی از حجاج بن یوسف عیبجویی کند و او را مورد

۱- ۱۵۴. البدایه و النهایه ۲۷۹: ۱۰.

لعن و طعن قراردهد، تا چه رسد به سلف طیب.» (۱).

مأمون و دیانت سیاسی

سرانجام بعضـی معتقدنـد که اصولا زمامداران خود سرو دنیا طلب، در حقیقت به هیچ دین یا مسـلکی پایبند حقیقی نیسـتند و همه ی دفاع و ستیز آنان بر محور منافع سیاسی آنان می چرخد و دینداری آنان در واقع نوعی دیانت سیاسی است. به هر حال، در یک جامعه ی دینی، اظهار به دینداری شرط سیاست و حاکمیت است و مأمون کسی نبود که این شرط را نداند و با نادیده گرفتن آن، حکومتش را به خطر اندازد.

یکی از صاحبنظران در این باره می نویسد:

«شخصـیتهای سیاسـی، هزاران راه را می پیماینـد تـا عواطف مردم را جلب نماینـد و برای عقایـد مردم، احترام خاصـی قایل می شوند، هر چند جز اهداف سیاسی خود منظوری ندارند.» (۲).

با توجه به گسترد گی سـرزمین اسـلامی آن روز از یک سو و نشـر افکار و آراء از سوی دیگر، مأمون به این نتیجه رسیده است که باید چندگانه عمل کند. او زمامداری با تدبیر و اندیشه بود (۳) که کوله باری از تجربه های تلخ و شیرین زمامداران قبل را نیز مورد نظر قرار داده بود. بنـابراین اظهـارات اعتقادی وی نیز بیشتر جنبه سیاسـی داشـته و او براساس مصالـح حکومتی سـخن گفته و عمل می کرده است، نه براساس اصول اعتقادی و باورهای دینی.

ص: ۶۶

۱- ۱۵۵. عصر المأمون ۳۶۹: ۱. منظور وی از سلف طیب (پیشینیان پاک) ابوبکر، عمر و دیگر خلفاست.

۲- ۱۵۶. همان ۳۵۲: ۱.

۳- ۱۵۷. عبـدالله مأمون از دوراندیشـی و سـیاست مرموزانه ای برخوردار بود. (دائره المعارف قرن بیسـتم ۱۱۲: ۶). نظیر همین سخـن را سـیوطی در شـرح حـال مـأمون می آورد و او را در زیرکی، دوراندیشـی و ... برتر از همه خلفـای عباسـی می دانـد. (تاریخ الخلفا ۳۰۶).

خط مشی امام رضا علیه السلام در برابر حکومتها

اشاره

بخشی از زندگی امام علی بن موسی علیه السلام مربوط به دوران قبل از امامت ایشان می شود که ۳۵ سال بوده است و در این مدت، حاکمانی چون منصور، مهدی، هادی و هارون - که همه از خلفای عباسی بوده اند - حاکمیت داشته اند. پس از شهادت امام موسی بن جعفر علیه السلام و آغاز دوره ی امامت علی بن موسی علیه السلام، آن امام بیست سال دیگر را شاهد حاکمیتهای جور بود. از این مدت، ده سال، در عصر خلافت هارون، چهار سال در عهد پرفراز و نشیب خلافت امین و سرانجام ادامه ی آن با زمامداری مأمون، همراه گردید.

امام، در عصر هارون

آن بخش از زندگانی امام رضا علیه السلام که در عصر هارون سپری شد، حلقه ای از حلقات گذشته ی تاریخ امامت بود، که در آن موقعیت مبارزه ی علنی و رسمی، برای امامان پدید نیامد و بیشتر فعالیتهای شیعی و تلاشهای عقیدتی و مبارزات سیاسی در نهان، رهبری می شد.

پس از شهادت موسی بن جعفر علیه السلام در زندان هارون، در بیست و پنجم ماه رجب سال ۱۸۳ ه. ق، امام رضا علیه السلام همچنان شیوه ی مبارزاتی پدر بزرگوارش را پیشه

ص: ۶۷

ساخت و به ایفای صحیح رسالت امامت پرداخت.

دستگاه خلافت هارونی، مصلحت را در این دید که شیوه ی گذشته خود را تغییر دهد، چه این که سیاست گذشته و روش سختی که نسبت به هفتمین امام علیه السلام، اتخاذ کرده بود، دیگر به صلاح حکومت نبود و بیش از گذشته موجودیت عباسیان را با خطر روبرو می ساخت. قیامها رو به فزونی گذارده و توجه مردم در بلاد مختلف به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بیشتر شده بود و شرایط عمومی به زیان نظام حاکم رقم می خورد.

یحیی بن خالد، که از عناصر دارای نفوذ دربار هارونی به شمار می رفت و مشاور سیاسی او بود، روزی به هارون گفت:

«این علی بن موسی است که بر جای پدر تکیه زده و امامت را از آن خود می داند.»

هارون گفت:

«آنچه درباره ی پدرش موسی مرتکب شدیم، ما را کفایت است. آیا می خواهی تمام آنان را بکشم؟» (۱).

گروهی از واقفی مذهبان (۲)، نزد امام رضا علیه السلام آمدند. از آن میان، علی بن حمزه گفت:

ما را از حال پدرت آگاه ساز.

حضرت علیه السلام فرمود:

پدرم از دنیا رحلت کرده است.

علی بن حمزه گفت: پس امامت را به چه شخصی سپرد؟

امام پاسخ داد: به من.

علی بن حمزه گفت: آیا از جانب هارون و طرفدارانش احساس خطر نمی کنی!

امام فرمود:

هرگز، و برای آن که اطمینان پیدا کنی که از ناحیه هارون نگرانی ندارم، من همان سخنی را می گویم که رسول خدا با شنیدن تهدید ابوجهل فرمود:

۱- ۱۵۸. اثبات الوصیه ۱۷۵.

۲- ۱۵۹. آنان معتقد بودند که امام هفتم از دنیا نرفته است و منتظر او بودند؛ از این رو، در عقیده ی به امامت توقف کردند.

پیشتر نیز توضیحاتی گذشت.

وی هرگز موفق نخواهد شد گزندی به من برساند. (۱).

مسعودی نقل می کند:

ابوجهل نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و گفت: آیا تو از سوی خدا فرستاده شده ای؟ حضرت فرمود:

آری. ابوجهل گفت: آیا از من نمی ترسی؟

حضرت فرمود:

اگر از سوی تو آسیبی به من برسد، من پیامبر نخواهم بود.

امام رضا علیه السلام نیز در پاسخ علی بن حمزه فرمود:

من نیز می گویم اگر از سوی هارون به من گزندی برسد، من امام نخواهم بود. (۲).

دوران خلافت هارون در سال ۱۹۳ ه.ق پایان یافت. زمامداری به «امین» واگذار شد و چهار سال و اندی بیش نگذشت که آن هم به کشمکش دو برادر یعنی امین و مأمون انجامید. در این مدت، اوضاع به حد کافی آشفته بود. در نتیجه فرصتی پدید نیامد، تا دستگاه خلافت خود را با امام وآل علی علیه السلام درگیر کند. امین در جنگ با سپاه مأمون کشته شد. عهد مأمون، فرا رسید. (۳) مأمون بیش از همه به خلافت می اندیشید. او اولین مانع را که وجود برادرش بود از میان برداشت و اکنون باید با تمام توان، موانع و مشکلات حکومت خود و حاکمیت عباسیان را یکی پس از دیگری برطرف سازد.

مأمون برای این منظور مانند دیگر زمامداران عباسی عمل نکرد. وی نه روش سفاح را پیشه ساخت که احمد امین درباره اش آورده است:

«... زندگیش سراسر خونریزی و سیاستش نابود ساختن مخالفان بود.» (۴).

و خوارزمی می نویسد:

«... این ابومجرم (پدر گنهکار) بود که بر علویان تسلط یافت، نه ابومسلم (پدر

۱- ۱۶۰. عیون اخبار الرضا ۲۱۳: ۲؛ بحارالانوار ۱۱۴: ۴۹.

۲- ۱۶۱. اثبات الوصیه ۱۷۴.

۳- ۱۶۲. که پیشتر بیان شد.

۴- ۱۶۳. ضحی الاسلام ۱۰۴: ۱.

مسلمان). این مرد (سفاح) علویان را زیر هر سنگ و کلوخی که می یافت، می کشت و در هر دشت و کوهستانی به تعقیب آنان می پرداخت.» (۱).

و نه همچون منصور، دست به کشتار فرزندان فاطمه علیها السلام زد و از سرهای قربانیان علوی موزه ای فراهم آورد (۲) و در پاسخ عمویش عبدالصمد بن علی که از وی پرسید: چرا در قاموس حکومتی تو، واژه عفو و گذشت، مفهوم ندارد؟

گفت:

ما در میان مردمی به سر می بریم که دیروز ما را به یاد دارند و می دانند ما درگذشته رعیتی بیش نبوده ایم و اکنون زمامداری را به دست آورده ایم. اینک جز با به کار گرفتن مجازاتها نخواهیم توانست هیبت خود را برای ایشان به نمایش گذاریم.» (۳).

و هم او (منصور) بود که ویران ساختن مرقد امام حسین علیه السلام را بدعت نهاد (۴) و علویان را در سینه دیوار به میخ می کشید (۵).

و سرانجام مهدی، هادی و رشید نیز یکی پس از دیگری همان سیاست را با ابزار مختلف تداوم بخشیدند. یکی چون مهدی از حربه ی تکفیر بهره جست و حتی بی گناهان را از دم تیغ گذراند (۶) و دیگری چون هادی که بر خرد و کلان، زن و مرد و ... رحم نداشت (۷) و یا رشید که به گفته خوارزمی، درخت نبوت را از شاخ و برگ برهنه کرد و نهال امامت را از بن بر آورد. (۸) او سوگند یاد کرده بود که:

«فرزندان ابوطالب را تحمل نخواهم کرد. آنها و پیروانشان را خواهم کشت.» (۹).

موسی بن جعفر علیه السلام را نیز هم او به شهادت رسانید.

آری، مأمون روشی جز دیگر خلفای عباسی را برگزید. او حل همه مشکلات و

ص: ۷۰

۱- ۱۶۴. رسائل الخوارزمی ۱۳۰.

۲- ۱۶۵. تاریخ طبری ۳۴۴: ۶.

۳- ۱۶۶. تاریخ الخلفاء ۲۶۷.

۴- ۱۶۷. تاریخ کربلا، عبد الجواد کلیدار آل طعمه ۱۳۷.

۵- ۱۶۸. تاریخ یعقوبی ۳۷۶: ۲.

۶- ۱۶۹. همان ۳۹۹: ۲.

۷- ۱۷۰. التاریخ الاسلامی و الحضاره الاسلامیه ۲۰۰: ۳؛ مختصر تاریخ العرب: ۲۱۷.

۸- ۱۷۱. تاریخ الفخری ۲۰.

۹- ۱۷۲. الاغانی ۲۲۵: ۵.

رفع موانع موجود را در اقـدامی دیگر می دانست که برای انجام این مهم، لازم بود امام رضا علیه السـلام را از مـدینه به مرو فرا خواند و آنگاه تصمیمات از پیش تعیین شده را به مرحله اجرا گذارد.

بنابراین، سـفر امام علیه السـلام که بخش مهمی از زندگانی امام رضا علیه السـلام را تشـکیل می دهد، سفری به میل امام نبود، چه این که پس از انجـام این هجرت و باگـذشت زمـان، پرده از روی بسـیاری حقـایق برداشـته شـد و اهـداف مأمون از این فرا خوانی روشن گردید.

ص: ۷۲

سفر تاریخی امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو

اشاره

اسناد تاریخی، گویای اولین زمینه های سفر امام علیه السلام نیست و جزئیات بسیاری از مقدمات این هجرت رضوی، ناگفته مانده و در پرده ی ابهام قرار دارد، ولی با مطالعه ی اسناد موجود، این حقیقت مسلم است که از پیش مکاتباتی میان مرو و مدینه، صورت می گرفته است [(۱)](#) و بر سفر امام به سوی مرو، اصرار بوده و این سفر، در شرایطی خاص و تحت فشار دستگاه خلافت، انجام گرفته است.

در برخی منابع تاریخی آمده است:

مأمون، پس از به دست گرفتن حکومت، با ارسال نامه ای امام رضا علیه السلام را به خراسان فرا خواند. امام علیه السلام از رفتن، امتناع ورزید، ولی مأمون پیگیر بود و ارسال دعوتنامه ها را پیاپی، ادامه داد، تا به امام بفهمانند که از ایشان دست بردار نیست. [(۲)](#).

علاوه بر آن، در پی دعوتنامه های مکرر، مأمون، مأموران خود را به نامهای

۱- ۱۷۳. «فمازال المأمون یکاتبه و یسأله حتی علم الرضا علیه السلام انه لا یکف عنه.» همواره مأمون با حضرت مکاتبه داشت و از او می خواست تا به مرو آید. نامه ها ادامه یافت تا آن که امام رضا علیه السلام دریافت که او دست بردار نیست (اعیان الشیعه ۱۷: ۲)، نقل از عیون اخبار الرضا.

۲- ۱۷۴. عیون اخبار الرضا ۱۴۹: ۲.

رجاء بن ابی ضحاک [(۱)] و یاسر خادم [(۲)]، به مدینه گسیل داشت. آنان پس از ورود به مدینه، بر امام علیه السلام وارد شدند و هدف مأموریت خود را چنین بیان داشتند:

«ان المأمون امرنا باشخاصک الی خراسان.» [(۳)].

مأمون، ما را فرمان داده و مأمور ساخته است، تا تو را به خراسان ببریم.

امام علی بن موسی علیه السلام، شیوه ی خلفا را می شناخت و زندانهای طولانی پدر را با همه ی تلخیها و رنجهایش به خاطر داشت و می دانست که به هر حال، مأمون که برادر می کشد، از حضور آزادانه امام میان مردم نگران است و از این نگرانی، آسان نخواهد گذشت.

«انه تهیأ للسفر کارها و متیقنا انه یموت ...» [(۴)].

امام رضا علیه السلام آماده سفر گردید، در حالی که از آن اکراه داشت و مطمئن بود که در این سفر بدرود حیات خواهد گفت.

علاوه بر آن که چگونگی حرکت امام علیه السلام و تودیع وی با مرقد رسول خدا صلی الله علیه و آله و نیز خاندانش، همه و همه گویای اکراه امام علیه السلام بر این سفر است.

وداع با مرقد پیامبر

وقتی که امام علیه السلام خود را از سفر به خراسان ناگزیر یافت، در چند نوبت، کنار مرقد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و با شکل وداع خود با قبر پیامبر صلی الله علیه و آله ناخرسندی و نگرانی خویش را از این سفر آشکار ساخت، تا دیگران نیز بدانند که امام علیه السلام بر انجام این سفر، مجبور است.

محول سیستانی که از نزدیک شاهد ماجرا بوده است، چنین می نگارد:

---

۱ – ۱۷۵. وی از کارگزاران دولت عباسیان بود و در زمان مأمون، ریاست دیوان مالیاتی را بر عهده داشت. (لغتنامه دهخدا ۲۸۶: ۲۳).

۲– ۱۷۶. وی به نقل مرحوم شیخ طوسی، از یاران امام علیه السلام بوده است. (تنقیح المقال فی احوال الرجال ۳۰۷: ۳).

۳– ۱۷۷. کافی ۴۰۷: ۲؛ مسند الامام الرضا ۵۲: ۱.

۴– ۱۷۸. همان.

«هنگامی که فر ستاده مأمون، وارد مـدینه شد، من نیز در مدینه بودم. امام علیه السـلام برای وداع با پیامبر صـلی الله علیه و آله، وارد حرم شـریف نبوی گردیـد. حضـرت در حالی که با صـدای بلند گریه می کرد، چند نوبت با پیامبر صـلی الله علیه و آله و مرقد پاک او، خداحافظی کرد.

جلو رفتم و به امام علیه السـلام سـلام کردم. حضـرت علیه السلام پاسخ سلام مرا داد. آنگاه امام را به خاطر سفری که در پیش داشتند، تهنیت گفتم، ولی آن حضرت علیه السلام فرمود:

مرا به حال خود واگذار، که من از جوار جدم خارج شده و در غربت از دنیا خواهم رفت!

امام هنگام بیرون رفتن از مدینه، تمام خویشان خود را فرا خواند و در جمع آنان فرمود:

بر من گریه کنید؛ زیرا دیگر به مدینه باز نخواهم گشت.» (۱).

گـواه دیگر بر کراهـت و ناخرسـندی امـام از ایـن سـفر، مسـیر تعیین شـده از سـوی دسـتگاه خلافـت است، به گـونه ای که در مواردی، امـام از برخی مناطق مخفیانه عبور داده می شـد (۲) و نیز از ورود و عبـور حضـرت به کوفه و قم، جلوگیری گردیـد. (۳).

از برخی نقلهـا و مـدارک تـاریخی اسـتفاده می شود که در این سـفر، امـام تنها نبوده است و گروهی از علویان نیز از مـدینه به خراسان احضار شده بودند.

«و کان المأمون انفذ الی جماعه من آل ابی طالب فحملهم الیه من المدینه و فیهم الرضا علی بن موسی علیهما السلام.» (۴).

مأمون گروهی از علویان را – توسط مأموران خود – از مدینه احضار نمود که آنها را نزد مأمون بردند و علی بن موسـی الرضـا علیه السلام نیز در میان آنان بود.

در اعلام الوری نیز همین مضمون آمده است:

«و کان المأمون قد انفذ الی جماعه من الطالبیه فحملهم من المدینه و فیهم الرضا.» (۵).

مأمون مأموران خود را فرستاد تا گروهی از علویان را از مدینه به سوی او بردند و در میان ایشان رضا علیه السلام بود.

۱– ۱۷۹. عیون اخبار الرضا ۲۱۷: ۲.

۲– ۱۸۰. تاریخ بیهقی ۱۷۱.

۳– ۱۸۱. کافی ۴۰۷: ۲؛ عیون اخبار الرضا ۱۴۹: ۲. البته در بعضی نقلها ورود به این دو شهر تأیید شده است؛ الانوار البهیه ۱۸۸؛

المجالس السنیه ۵۷۴: ۲.

۴- ۱۸۲. ارشاد مفید ۲۵۰: ۲.

۵- ۱۸۳. اعلام الوری ۳۲۰؛ مقاتل الطالبیین: ۵۲۳.

خط سیر هجرت امام

کاروانهایی که از حجاز به قصد عراق حرکت می کردند، چه از راه مکه یا از راه مدینه، در منزلی به نام «معدن نقره» به یکدیگر می رسیدند و ازآن جا به یکی از دو مقصد بصره یا کوفه روانه می شدند. قرائن و شواهد بسیاری حکایت از آن دارد که امام از طریق مدینه و معدن نقره، راهی بصره شده است و بعید می نماید که امام ابتدا به مکه رفته باشد و ازآن جا به طرف بصره عزیمت کرده باشد، (۱) زیرا:

۱ - سفر امام علیه السلام به طور عادی و دلخواه صورت نگرفته، بلکه عنوان جلب داشته است. معمول در چنین مواردی آن است که سعی می شود تا کوتاهترین مسیر در نظرگرفته شود و هر چه سریعتر مأموریت انجام گیرد. بدیهی است با وجود راه مستقیم مدینه به بغداد که ۱۳۴ فرسنگ بوده، (۲) از مسیری استفاده نمی شده است که مسافت آن ۳۵۵ فرسنگ بوده است. (۳)

۲ - آن گونه که مورخان نقل کرده اند در سال ۲۰۰ ه.ق همزمان با سفر تاریخی امام علیه السلام به خراسان، شرایط خاصی بر مکه حاکم بود. جنگی خونین میان طرفداران مأمون به فرماندهی رجاء بن ابی ضحاک، ورقاء، جلودی و هارون بن مسیب از یک سو و مخالفان خلیفه به رهبری محمد بن جعفر، عموی امام رضا علیه السلام از سوی دیگر بر پا بوده است. (۴) بدیهی است در چنان شرایطی مصلحت ایجاب نمی کرد که رجاء بن ابی ضحاک، بزرگ ترین شخصیت خاندان علی علیه السلام را وارد شهری کند که تا دیروز درآن شهر طرف جنگ بوده است.

۳ - رجاء بن ابی ضحاک مأمور بود تمام حالات، رفتار و گفتار امام علیه السلام را در طول سفر زیر نظر داشته، به خلیفه گزارش کند. وی در پایان سفر این وظیفه را انجام داد و به طور مشروح سفر نامه ای را که تهیه کرده بود، به خلیفه ارائه داد. درآن

ص: ۷۶

۱- ۱۸۴. بحارالانوار ۱۲۱: ۴۹، نقل از: دلایل حمیری؛ اثبات الوصیه ۱۷۷.

۲- ۱۸۵. نزهه القلوب ۱۷۰.

۳- ۱۸۶. همان. این فاصله میان مدینه و بغداد از راه مکه است.

۴- ۱۸۷. تاریخ طبری ۵۳۷: ۸.

سفرنـامه حتی به جنبه هـای روحی و اخلاقی حضـرت اشاره شـده است تا جایی که ذکرها و دعاهای امام در نمازها نیز از قلم نیفتاده است. (۱) بر این اساس، بعید است که امام به مکه رفته و اعمالی انجام داده باشد و نقل نشده باشد.

این قراین گواه آن است که مسیر امام علیه السلام از مدینه بوده است و نه از راه مکه. (۲) به هر حال امام علیه السلام در طول مسیر از «معدن نقره» گذشته و پس از نباج (۳) از نزدیکی کوفه و منطقه قادسیه (۴) عبور کرده و سفر خود را به سمت بصره ادامه داده است.

جلوگیری از ورود امام به کوفه

خط سیر امام علیه السلام از مدینه به خراسان به گونه ای از پیش طراحی شده بود که از هرگونه عکس العمل احتمالی شیعیان و علویان به دور باشد. بر این اساس، کاروان امام علیه السلام به دستور مأمون، بدون این که وارد کوفه شود، با فاصله از کنار آن عبور کرد. (۵).

در این میان، برخی نویسندگان مثل یعقوبی (۶) و بیهقی (۷) مسیر امام را از بغداد به سوی بصره دانسته اند، ولی این احتمال و نظریه چنـدان قابل اعتماد نیست، زیرا اولا بیشتر نویسـندگان، عبور امام از قادسیه را قطعی دانسته اند و با این فرض و به لحاظ شرایط جغرافیایی نمی تواند «بغداد» در مسیر قرارگرفته باشد. ثانیا در نقل بیهقی، بیعت طاهر ذوالیمینین با حضرت در بغداد و به عنوان ولایتعهدی، آمده است که با توجه به انجام مسأله ولایتعهدی پس از این سفر و در مرو نقل بیهقی نمی تواند

۱- ۱۸۸. عیون اخبار الرضا ۱۸۰: ۲-۱۸۳.

۲- ۱۸۹. هر چند بعضی احتمال داده اند.

۳- ۱۹۰. در مسیر مدینه به بصره قرار دارد.

۴- ۱۹۱. سرزمینی که در عصر خلیفه دوم، محل جنگ بزرگ میان مسلمانان و ایرانیان بود و سرانجام به پیروزی مسلمانان انجامید.

۵- ۱۹۲. عیون اخبار الرضا ۱۴۹: ۲.

۶- ۱۹۳. تاریخ یعقوبی ۴۴۸: ۲.

۷- ۱۹۴. تاریخ یعقوبی ۱۷۱؛ تتمه المنتهی ۱۸۸.

درست باشد.

برخی محققـان عزیمت امـام به کوفه را نیز نقـل کرده انـد، چنـان که سـید محسن امین عاملی می نویسـد: بعضـی روایات، می نمایاند که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و همراهان حضرت، از بصره به کوفه آمده اند. (۱).

علامه مجلسی رحمه الله نیز رفتن امام به جانب کوفه را تقویت می کند. (۲).

شایـد مراد از سـفر به بصـره و کوفه در نقل این گونه بزرگان، سـفر دیگری باشـد که امام قبل از احضار به خراسان داشـته اند. (۳).

ورود امام به بصره

حضـرت با گذر از قادسیه راه خود را ادامه داده، پس از طی مسافتی، وارد بصره (۴) شد. آن گونه که از مدارک گوناگون و متعـدد بر می آید شـرایط حاکم بر بصـره به نفع خلیفه بود. (۵) بـدیهی است با این فرض، مأمون عزیمت امام به بصـره و عبور دادن امام از این دیار را امری تبلیغاتی برای خود می دانست و بهره برداری لازم را از آن انتظار داشت. در ادامه مسیر، حضرت پس از بصـره از راه خـاکی و یا آبی وارد خوزسـتان شـده و چنـد روزی در اهواز اقامت داشـته انـد. آثاری نیز تاکنون بر جای مانده است که یادآور عبور امام از آن دیار است. (۶).

تـا این مرحله از سـفر، در منابع منعکس شـده است، همچنان که بخش پایانی سـفر نیز یعنی از نیشابور تا مرو روشن است، ولی حد فاصل میان اهواز تا نیشابور چندان معلوم نیست. احتمالهای مختلفی درمورد مسیر امام داده شده است که عبارتند از:

۱- ۱۹۵. المجالس السنیه ۵۷۴: ۲.

۲- ۱۹۶. بحارالانوار ۱۴۰: ۴۹.

۳- ۱۹۷. الخرائج و الجرائح ۴۷؛ بحارالانوار ۷۳: ۴۹-۸۱.

۴- ۱۹۸. شهری است که به دست مسلمانان ساخته شده و بنای آن قبل از کوفه و در عصر خلیفه دوم بوده است (معجم البلدان ۶۳۰: ۱).

۵- ۱۹۹. البدء و التاریخ ۵۹: ۶؛ عصر المأمون ۸۳: ۱.

۶- ۲۰۰. مثل مسجدی که توسط امام بنیان نهاده شده است. (معجم البلدان ۲۸۵: ۱).

-اهواز - فارس - اصفهان - قم - ری - سمنان - دامغان - نیشابور. (۱).

-اهواز - اصفهان - عبور از کوهستانها - کوه آهوان - سمنان - نیشابور. (۲).

-اهواز - اصفهان - یزد - طبس - نیشابور. (۳).

-اهواز - فارس - کرمان - طبس - نیشابور. (۴).

نقلهای دیگری نیز وجود دارد و به طور طبیعی حضرت در میان راه به منازل و شهرهای کوچکتری نیز برخورد داشته و از آنها عبور کرده است که در احتمالات یاد شده شهرهای مهم نام برده شده است و کمتر نامی از قری و محله های کوچک است. محدث قمی این نقل را از راهنما و ساربان کاروان امام، یاد کرده است:

هنگامی که در همراهی امام علیه السلام به قریه خود (کرند یا کرمند اصفهان) رسیدیم، از حضرت خواستم تا حدیثی به خط خویش (به عنوان یادبود) به من مرحمت کند.

امام این حدیث را به ارمغان داد:

«کن محبا لآل محمد صلی الله علیه و آله و ان کنت فاسقا و محبا لمحبیهم و ان کانوا فاسقین.» (۵).

دوستدار آل محمد و خاندان پیامبر باش، اگر چه فاسق باشی و دوست بدار دوستداران آنان را هر چند فاسق باشند.

آری حضرت درگذر از شهرها و یا روستاها گاه آثاری نیز از خود بر جای گذارده اند؛ چه آثار گفتاری مثل حدیث بالا و چه آثاری از بناهایی که کلنگ آن به وسیله امام زده می شده است و یا آثار دیگر. (۶).

۱- ۲۰۱. مطلع الشمس ۷۴۰: ۲.

۲- ۲۰۲. همان ۸۵.

۳- ۲۰۳. همان.

۴- ۲۰۴. اثبات الوصیه ۱۷۹.

۵- ۲۰۵. منتهی الآمال ۱۷۷: ۲.

۶- ۲۰۶. مثل جاری ساختن چشمه، کاشتن درخت و ...

ورود امام به قم

هر چند مشهور برآنند که قم از جمله شهرهایی بوده است که بنابر سیاست مأمون نمی بایست امام ازآن عبور کند، ولی برخی معتقدند که امام علیه السلام از راه اراک یا از راه اصفهان، وارد قم شده است. (۱).

محدث قمی با استناد به نقل سید بن طاووس می نویسد:

«حضرت رضا علیه السلام بنا به دعوت مأمون از مدینه به بصره آمده و با عبور از نزدیکی کوفه از راه بغداد وارد قم گردید.» (۲).

ولی نظریه مشهور این است که امام از اصفهان یا نزدیکی آن به سوی طبس و نیشابور عزیمت داشت. ناصر خسرو در سفرنامه خود راه معروف عراق تا خراسان را که خودش نیز از همان مسیر سفرکرده است - ضمن نقشه ای که ضمیمه سفرنامه اوست، چنین می نویسد:

«این مسیر از بصره آغاز و بعد از گذر از «شاطی عمان»، «ابله»، «عبادان»، «مهروبان»، «ارجان»، «اصفهان»، «کوه مسکیان»، «نایین»، «ده گرمه»، «رباط زبیده»، «چهارده طبس» به نیشابور منتهی شود.» (۳) ورود امام علیه السلام به نیشابور

ورود امام به نیشابور

مورد اتفاق همه ی تاریخ نگاران و محدثان است. (۴) این بخش از سفر امام علیه السلام را می توان پرشکوه ترین مرحله هجرت امام و مظهر استقبال امت از امام دانست. اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده باشد:

۱- ۲۰۷. نامه آستان قدس شماره ۲۳: ۱؛ پرتوی از زندگانی هشتمین امام ۲۱۱.

۲- ۲۰۸. الانوار البهیه ۱۸۸.

۳- ۲۰۹. سفرنامه ناصر خسرو ۱۰۸.

۴- ۲۱۰. نیشابور از شهرهای خراسان است که در سال ۱۷ یا ۲۳ ه.ق معاصر خلیفه دوم، توسط ارتش اسلام فتح شد. برخی نیز فتح آن را رخدادی از ۳۱ ه.ق می دانند. مطلع الشمس ۸۲۴: ۳؛ معجم البلدان ۳۳۱: ۵.

«خیر بلاد خراسان، نیشابور» (۱)؛ بهترین شهرهای خراسان، شهر نیشابور است، می تواند نظر به این همایش معنوی و پرثمر و شکوه مند داشته باشد.

نویسنده ی معجم البلدان می نویسد:

«نیشابور شهری بزرگ و دارای فضایل بسیاری است، زیرا این شهر خاستگاه فضلا و مرکز علماست و در میان شهرهایی که من گردش کرده ام، چونان نیشابور ندیده ام.» (۲).

نیشابور در روزگاران قدیم مرکز بزرگ فرهنگی و علمی به شمار می رفت که بزرگانی از نقاط مختلف دور و نزدیک درآن اقامت گزیده، به امور علمی و تحقیقاتی اشتغال داشتند. (۳).

حاکم نیشابوری که دیگر مورخان، از قول او، ورود امام به نیشابور را گزارش کرده اند، چنین می نویسد:

«چون سلطان اولیاء، برهان ابقیاء، وارث علوم المرسلین، مهبط اسرار رب العالمین ولی الله، صفی الله، فلذه کبد رسول الله، غوث الامه و کشف الغمه ... سلطان المقربین یوم الحشر و الجزاء الامام ابوالحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله و سلامه علی رسول الله وعلی الائمه المعصومین و اتباعهم اجمعین الی یوم الدین، به مقتضای قضای ازل و حکم مبرم قدیم لم یزل به صوب خراسان عزیمت نمودند و آن به سال دویست از هجرت بود که شهر نیشابور به مقدم حضرت ایشان، روضات جنان شد و چون سطوات شعشعه اشعه آن نور، بر قطر نیشابور میان سکان شهر مشهور شد، قطب الانام، کهف العلماء، برهان المجتهدین، این محب محبوب حقیقی نه مجازی، شیخ «ابویعقوب راهویه مروزی» (۴) شیخ شهر و مقدم ارباب کشف و ولایت بود به

۱- ۲۱۱. آثار باستانی خراسانی ۱۳۵، (نقل از: تاریخ بیهقی).

۲- ۲۱۲. معجم البلدان ۳۳۱: ۵-۳۳۵.

۳- ۲۱۳. حاکم نیشابوری (م ۴۰۵ ه. ق) در تاریخ خود به تفصیل در این زمینه سخن گفته و حتی دانشمندانی را که از غیر ایران به نیشابور آمده و در آن جا اقامت داشته اند، با نام بلادشان یاد می کند. (ترجمه تاریخ نیشابور ۱۳۱). در همین کتاب از برخی صحابه و تابعین یاد شده است که در نیشابور زیسته اند و به نشر معارف دین پرداخته اند.

۴- ۲۱۴. وی در سال ۱۶۱ ه.ق متولد شده و در سال ۲۳۸ ه.ق وفات یافته است. او روزگارانی یکی از بزرگترین حافظان قرآن در مرو بود و بعد که به نیشابور آمد، عالم زمان خود در خراسان به شمار می رفت. (علام زرکلی ۲۸۴: ۱).

تأیید توفیق غیبیه تا قریه مؤیدیه با چند هزار رفیق صدیق در پی پیشواز رفتند. نقل است که: حضرت سلطان صلوات الله علیه در محفه ای (۱) بر ناقه غضباء خود سوار بودند.» (۲).

امام رضا علیه السلام در میان استقبال با شکوه و بی نظیر مردم وارد نیشابور شدند و در ناحیه ای به نام بلاش آباد (۳) یا پلاس آباد (۴) منزل گزیدند. (۵) حضرت چند روزی در نیشابور ماندند و در یکی از روزها به زیارت آرامگاه امامزاده محمد محروق که از نوادگان امام سجاد علیه السلام (۶) است رفته اند.

حاکم نیشابوری می نویسد:

«حضرت رضا علیه السلام فرمودند: یکی از خاندان ما این جا مدفون است، به زیارت ایشان می رویم و آنگاه حضرت به روضه سلطان محمد محروق در «تلاجرد» تشریف بردند و آن روضه مقدسه را زیارت کردند.» (۷).

عزیمت امام از نیشابور

پس از چند روز اقامت در نیشابور، امام علی بن موسی علیه السلام در میان بدرقه بی سابقه مردم، نیشابور را به مقصد «مرو» ترک کرد. در میان بدرقه کنندگان بسیاری از علما و دانشمندان حضور داشتند. دو تن از حدیث شناسان مشهور به نام: ابوزرعه رازی و محمد بن اسلم طوسی از حضرت درخواست کردند تا از نیاکان خود سخنی بیاد ماندنی نقل کند.

علی بن عیسی اربلی دراین باره نوشته است:

۱- ۲۱۵. هودج.

۲- ۲۱۶. تاریخ نیشابور ۱۳۲-۱۳۱.

۳- ۲۱۷. بحارالانوار ۱۲۱: ۴۹.

۴- ۲۱۸. آثار باستانی خراسان ۱۲۰.

۵- ۲۱۹. حضرت در منزل شخصی که به نام پسنده معروف گردیده است، اقامت گزیدند. (عیون اخبار الرضا ۱۳۲: ۲).

۶- ۲۲۰. مقاتل الطالبیین ۵۱۳.

۷- ۲۲۱. تاریخ نیشابور: ۱۷.

«... دو تن از پیشوایان حفظ حدیث به نامهای ابوزرعه رازی و محمد بن اسلم طوسی - که خدای آنان را رحمت کند - به خدمت حضرت رسیده، گفتند:

ای بزرگوار! باز مانده از دودمان امامان و ای سلاله ی پاک پاکان و ای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله به حق پدران و اجداد پاکت و نیاکان نیکو مقامت، سوگند می دهیم، حجاب محمل کنار زده، رخسار به ما بنمایی، و حدیثی از نیاکان خود برای ما بازگویی که خاطره ای بیاد ماندنی از شما داشته باشیم.

امام مرکب از حرکت بازداشت، پرده ی هودج کنار زد و چون آفتاب به طلوع نشست. انبوه جمعیت چون موج دریا تا ساحل نگاه امام موج می زد. هر یک تلاش می کردند تا شاید خود را به امام نزدیک کنند و بر رکاب حضرتش بوسه زنند. در میان ابراز احساسات وصف ناشدنی، فریاد اندیشه وران صاحب قلم بلند شد، مردم را به سکوت و آرامش دعوت کردند تا سخن امام را بشنوند و ثبت کنند.» (۱).

حدیث سلسله الذهب

اشاره

امام علیه السلام در آن اجتماع عظیم مردم نیشابور به بیان حدیثی از اجداد خود پرداخت که به حدیث سلسله الذهب موسوم گردید. این حدیث از جمله احادیثی است که در کتابهای حدیثی نقل شده و از نظر سند تمام است. هر چند از نظر متن، نقلهای مختلفی ازآن در متون حدیثی به چشم می خورد، اما تعدد نقلها به گونه ای است که از تواتر آن نمی کاهد.

شیخ صدوق رحمه الله درکتاب عیون اخبار الرضا بابی را به این حدیث اختصاص داده است. (۲) آنگاه چهار حدیث را که از نظر مضمون یکی هستند و تنها طریق سندی آنها مختلف است و تفاوتهای اندکی در متن آنها دیده می شود، نقل کرده است:

۱- ۲۲۲. کشف الغمه ۱۴۴: ۳ (نقل به مضمون).

۲- ۲۲۳. این باب تحت عنوان «گفتار امام رضا علیه السلام در مربعه نیشابور» آمده است.

حدیث ۰۱

از ابوسعید محمد بن فضل بن محمد بن اسحاق نیشابوری و او از ابوعلی حسن بن علی خزرجی انصاری سعدی و او از عبدالسلام بن صالح ابوالصلت هروی نقل می کند:

هنگامی که علی بن موسی علیه السلام از نیشابور حرکت کرد، محمد بن رافع و احمد بن حرث و یحیی بن یحیی و اسحاق بن راهویه و عده دیگری از اهل دانش در محل «مربعه» اطراف امام را گرفته، در حالی که مهار استر امام علیه السلام بر دوش برخی کشیده می شد، از امام خواستند تا حدیثی از پدرانش نقل کند. در این هنگام حضرت رضا سر از هودج بیرون آورد و در حالی که ردایی از خز بردوش داشت، فرمود:

پدرم عبد صالح موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش جعفر بن محمد و او از قول پدرش محمد بن علی و او از پدرش علی بن الحسین و او از قول پدرش حسین بن علی و او از پدرش علی بن ابی طالب نقل کرده اند که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده است و پیامبر از جبرئیل دریافت کرده که خداوند فرموده است:

«انی انا الله لا اله الا انا فاعبدونی. من جاء منکم بشهاده ان لا اله الا الله بالاخلاص دخل فی حصنی و من دخل فی حصنی امن من عذابی.» (۱).

من آن خدای یکتایی هستم که جز من خدایی نیست؛ پس تنها مرا پرستش کنید. هر کس از شما به اخلاص، یکتایی مرا گواهی دهد در دژ من جای خواهد گرفت و آن کس که در دژ من داخل شود از کیفر من ایمن خواهد بود.

حدیث ۰۲

از ابوالحسن محمد بن علی بن شاه فقیه مرو رودی و از ابوالقاسم عبدالله بن احمد بن عامر طایی در بصره شنید که عبدالله بن عامر از پدرش و او از امام رضا علیه السلام طبق اسناد ذهبیه حدیث قبل، نقل کرده است که فرمود:

«... قال رسول الله: یقول الله عزوجل: لااله الا الله حصنی فمن دخله امن من عذابی.» (۲).

ص: ۸۴

۱- ۲۲۴. معانی الاخبار ۳۷۰؛ عیون اخبار الرضا ۱۳۴: ۲-۱۳۵.

۲- ۲۲۵. عیون اخبار الرضا ۱۳۴: ۲.

کلمه ی توحید «لا اله الا الله» دژ و حصن من است. پس کسی که آن را داخل شود از عذاب من ایمن خواهد بود.

حدیث ۰۳

سلسله سند این حدیث چنین است:

حدثنا ابونصر احمد بن حسین بن احمد بن عبید الضبی، ابوالقاسم محمد بن عبیدالله بن بابویه (مالویه)، ابومحمد احمد بن محمد بن ابراهیم بن هاشم، حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر، بن علی بن محمد بن تقی، محمد بن علی الرضا قال ابی عن آبائه ...:

«قال الله انی انا الله لا اله الا انا فمن اقر لی بالتوحید دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی.» (۱).

خداوند فرمود:

به راستی و یقین، من آن خدایی هستم که جز من خدایی نیست. هر کس اقرار به یکتایی من نماید در دژ من داخل خواهد شد و هر کس در حصن من وارد شود از عذاب من در امان خواهد بود.

شایان یادآوری است که در این نقل، نام امام جواد علیه السلام آمده است با جمله «حدثنی ابی» و امام جواد علیه السلام آن هنگام در خراسان نبوده است. از این رو، احتمال می رود حضرت رضا علیه السلام این حدیث را علاوه بر نیشابور، نوبت دیگری نیز بیان فرموده باشد.

حدیث ۰۴

رجال این حدیث چنین نقل شده است:

محمد بن موسی بن متوکل، ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی، محمد بن حسین صوفی (صومی)، یوسف بن عقیل، اسحق بن راهویه، عن الرضا علیه السلام عن آبائه عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال:

سمعت الله عزوجل یقول:

«لا اله الا الله حصنی، فمن دخل حصنی امن من عذابی.

۱- ۲۲۶. عیون اخبار الرضا ۱۳۵: ۲؛ توحید صدوق ۲۴.

قال فلما مرت الراحله نادانا بشروطها و انا من شروطها.» (1).

کلمـه توحیـد «لاـ اله الاـ الله» دژ من است. هر کس در آن داخـل شـود از عـذاب من ایمن خواهـد بـود. پس آنگـاه که مرکب حرکت کرد، حضرت ندا در دادند و ما را فرمودند: با شرایط آن و من از شرطهای آن هستم.

تأملی در معنای حدیث

در این حدیث نکته های مهمی نهفته است که به اجمال برخی ازآن نکته ها را مورد توجه قرار می دهیم:

- اهمیت مسأله توحیـد و جایگـاه آن در معـارف اسـلامی؛ چه این که انتخـاب این موضـوع درآن شـرایط حسـاس و موقعیت تاریخی، حکایت از اهمیت موضوع دارد.

- پیونـد توحیـد بـا رهبری حق؛ زیرا تنها در پرتو رهبری حق است که می توان بنـدگی خـدا کرد و شـرط عبودیت و اطاعت و معرفت را به جای آورد.

- اتصال معارف اهل بیت علیهم السـلام به شـخص پیامبر صلی الله علیه و آله و در نهایت به مبدأ وحی؛ چه این که امام سخنان خود را به اجداد خود و رسول اکرم صلی الله علیه و آله منتسب داشته است.

- تثبیت امامت علی بن موسی و رد نظریه واقفیه که امامت را در شخص موسی بن جعفر متوقف می دانستند. در این حدیث، با همه فشردگی و کوتاهی متن، ملاحظات فراوان و ریزنگریهای چندی آشکار است:

امام در سرزمینی سخن می گوید که در تاریخی نه چندان دور گرفتار شرك و آتش پرستی بوده اند. پس ضروری ترین هدیه برای آنان، توحید است.

امـام در میـان مردمی سـخن می گویـد که یـاد اهل بیت صـلی الله علیه و آله را دورا دور شـنیده انـد و چه بسا در لابلای آنچه شنیـده اند، گاه نشانه ای از غلو و افراط و زمانی آثاری از کوتاهی و تفریط در حق اهل بیت صـلی الله علیه و آله وجود داشـته است.

اکنون در این فرصت استثنایی، امام می بایست در کوتاهترین عبارت بزرگترین

ص: ۸۶

۱- ۲۲۷. عیون اخبار الرضا ۱۳۵: ۲؛ معانی الاخبار ۳۷۱.

رسالت را ایفا کند و چهره مکتب اهل بیت علیه السلام را از هرگونه افراط و تفریط بزداید. از این رو، نخست به توحید و اهمیت و اصالت آن می پردازد تا اندیشه غالیان را در هم ریزد و سپس به رهبری حق و مسأله ی ولایت اهل بیت صلی الله علیه و آله اشاره می کند تا سست اندیشان و روی گشتگان از ولایت را هشدار دهد.

سرانجام، امام طی برنامه ای از قبل طراحی شده، به سوی مأمون جلب شده است و این امام است که به ظاهر با تجلیل سفر می کند و این مردمند که ممکن است گمان کنند امام به دیدار خلیفه می رود و منزلتی را نزد خلیفه جست و جو می کند و امام می داند که این پندار مردم با برنامه های آینده ی مأمون و پیشنهاد و تحمیل ولایتعهدی تقویت خواهد شد! پس باید کاری کند که اساس این پندار فرو ریزد، این است که ضمن تذکر به توحید، جایگاه خود را به عنوان امام حق، شرط توحید می شمارد، تا مردم بدانند علی بن موسی، حق رهبری و امامت را ازآن خود می داند و مأمون را غاصب خلافت می شناسد و شخصیتی چون امام علیه السلام، مأمون را کسی نمی داند که به سویش سفر کند و به ولایتعهدی او دل خوش دارد!

با امام در ادامه سفر

پس از این که امام علیه السلام نیشابور را ترک گفت، در ادامه مسیر، کاروان امام از موضعی به نام «عین کهلان» در قریه الحمراء عبور کرد که اکنون به نام «قدمگاه» شهرت یافته است. (۱) البته برخی معتقدند که قریه الحمراء در نزدیکی شریف آباد است (۲) که اکنون ده سرخ نام دارد، نه قدمگاه. در قدمگاه کنونی، بقعه ای وجود دارد که داخل آن، اثر دو قدم بر روی سنگ سیاهی دیده می شود. این سنگ در قسمت جنوبی به دیوار نصب شده است. اصل بقعه در سال ۱۰۲۰ ه.ق و به دستور شاه عباس صفوی ساخته شده است، ولی تاریخچه ای ازآن سنگ در دست نیست که

۱- ۲۲۸. معجم البلدان ۲۰۹: ۳.

۲ - ۲۲۹. مطلع الشمس ۸۱۹: ۳. این قول خالی از قوت نیست، زیرا از روایات استفاده می شود که در زمان حضرت میان قدمگاه و قریه الحمراء فاصله بوده است. (اثبات الهداه ۵۲: ۶).

قبل از بناء بقعه، کجا بوده است و چگونه به این مکان منتقل گردیده است. بعضی بر این باورند که اثر قدم مبارک امام علیه السلام است، ولی احتمال می رود که به عنوان یادواره سفر امام و قدوم حضرت به آن مکان، آن سنگ را تراشیده باشند. (۱).

ورود امام به طوس

آن گونه که از منابع مختلف به دست می آید، امام رضا علیه السلام پس از طی فاصله میان نیشابور و طوس با گذر از روستاهایی چند (۲) به شهر تاریخی که در ده فرسخی نیشابور آن روز، بوده است وارد شدند. شهر طوس از شهرهای بزرگ خراسان بوده است.

یاقوت حموی می نویسد:

«طوس شهری در خراسان است، فاصله بین آن و نیشابور ده فرسخ است. این شهر شامل دو آبادی است که یکی را «طابران» و دیگری را «نوقان» می گفتند.» (۳).

در نقلهای مختلف تاریخی، از منطقه ای به نام «سناباد» یاد شده است که حضرت رضا علیه السلام ازآن عبور داشته اند؛ هر چند از جزئیات استقبال و بدرقه مردم و نیز اقامت حضرت درآن سخنی به میان نیامده است.

شیخ صدوق رحمه الله می نویسد: «پس از ورود به سناباد، حضرت رضا علیه السلام وارد خانه حمید بن قحطبه شدند. آنگاه نزد قبه ای که مدفن هارون است رفته و خطی بر زمین ترسیم کرده و فرمود:

این جا تربت من است. در آینده ای نه چندان دور خداوند این مکان را محل اجتماع شیعیان و دوستداران ما قرار خواهد داد. به خدا سوگند هیچ زائری مرا زیارت نکرده و بر من سلام نخواهد گفت، مگر این که خداوند به واسطه شفاعت ما آمرزش و رحمت خود را بر او واجب خواهد ساخت.» (۴).

۱- ۲۳۰. آثار باستانی خراسان ۳۲۰.

۲- ۲۳۱. مثل قدمگاه، ده سرخ، رباط سعد و ...

۳- ۲۳۲. معجم البلدان ۴۹: ۴.

۴- ۲۳۳. عیون اخبار الرضا ۱۳۷: ۲.

ورود امام به سرخس

امام رضا علیه السلام پس از گذر از طوس و سناباد به سوی سرخس [(۱)] رفتند. آنچه درباره ی سفر امام علیه السلام به سرخس شایان درنگ است، سخن بعضی راویان مبنی بر محبوس بودن حضرت رضا علیه السلام درآن شهر است. شیخ صدوق رحمه الله با نقل حدیثی از عبدالسلام بن صالح هروی آن را یاد آور شده، می نویسد:

«عبدالسلام بن صالح هروی گفت:

در شهر سرخس نزد خانه ای رفتم که امام رضا علیه و السلام در آن زندانی و در بند بود. از زندانبان دیدار امام را خواستار شدم. او نپذیرفت و اظهار داشت هیچ راهی برای ملاقات با امام علیه السلام وجود ندارد. علت را جویا شدم، زندانبان گفت:

امام همواره مشغول عبادت است به گونه ای که تنها در ابتدای روز و نزدیک ظهر و نیز هنگام غروب آفتاب از نماز فارغ می شود، در این مواقع نیز به مناجات می پردازد.

راوی می گوید از او خواستم تا در چنین مواقعی اجازه ملاقات گیرد. به دنبال آن بود که زمانی بر حضرت وارد شدم و ایشان در حال مخصوص خود در مصلی نشسته بودند.» [(۲)] علاوه بر مرحوم صدوق دیگرانی نیز از زندانی شدن حضرت در سرخس خبر داده اند. از جمله صاحب کتاب وفاه الامام الرضا علیه السلام می نویسد:

«هنگام ورود حضرت رضا علیه السلام به شهر سرخس، کرامات و معجزات آن حضرت زمینه بدگمانی و حسادت مأموران حکومتی را فراهم ساخت. در نتیجه آنان حضرت را به زندان انداخته و در بند قرار دادند و از دیدار مردم با امام علیه السلام جلوگیری می کردند. [(۳)].

ص: ۸۹

---

۱ – ۲۳۴. شهری است که در نیمه قرن اول هجری در زمان خلافت عثمان به دست اعراب فتح شد و در عصر امام رضا علیه السلام این شهر از موقعیت خاص فرهنگی و سیاسی برخوردار بوده است (معجم البلدان ۲۰۸: ۳؛ فتوح البلدان ۳۹۵.

۲– ۲۳۵. عیون اخبار الرضا ۱۸۳: ۲.

۳– ۲۳۶. وفاه الامام الرضا ۲۹.

نقد و بررسی

هر چند در این دو نقل به زندانی شدن امام تصریح شده است، ولی روشن نیست که زندانی شدن حضرت مربوط به همان سفر تاریخی و قبل از جریان ولایتعهدی است و یا به بعد ازآن و هنگام بازگشت حضرت از مرو مربوط می شود.

با توجه به هدف مأمون از فراخوانی امام، بعید به نظر می رسد که روایات یاد شده به همین سفر نظر داشته باشد. اگر به راستی حبس یا محدودیتی برای امام در سرخس رخ داده باشد، با شرایط سفر دوم که همان بازگشت امام علیه السلام از مرو می باشد، سازگارتر است، زیرا چنان که در مباحث آینده اشاره خواهیم داشت در سفر دوم، شرایط و اوضاع سیاسی دگرگون شده بود. فضل بن سهل که چهره ی برجسته سیاسی دربار بود، در همین سرخس قربانی این تغییر سیاست گردید و به قتل رسید. در فاصله کوتاهی، شخص حضرت رضا علیه السلام نیز در همین جهت به شهادت رسید.

البته این احتمال نیز وجود دارد که در همان سفر نخست، محدودیتی برای ملاقات امام و رفت و آمد مردم رخ داده باشد، اما نه به صورت زندانی شدن، بلکه با کنترل ملاقاتها و جلوگیری از ارتباط مردم با امام، زیرا دستگاه بدین وسیله خواسته است تا آنچه در نیشابور رخ داد و علاقه مردم به امام و شکوه اهل بیت علیه السلام را به نمایش گذاشت، در سرخس تکرار نشود. این محدودیت به اندازه ای بوده است که راوی آن را با عنوان «زندان شدن» و «دربند قرارگرفتن» یاد کرده است.

ورود به مرو

سرانجام حضرت رضا علیه السلام پس از تحمل حدود چهار ماه سفر و گذر از مناطق مختلف، در نیمه اول سال ۲۰۱ ه.ق وارد مرو، مرکز حکومت مأمون شد. (۱).

ص: ۹۰

۱- ۲۳۷. عیون اخبار الرضا ۱۴۹: ۲.

شرایط سیاسی و موقعیت جغرافیایی مرو

به طور کلی خراسان بزرگترین بخش جغرافیایی ایران در طول تاریخ بوده است که ازآن به «خاور ایران» یاد کرده اند. خراسان قدیم از وسعتی بیش از گستره امروزی آن برخوردار بوده است.

در تمامی خراسان و مراکز مهم آن، دو شهر نیشابور و مرو از اهمیتی ویژه برخوردار بوده است؛ (۱) هر چند اهمیت شهر مرو از قرن سوم به بعد، با آغاز حکومت طاهریان، رو به کاستی نهاد. در جغرافیای کهن خراسان دو شهر به نام «مرو» شهرت داشته است که فاصله میان آن دو پنج روز راه بوده است. یکی را «مرو کبری» و دیگری را «مرو صغری» (۲) نامیده اند. «مرو کبری» که به «مرو شاهجان» نیز معروف است، از مرکزیت برخوردار بوده و دارالاماره خوانده می شده است. (۳) بنای شهر «مرو» نیز به گفته بیشتر تاریخ نگاران به دوران اسکندر ذوالقرنین مربوط می شود. یاقوت، حدیثی از پیامبر اکرم علیه السلام را گواه این سخن می داند، زیرا در بخشی ازآن آمده است:

«... بناها ذوالقرنین و صلی فیها عزیر و ...» (۴).

آن را ذوالقرنین ساخت و غزیر پیامبر در آن جا نماز خواند ...

دیگرانی نیز همین نظریه را آورده و پذیرفته اند. (۵).

از قراین تاریخی چنین استفاده می شود که مرو در نخستین سالهای تاریخ اسلام، به دست سربازان مسلمان فتح شد و بتدریج رو به آبادانی گذاشت و موقعیت خاصی را به دست آورد، به ویژه در قرن دوم هجری که از مرکزیت خاصی برخوردار شد تا آن جا که ابن حوقل می نویسد:

ص: ۹۱

۱- ۲۳۸. یاقوت که خود مدت سه سال در این شهر اقامت داشته، درباره اهمیت آن به تفصیل سخن گفته است. (معجم البلدان ۱۱۲: ۵).

۲- ۲۳۹. آن را «مرو رود» نیز خوانده اند. (خراسان بزرگ ۲۲۸-۲۴۸).

۳- ۲۴۰. همان.

۴- ۲۴۱. معجم البلدان ۱۱۲: ۵.

۵- ۲۴۲. مانند مقدسی در کتاب احسن التقاسیم ۳۹۸.

«مرو در آن زمان مرکز خلافت و خراسان دارالاماره و پادگان نظامی و مرکز قشون اسلام بوده است ... و دولت بنی عباس نیز از این منطقه ظهور یافته است.» (۱).

از جمله رخدادهای مهم این شهر، ورود امام علی بن موسی علیه السلام در نیمه ی اول سال ۲۰۱ ه.ق بوده است. (۲).

هنگام ورود امام علیه السلام به مرو، شیفتگان مقام ولایت با شور و احساساتی وصف ناپذیر مقدم امام را گرامی داشتند. مرو تا آن روز چنان شادی و هیجانی را به خود ندیده بود. عبور مرکب حضرت رضا علیه السلام از میان انبوه جمعیت که تا خارج شهر به استقبال آمده بودند، شکوهی فراوان و منظره ای شگفت پدید آورده بود. امام علیه السلام پس از طی مسیر و عبور از میان صفوف درهم فشرده ی مردم در منزلی که نزدیک قصر حکومتی، از پیش آماده شده بود، استقرار یافت. (۳).

چند روزی گذشت. عبدالله مأمون خود را چون میزبانی مخلص وانمود می کرد و همواره نزد امام می آمد و با احترامی خاص ازآن حضرت تجلیل می کرد. مردم نیز گروه گروه خدمت امام می آمدند و با آن گرامی دیدار داشتند و بتدریج می رفت تا مأمون از شرایط طراحی شده خود نتیجه ای را که می خواست، به دست آورد.

نخستین گام و اولین پیشنهاد

مأمون از علی بن موسی علیه السلام برای یک سفر زیارتی یا سیاحتی دعوت نکرده بود، زیرا مرو نه مکه بود و نه مدینه و نه سرزمین آثار باستانی!

مأمون از فرا خواندن امام به این سفر طولانی و پر رنج، هدفی داشت که بسیاری از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله با نگرانی در انتظار شناخت آن بودند.

نگرانی ازآن جهت بود که هرگاه یکی از امامان به مرکز حکومتی خلفا احضار می شده اند، این احضار همواره، همراه با اهانت، تهدید، زندان، شکنجه و تبعید

۱- ۲۴۳. صوره الارض ۳۶۳-۳۶۴.

۲- ۲۴۴. عیون اخبار الرضا ۱۴۹: ۲.

۳- ۲۴۵. ارشاد مفید ۲۵۰: ۲.

بوده است و علویان این بار نیز نگران برخورد مأمون با علی بن موسی علیه السلام بودند. اما حضور امام در مرو و پذیرایی مأمون از امام و اجازه یافتن مردم برای ملاقات آن حضرت، غیرمنتظره بود و ذهنهای حساس را به کنجکاوی فزونتر وا می داشت!

مأمون چه هدفی را دنبال می کند و از امام چه می خواهد!؟

سرانجام مأمون در یکی از ملاقاتهایش با امام، نخستین گام اصلی خود را به سوی هدف برداشت و سخنی گفت که برای بسیاری از آنان که شنیدند حیرت انگیز بود.

مأمون گفت:

«ای فرزند رسول خدا! نزد شما آمده ام تا از شما بخواهم، حکومت و خلافت را پذیرا شوید و زمامداری امت اسلامی را بر عهده گیرید.» (۱).

امام از پذیرفتن آن خودداری کردند. این درخواست خلیفه، چند نوبت دیگر نیز انجام شد، ولی نتیجه ای در بر نداشت. مأمون برای آن که اقدامی سنجیده صورت دهد، از دو شخصیت برجسته سیاسی، یعنی «فضل» و «حسن» فرزندان سهل دعوت کرده و مسأله را با آنان در میان گذاشت. آنان ابتدا پیامدهای چنین اقدامی را ناخوشایند دانسته و خلیفه را از انجام آن برحذر داشتند، ولی مأمون با جدیت و قاطعیت بسیار گفت:

«من با خدا عهد کرده ام، این مقام را به بهترین فرد از خاندان ابی طالب واگذار نمایم و چون در بین مسلمانان کسی را برتر از علی بن موسی نیافتم، تصمیم گرفتم رهبری مسلمانان را به او واگذار کنم.» (۲).

بزرگ ترین تزویر سیاسی

قبل از پرداختن به ریز مسایل پیشنهاد مأمون مبنی بر واگذاری حکومت به علی بن موسی علیه السلام و یا پیشنهاد ولایتعهدی و تجزیه و تحلیل اهداف مأمون، یاد کرد این مطلب بایسته است که در تاریخ اسلام و اصولا در تاریخ جوامع بشری، حاکمان

۱- ۲۴۶. عیون اخبار الرضا ۱۴۹: ۲.

۲- ۲۴۷. فصول المهمه ۲۳۷.

خودسر و خودکامه به دو دسته تقسیم می شوند:

الف - حاکمانی که اهداف استبدادی و استثماری خود را با تکیه به زور و جباریت و قتل و غارت دنبال می کرده اند و بیش از هر چیز، خشونت و بی رحمی آنان، مردم را به تسلیم در برابر ایشان وامی داشته است؛ چنان که در تاریخ جهان، «نرون» الگوی چنین حاکمیتی شناخته شده است و در تاریخ اسلام، کسانی چون یزید، حجاج بن یوسف ثقفی، منصور دوانیقی و ... نمونه ی بارز حاکمیتی خونریز و بیرحم به شمار آمده اند.

ب - فرمانروایانی که با داشتن اهداف قدرت طلبانه و جاه طلبی های فرعونی، برای دستیابی به اهداف خود، تزویر را به جای زور به کارگرفته و دسیسه و دام را بر کشتار و شکنجه ترجیح می داده اند! البته نه بدان سبب که از نظر انسانی، کشتار و استبداد را عملی نادرست می دانسته اند، بلکه بدان جهت که معتقد بوده اند راههای پنهانی و دسیسه های سیاسی معمولا کارسازتر و دارای نتایج بیشتر و پایدارتر است؛ هر چند دیرتر به نتیجه برسد و صرف امکانات بیشتری را بطلبد. به همین جهت، هرگاه راه تزویر و سیاست بازی را ناهموار ببینند، از هر اقدامی فروگذار نخواهند کرد و هیچ اصلی از اصول اخلاقی و انسانی را محترم نخواهند شمرد.

تاریخ جهان و تاریخ اسلام، هر دو نوع حاکمیت و حکومت را تجربه کرده است و اگر تنها تاریخ جوامع اسلامی را در نظر بگیریم، اقرار خواهیم کرد که فرمانروایان و سیاستگران گروه دوم، در دستیابی به اهداف خود، کامرواتر بوده اند و توانسته اند روزگار بیشتری را بر اریکه ی قدرت تکیه زنند و قرنها چهره ی خویش را از مردم پنهان دارند و یا برای همیشه هوادارانی در میان ملتها به دست آورند! در میان خلفای بنی امیه، برنامه ها و سیاستهای معاویه را از این دست باید شمرد، چه این که او بیش از هر چیز دیگر به تطمیع نیروهای مخالف می اندیشید و استمرار حکومت خود را وامدار تزویرهای سیاسی عناصری چون عمرو عاص بود؛ چنان که به وسیله بر نیزه کردن قرآنها، توانست جلوی شکست قطعی سپاه او را سد کند و

علاوه بر این، توانست میان سپاهیان حضرت علی علیه السلام دو دستگی به وجود آورد و بخشی از آنان را در مقابل آن حضرت قرار دهد.

این در حالی است که یزید - فرزند معاویه - با عدم برخورداری از تزویرهای سیاسی پدر و با به کارگیری سیاست قتل و غارت، چنان رسوایی و ننگی به بار آورد که متعصب ترین تاریخ نگاران نتوانستند، لکه های رسوایی حکومت او را کم رنگ کنند.

در میان خلفای عباسی نیز، هر دو نوع حکومت به چشم می خورد. برخی بیشتر نقش جلادان را ایفا کرده اند و بعضی با چهره ای گشاده و طرحهایی دوراندیشانه به اهداف خود نزدیک شده اند.

نمونه برای هر یک از این روشهای حکومتی، بسیار است، اما موضوع طرح واگذاری حکومت یا ولایتعهدی را باید در رأس همه ی آنها دانست. اگر کسی ادعا کند که طرح واگذاری حکومت و یا ولایتعهدی از سوی مأمون، تزویرگرانه ترین اقدام سیاسی و حسابگرانه ترین حرکت حیله گرانه در تاریخ خلفای اموی و عباسی بوده است، شایان تأمل می باشد و مجال پذیرش دارد! چرا که می توان با دلایل فراوان اثبات کرد که مأمون هرگز در نظر نداشت دست از حکومت بردارد و قدرت و ریاست را ترک کند. بنابراین، پیشنهاد واگذاری حکومت، حکایت از برنامه ای کاملا حساب شده دارد؛ برنامه ای که هیچ کس قبل از مأمون، آن را به کار نبسته بود.

چند پرسش

روشن شدن عمق سیاست بازی مأمون و پیچیدگی شخصیت و عملکرد او، نیازمند پاسخ گویی به چند پرسش اساسی است:

۱ - آیا پیشنهاد مأمون، می توانست ریشه در باور دینی و شخصیت اخلاقی او داشته باشد و از روی صداقت اظهار شده باشد؟

۲ - مأمون درکار سیاست و اداره ی حکومت با چه مشکلی روبرو بود که می خواست آن را از طریق طرح واگذاری حکومت به علی بن موسی علیه السلام و یا تفویض

ولایتعهدی به آن امام، حل کند؟

۳ - آیا بیم آن نمی رفت که امام علی بن موسی علیه السلام در همان آغاز، پیشنهاد مأمون را بپذیرد و اصل حکومت را قبول کند و دست مأمون برای همیشه از حکومت کوتاه شود؟

شخصیت اخلاقی و دینی مأمون

مأمون فردی زیرک و آشنا با مباحث دینی و اعتقادی بود و از بحث و گفت و گو درباره ی مطالب علمی لذت می برد. این خصلتها می توانست مثبت و سازنده تلقی شود، ولی درکنار این خصلتها، او دست به کاری زد که هر پژوهشگری را به تأمل و بازنگری در داوری وامی دارد.

چنان که پیشتر نیز یاد شد، مأمون و برادرش امین هر یک بر بخشی از سرزمینهای اسلامی حکومت می کردند. تا این که میان آن دو آتش فزون طلبی زبانه زد و علیه یکدیگر لشکرکشی کردند و در این لشکرکشی امین کشته شد و مأمون به حکومت بی رقیب دست یافت و فرمانروای سراسر ممالک اسلامی در عصر خود شد.

ممکن است از نظر اخلاق انسانی، مأمون حرکتهایی گاه مثبت هم از خود نشان داده باشد، ولی برخی از اقدامهای وی، مانند کشتن برادر می تواند همه ی کارهای دیگر او را بیرنگ کند و پوسته ها را کنار زند و ماهیت حقیقی او را بنمایاند؛ چه این که معروفترین جلادان تاریخ نیز در زندگی خود گاه منشهای مثبتی هم داشته اند، اما هرگز آن دسته از برنامه ها و منشها نتوانسته است چهره ی خشن و مستبد آنان را بپوشاند.

مأمون برای حکومت خود چه مقدار ارزش قایل بوده است!؟ آیا او از نظر دینی و معنوی خود را شایسته حکومت و خلافت می دانسته و این شایستگی را در برادرش نمی شناخته است! و به همین دلیل برادر را که طمع در حکومت او کرده، از میان برده است؟

قطعا مأمون، از نظر معنوی و دینی خود را شایسته تر از برادر نمی دید، زیرا اگر برادر به طمع نیفتاده بود، شاید او هم هرگز به مقابله نمی پرداخت و برادر را تحمل می کرد. اما زمانی که برادرش امین، قصد برکناری او را کرد، مأمون نتوانست این بی مهری را تحمل کند و خود را یکسره، دور از خلافت ببیند! طبیعی بود که به خاطر حفظ موقعیت، به جنگ امین برود، اما می توانست برادر را نکشد و فرمان دهد که برادرش را زنده دستگیر کنند.

اگر مأمون، حکومت خود را الهی نمی دانست - چنان که نمی دانست و به همین دلیل می گفت: حکومت را باید به بهترین فرد از خاندان علی بسپارم! - پس چه انگیزه ای جز قدرت طلبی او را به کشتن برادر واداشت؟

آیا اسلام به او اجازه داده بود که برای حفظ آنچه حق او و مال او نیست، حتی به برادرش رحم نکند؟

این نکته بتنهایی می تواند سر نهفته ی مأمون را برملا سازد و شخصیت منفی اخلاقی و دینی او را بنمایاند.

تناقض در رفتار و گفتار

مأمون پس از دستیابی به حکومت بی رقیب و پس از کشتن برادرش امین، به فکر تثبیت حکومت خود می افتد.

وی که از سوی رقیب حکومت خاطرش آسوده شده، اکنون می بایست از هر سوی دیگر نیز خاطرش را آسوده کند و موانع و تهدیدها را یکی پس از دیگری از میان بردارد.

امین، یک مشکل بود و از میان برداشته شده بود. اکنون می بایست با فرزندان فاطمه و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله حساب حکومتش را تصفیه کند، زیرا تا آن تاریخ هیچ یک از حکومتهای اموی و عباسی از ناحیه اقتدار معنوی و نهضتهای عدالتخواهانه ی این خانواده ی بزرگ و دارای نفوذ، احساس امنیت و آرامش نداشته اند.

مأمون با زیرکی و اطلاعاتی که داشت، خوب می دانست که در متن قرآن از

عترت پیامبر صلی الله علیه و آله تمجید شده است و مؤمنان به محبت و مودت آنان فرا خوانده

شده اند.

مأمون، به این نکته کاملا آگاه بود که نسل معتقد و روشن بین جامعه ی اسلامی جایگاه اهل بیت علیهم السلام را می شناسد و از آنان خط می گیرد و هدایت می جوید. وی همچنین می دانست که اگر امویان و عباسیان بر جسم مردم فرمان رانده اند، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله همواره بر روح و اندیشه مؤمنان حکومت داشته اند. مأمون، تاریخ را می دانست و خود شاهد بود که چگونه پدرش هارون، از حضور امام موسی بن جعفر علیه السلام در میان مسلمانان بیمناک بود و سالهای پیاپی آن پیشوای اهل دیانت را در زندانهای نمور و بی نور، آزار و شکنجه کرده و در پایان، به شهادت رسانده بود. اکنون نوبت خود او بود که مشکلش را با علی بن موسی علیه السلام حل کند، اما این را شنیده و دیده بود که شیوه های یزیدی و هارونی چندان هم بی تنش برای حکومتها نبوده و زندانی ساختن امام یا به شهادت رساندن وی، همواره نهضتهای پنهان یا پیدایی را به دنبال داشته است.

این همه سبب شد تا مأمون شگفت ترین شگرد سیاسی را به کار گیرد و امام علی بن موسی علیه السلام را به مرکز حکومت فرا خواند و از او بخواهد تا حکومت را بر عهده گیرد!

آری! این متن سخن مأمون به علی بن موسی علیه السلام است:

«ای فرزند پیامبر! من به فضل، زهد، پارسایی و عبادت تو آگاهم. از این رو، تو را به خلافت، سزاوارتر از خویش می بینم.» (۱).

مأمون در گفت و گویی دیگر با کسانی که چه بسا سر اقدام او را نمی دانستند و سعی داشتند مأمون را به اصطلاح از واگذاری حکومت، منع کنند، می گوید:

«من با خدا عهد کرده ام، این مقام را به بهترین فرد از خاندان ابی طالب واگذار کنم و چون در بین مسلمانان کسی را برتر از علی بن موسی نیافتم، تصمیم گرفتم رهبری را

۱- ۲۴۸. عیون اخبار الرضا ۱۴۹: ۲؛ بحارالانوار ۱۲۹: ۴۹.

به او واگذار نمایم!» (۱).

این اظهارات مأمون، ممکن است برای برخی جدی بنماید، ولی برای آنان که همه ی جوانب شخصیتی مأمون و مواضع فکری و سیاسی و عملی او را بدانند، آمیخته با تعارضها و تناقضهاست، زیرا مأمون کسی نبود که رقیب حکومتش - برادرش - را بکشد تا حکومت را به آل علی واگذار کند!

علاوه بر این، اگر مأمون به راستی امام را برترین و شایسته ترین فرد می دانست، چگونه به خود اجازه داده بود تا با فرمان حکومتی و برخلاف خواست و نظر امام، آن حضرت را از مدینه تا مرو بکشاند؟ آیا معقول تر آن نبود که اگر بنای واگذاری حکومت دارد، خود به محضر امام شرفیاب شود و در مدینه، حکومت را پیش کش کند؟

مایه ی شگفتی است که برخی کوته اندیشان، این شگرد سیاسی مأمون را درک نکرده و تا آن جا فریب خورده اند که مأمون را شیعه شمرده و اظهارات وی را معلول روح تشیع او دانسته اند! در حالی که تمام اقدامهای مأمون مخالف باورهای شیعی است.

شیعه به خود اجازه نمی دهد که به امام فرمان دهد و او را از مدینه به مرو جلب نماید.

شیعه به خود اجازه نمی دهد که با وجود امام معصوم، یک لحظه جایگاه آنان را غصب کند و خود را حاکم و صاحب ولایت و امیرالمؤمنین بخواند!

شیعه راستین، امام را به پذیرش امری مجبور نمی کند؛ هر چند حق امام باشد.

شیعه واقعی، برادر نمی کشد که خود حکومت کند و ...

در جست و جوی گذرگاهی از متن تنگناها

در نتیجه ی آنچه یاد شد، بی درنگ این سؤال مطرح می شود که آیا راه دیگری برای تضعیف و کنترل امام از سوی مأمون وجود نداشت؟

۱- ۲۴۹. الفصول المهمه ۲۳۷.

چرا مأمون طرح واگذاری حکومت و یا در نهایت، طرح ولایتعهدی را بر می گزیند؟

در پاسخ باید گفت: این که مأمون، شیوه ای بی سابقه را درکار سیاست در پیش می گیرد، به سبب شرایط و تنگناهای ویژه ی حکومت وی بوده است، زیرا قبل از کشتن برادر، بنی عباس به عنوان حامیان و هواداران و سهم بران حکومت به دو دسته تقسیم شده بودند: برخی اطراف امین گرد آمده و گروهی هوادار مأمون بودند. با از میان رفتن امین در حقیقت نیمی از قوای بنی عباس که هوادار امین بودند، خود را مغلوب و مطرود و شکست خورده یافتند و به طور طبیعی مأمون خود را رویاروی آنان می دید و به تعبیر فضل بن سهل - وزیر و مشاور مأمون - شمشیرها و زبانهای مردم علیه مأمون به کار افتاد. (۱).

بنابر این، مأمون با همراه نداشتن بنی عباس، نمی توانست با عترت پیامبر صلی الله علیه و آله درگیر شود، زیرا در آن صورت می بایست خود را در دو جبهه، با شمشیرها و نهضتها درگیر کند.

طرح واگذاری حکومت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و یا ولایتعهدی علی بن موسی علیه السلام آن چنان بی سابقه و شگفت آور بود که توانست برای مدتی چند، بر ذهن هواداران اهل بیت علیهم السلام و همچنین بنی عباس، شوک وارد آورد و افکار را درگیر تجزیه و تحلیل این پدیده کند و از برنامه ریزی برای مقابله با مأمون باز دارد.

گویاترین تعبیر همین است که طرح واگذاری حکومت و ولایتعهدی، چونان گذرگاهی بود که مأمون می توانست با عبور ازآن، خود را از دو جبهه که همزمان او را تهدید می کردند، ایمن دارد.

او با این طرح، نهضتهای علویان را متوقف می ساخت، زیرا با این پیشنهاد، به ظاهر آنان را پذیرفته بود. در همین حال، ناراضیان بنی عباس را هم در حالت سرگردانی قرار می داد؛ توقف نهضتهای علوی در حکومت مأمون، حکایت از

۱- ۲۵۰. سل علینا سیوف الناس و السنتهم.

اقتداری داشت که سرخوردگان بنی عباس به خود جرأت نمی دادند به مقابله مسلحانه با آن برخیزند، زیرا سکوت علویان، یعنی ثبات سیاسی؛ ثباتی که هیچ یک از خلفای اموی و عباسی تا آن زمان، بدان دست نیافته بودند.

پیشنهاد حکومت، شمشیری دو لبه

با تحلیل شرایط سیاسی مأمون و ناگزیری او به کنار آمدن با نهضتهای علوی و نرمش نشان دادن به عترت پیامبر صلی الله علیه و آله این پرسش مطرح می شود که آیا مأمون بیم آن نداشت که امام علی بن موسی علیه السلام، حکومت را بپذیرد و چونان علی بن ابی طالب علیه السلام که حاضر نشد معاویه را در حکومت شام ابقا کند، آن حضرت نیز با در دست گرفتن حکومت، دست مأمون و بنی عباس را به طور کامل از حکومت قطع کند و به حضور آنان در صحنه ی سیاست، رضایت ندهد؟

در پاسخ به این پرسش باید گفت که فرد دور نگری چون مأمون هرگز بدون محاسبه ی همه ی جوانب، طرحی را دنبال نمی کرد.

اگر همه ی ویژگیها و شرایط سیاسی و اجتماعی عصر مأمون را مورد مطالعه قرار دهیم بر ما آشکار می شود که مأمون از طرح پیشنهاد واگذاری حکومت به امام علیه السلام، شمشیر دو لبه ای ساخته بود که امام هر طرف آن را انتخاب می کرد، مأمون در میدان سیاست، برگ برنده ای به دست می آورد.

امام علیه السلام، یا حکومت را می پذیرفت و یا رد می کرد.

اگر امام علیه السلام حکومت را می پذیرفت و از طرح واگذاری استقبال می کرد، برگ برنده ای که مأمون به دست می آورد، از این قرار بود:

۱ - مأمون و هواداران و نمایندگان سیاسی و مبلغانش در همه ی شهرها و محافل دینی و علمی و سیاسی روی این نکته تبلیغ می کردند که معلوم می شود، هدف اصلی نهضتهای علوی و تلاشهای پیدا و پنهان فرزندان فاطمه علیها السلام، دستیابی به حکومت است و نه صرفا استقرار عدالت و اجرای احکام شریعت. بنابراین، زهد و پارسایی این خاندان، نه از سر انتخاب، بلکه به دلیل نداشتن راهی به

سوی دنیا و دنیاداری است. این است که هرگاه روزنه ای به سوی دنیا باز بینند، ازآن نمی گذرند و اگر خلیفه ای چون مأمون، از سر سیاست و آزمون، به ایشان پیشنهاد پذیرش خلافت کند، آنان بی تأمل آن را جدی گرفته و آماده ی پوشیدن لباس خلافت می شوند!

این نکته از متن گفت و گوی امام و مأمون به روشنی استفاده می شود و امام علیه السلام پرده از این گونه اهداف مأمون برداشته است (۱) و ما در صفحات آینده بدان اشاره خواهیم داشت.

۲ - پذیرش حکومت از سوی امام علیه السلام و گرفتن آن از دست مأمون، به منزله ی پذیرش حقانیت خلافت او بود و چنان قدر و منزلت معنوی و دینی، برای مأمون پدید می آورد که حتی برای خلفای صدر اسلام، در نگاه اهل سنت چنان منزلتی شکل نگرفته بود.

در منطق امامیه و شیعه اثنی عشری، امام صاحب ولایت و خلافت است و هر کس جز آنان در زمان حضور ایشان، بر کرسی خلافت تکیه زده، در حقیقت آن جایگاه را غصب کرده است.

آری خلافت ازآن امام بود، ولی نه آن خلافتی که از دست مأمون دریافت شود. مأمون وارث پادشاهی موروثی بود، نه خلافت الهی و ریاست معنوی و دینی. مأمون به عنوان یک غاصب، هرگز شایستگی نداشت که خلافت را به امام هدیه دهد. (۲).

دریافت حکومت از دست فردی چون مأمون، به جای این که عزت و عظمتی برای امام به همراه داشته باشد، مایه ی شکستن مقام معنوی و عزت اجتماعی ایشان به شمار می آمد.

۳ - اگر امام علیه السلام حکومت را می پذیرفت، مأمون می توانست در میان مردم این باور را پدید آورد که امام چشم به حکومت داشته و بدین جهت حرکتهای علویان را

۱- ۲۵۱. عیون اخبار الرضا ۱۴۰: ۲.

۲- ۲۵۲. بنگرید به: بحارالانوار ۱۲۹: ۴۹.

مخفیانه رهبری می کرده است، پس او مسؤول اغتشاشها و بحرانهایی است که علویان در سراسر ممالک اسلامی به راه انداخته اند و در پی این شایعات، زمینه برای محاکمه ی علنی امام فراهم می آمد و تضمینی وجود نداشت که پس از قبول لفظی امام، حکومت عملاً ـ هم به آن حضرت واگذار شود، بلکه می توانست این آزمون، (۱) برای مأمون در نیمه راه به نتیجه برسد و نیازی به ادامه ی برنامه نبیند.

۴ – ممکن است کوته بینانی نا آشنا به مسائل سیاسی و اجتماعی و یا متعصبانی از سر بی دقتی در باورهای شیعی (۲)، بخواهند ادعای مأمون را در واگذاری حکومت به علی بن موسی علیه السلام، صادقانه نشان دهند، ولی امام، خود می دانست و آگاهان به مسائل سیاسی و مدیریت اجتماعی نیز می دانند که انتقال حکومت از یک فرد به فرد دیگر و در حقیقت از یک طایفه، با اندیشه و باور مذهبی به یک طایفه و اندیشه و باور دیگر، چیزی نیست که با یک گفت و گویی ساده، عملی شود.

امام می داند که عباسیان در طول دهها سال حکومت، در همه ی شهرها و مناطق کوچک و بزرگ، در سراسر سرزمینهای اسلامی، صدها حاکم و والی و قاضی و نماینده از وابستگان و خویشان و هواداران خود را نصب کرده اند و آنان هستند که در حقیقت اقتدار حکومت مرکزی را تأمین می کنند، مالیاتها را به سوی خلیفه می فرستند و هنگام نیاز، سپاه تدارک می بینند.

خلیفه هرگز نمی توانست، با همه ی آنان یکسره رودررو شود.

آنان هر کدام برای خود قدرتی دارند و انتظاری و چشمداشتی، و هرگز به حکومت مرکزی اجازه نمی دهند که با یک نذر یا تصمیم گیری ناگهانی، موقعیت همه ی آنان را به خطر اندازد. آنان هرگز این حق را به مأمون نمی دادند که با واگذاری حکومت به علی بن موسی علیه السلام، به سلطه عباسیان در همه ی سرزمینها پایان دهد و علویان مراکز قدرت را در اختیار گیرند.

بنابراین، امام علیه السلام می دانست که پیشنهاد مأمون بیش از یک تعارف مصلحتی و

۱– ۲۵۳. بنگرید به: عیون اخبار الرضا ۱۶۷: ۲.

۲– ۲۵۴. تاریخ الخلفاء ۳۰۷.

لفظی و یا بیش از یک آزمون و یک دام، چیزی نیست و هرگز به خود اجازه نمی داد، اصل حکومت را پذیرا شود.

امام کدام لبه شمشیر را می پذیرد

چنان که گفتیم، پیشنهاد واگذاری حکومت از سوی مأمون، شمشیر دو لبه ای بود که مأمون علیه امام علیه السلام از نیام بیرون کشیده بود.

اگر امام می پذیرفت، حرمت امامت شکسته می شد، حکومت عباسیان وجاهت و مشروعیت می یافت، امام به دنیا طلبی متهم می شد، بدنامیها به وجود می آمد و حکومت به آن حضرت واگذار نمی شد.

اما اگر امام نمی پذیرفت، مأمون به هدف خود بیش از پیش نزدیک تر می شد و احساس موفقیت می کرد، زیرا در برابر علویان و هواداران آنان می توانست بگوید: من آمادگی خود را برای واگذاری حکومت به علی بن موسی علیه السلام اعلام کردم، ولی ایشان خود مایل به پذیرش نیست و باقی بودن خلافت را در دست من بهتر می داند!

با این حساب، امام هر طرف را که انتخاب می کرد، مأمون می توانست از آن سوء استفاده کند، ولی به هر حال امام می بایست آن جانب را برگزیند که منافعش برای مأمون کمتر و زیانش برای شیعه و باورها و اعتقادات توده ی مسلمان، کمتر باشد.

امام علیه السلام پیشنهاد پذیرش حکومت را به شدت رد می کند و این برای مأمون مغتنم است و او برای انعکاس دادن اصرارهای خود و انکار امام، پای رجال سیاسی و عناصر بسیاری را به این میدان باز می کند و آنان را واسطه قرار می دهد تا از امام بخواهند حکومت را بپذیرد. (۱) چه بسا برخی از آنان که از حقیقت اهداف مأمون بی خبرند، او را نصیحت می کنند که حکومت را برای خود نگاه دارد و به امام واگذار نکند، اما مأمون در چهره ی فردی مصمم با طرح مطالبی مانند این که: عهد کرده ام، نذر کرده ام و باید به عهد و نذرم وفا کنم، ایشان را قانع می کند که میان او و

۱- ۲۵۵. مقاتل الطالبیین ۵۲۴.

امام وساطت کنند! (۱).

اصرار مأمون و انکار امام

اصرار خلیفه به واگذاری حکومت و امتناع امام علیه السلام از پذیرش آن، سبب شگفتی بسیاری شده بود.

فضل بن سهل روزی از دربار مأمون خارج شد، نزد دوستان خود رفت و در جمع یاران گفت: چرا از رخدادهای ویژه و مهم این روزها سؤال نمی کنید! در هیچ عصری از اعصار نشنیده و ندیده ام که خلیفه، زمامداری را به شخصی واگذار کند و او نپذیرد. اکنون این علی بن موسی علیه السلام است که از قبول آن امتناع می ورزد. (۲).

عبدالسلام بن صالح هروی می گوید:

«روزی مأمون به حضرت رضا علیه السلام گفت:

ای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله! من به فضل، زهد، پارسایی و عبادت تو آگاهم، از این رو تو را، خلافت، سزاوارتر از خویش می بینم.

امام علیه السلام فرمود:

من به بندگی خداوند بزرگ مفتخرم و امیدوارم با بی رغبتی نسبت به دنیا، از آفات آن رهایی یابم و با پرهیز از محرمات الهی، به رستگاری دست یافته، با تواضع و فروتنی، به درجات بالایی نزد خداوند نائل آیم.»

گفت و گوی میان امام علیه السلام و مأمون در این زمینه بسیار به طول انجامید، ولی به هر حال فایده ای نبخشید و امام علیه السلام، با قاطعیت، صریح ترین پاسخ را به مأمون داد؛ پاسخی که در نوع خود کم نظیر است و درآن، نکته ها نهفته است.

امام فرمود:

«ان کانت هذه الخلافه لک و الله جعلها لک فلا تجوز ان تخلع لباسا البسک الله و تجعله لغیرک و ان کانت الخلافه لیست لک فلا یجوز لک ان تجعل لی ما لیس لک.»

اگر به راستی خلافت از آن توست و خدا آن را برای تو قرارداده است، پس روا نیست آن را از خود دورسازی و لباسی را که خدا بر تو پوشانده است از تن بیرون

۱- ۲۵۶. الفصول المهمه: ۲۵۵.

۲- ۲۵۷. مقاتل الطالبیین ۵۴۳.

آوری و به تن دیگری بپوشانی و اگر زمامداری حق تو و سزاوار تو نیست، روا نیست آنچه راکه به تو تعلق ندارد به من ببخشایی.

مأمون گفت: چاره ای جز پذیرفتن این امر نیست.

امام فرمود:

من از روی میل هیچ گاه نخواهم پذیرفت.

خلیفه گفت: اگر خلافت را نمی پذیرید، پس ولایتعهدی بعد از مرا قبول کنید.

امام فرمود:

پدرانم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که من قبل از تو وفات خواهم کرد و از روی ستم، با سم کشته خواهم شد، فرشتگان آسمان و زمین بر من خواهند گریست و دور از وطن، کنار هارون الرشید به خاک سپرده خواهم شد. (۱).

مأمون گریست و گفت: تا من زنده ام چه کسی می تواند چنین آسیبی به شما برساند!

امام فرمود:

اگر بخواهم می توانم او را معرفی کنم و نام ببرم. مأمون گفت: این بهانه ای است تا خود را از مسأله دور سازید و پیشنهاد مرا نپذیرید و هدف شما از نپذیرفتن این است که مردم شما را زاهد و بیزار از دنیا بشناسند!

امام فرمود:

چه بسا مقصود شما این باشد که با تحمیل ولایتعهدی بر من، مرا دنیا طلب معرفی کنید.

مأمون سخت برآشفت و گفت:

«فبالله اقسم لئن قبلت ولایه العهد و الا اجبرتک علی ذلک.»

به خدا سوگند! یا ولایتعهدی را می پذیری و یا ناگزیر خواهم شد که تو را به پذیرش آن مجبور کنم!

طرح ولایتعهدی، زاییده کدام اندیشه

اولین کسی که در تاریخ اسلام ولایتعهدی را بدعت نهاد، معاویه بن ابی سفیان

۱- ۲۵۸. «انی اخرج من الدنیا قبلک مقتولا بالسم مظلوما ...».

بود. (۱) از آن پس، این موضوع میان امویان و عباسیان متداول گردید، به گونه ای که تعیین ولیعهد تنها به خواست خلیفه بستگی داشت. او بود که برمی گزید وکسی حق هیچ گونه اعتراضی نداشت و معمولاً این گزینش از میان خاندان و فرزندان شخص خلیفه صورت می گرفت. بنابراین، باید گفت از زمان معاویه به بعد حکومت و خلافت شکلی موروثی به خود گرفت و خلافت به سلطنت تبدیل شد. بعد از جریان ولایتعهدی یزید که از سوی معاویه مطرح شد، سعید بن مسیب روزی گفت:

«خداوند نیامرزد معاویه را به خاطر کاری که انجام داد. او نخستین کسی است که حکومت اسلامی را به حکومت سلاطین تبدیل کرد، چه این که او خود می گفت بعد از پیدایش اسلام، من اولین پادشاه و سلطان هستم.» (۲).

با این حال، در طول جریان حکومتی خلفا، این مأمون بود که ولایتعهدی را دست مایه کاری سیاسی قرار می داد. البته برخی اصل طرح این مسأله را از سوی فضل بن سهل - وزیر و مشاور مأمون - دانسته اند.

جرجی زیدان می نویسد:

«پیشنهاد ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام ابتدا از ناحیه فضل بن سهل ارائه شد. فضل پس از این که برادرش حسن بن سهل را به فرمانروایی عراق، فارس، حجاز و یمن گماشت و مرکز حکومتی او را عراق قرار داد، به این فکر افتاد که خلافت را به علویان منتقل نماید.» (۳) بیهقی نیز همین نظریه را پذیرفته، می نویسد:

«چون امین کشته شد، فضل بن سهل خواست تا خلافت را از عباسیان بگرداند و به علویان دهد. از این رو، به مأمون گفت: تو نذر کرده بودی اگر خداوند تو را بر امین پیروز گرداند، ولیعهد خود را از علویان قرار دهی و با این کار هر چند حکومت به آنها نرسد، ولی تو به نذر خود عمل کرده ای.

مأمون گفت: راست می گویی. چه کسی را ولیعهد خود قرار دهم؟ فضل گفت: علی بن موسی الرضا علیه السلام را که امام روزگار است و اکنون در مدینه

ص: ۱۰۷

۱- ۲۵۹. تاریخ یعقوبی ۲۳۲: ۲؛ تاریخ الخلفاء: ۱۹۶.

۲- ۲۶۰. تاریخ یعقوبی، ۲۳۲: ۲.

۳- ۲۶۱. تاریخ تمدن اسلام و عرب ۳-۵: ۴۳۹.

حضور دارد.» (۱)

شیخ صدوق قدس سره ضمن بیان نقلی از عبیدالله بن عبدالله بن طاهر آورده است:

«فضل از مأمون خواست تا برای رسیدن به قرب الهی و رسول گرامی اش، به وسیله ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام صله ی رحم کند و آثار ستم هارونی را از این خاندان بزداید. مأمون چون نمی توانست پیشنهاد او را نادیده گیرد، با آن موافقت کرد. آنگاه «رجاء بن ابی ضحاک» و «یاسر خادم» را برای احضار حضرت از مرو به مدینه فرستاد و بالاخره خواسته او را عملی ساخت، هر چند بعدها پشیمان شد.» (۲).

به هر حال، بسیاری از مورخان و نویسندگان طرفدار این نظریه اند و فضل بن سهل را طراح مسأله می دانند؛ از جمله آنان می توان افرادی چون احمد امین، (۳) احمد شبلی، (۴) ابن اثیر (۵) و ... را نام برد.

گروهی دیگر بر این عقیده اند که مأمون از سوی فرماندهان بلندپایه ی نظامی تحت فشار قرارگرفت و آنان بودند که از خلیفه خواستند، علی بن موسی علیه السلام را به عنوان ولیعهد معرفی کند. آنان پیروزی مأمون بر امین را مشروط به این امر دانستند. از این رو، مأمون متعهد شد تا در صورت پیروزی نیروهای مسلح در جنگ با امین، به وعده ی خویش عمل کند. (۶).

در برابر این دو نظریه، بسیاری از صاحبنظران برآنند که طرح ولایتعهدی، تراوش ذهن سیاس شخص مأمون بوده است و نقلهای تاریخی بر این حقیقت گواهی می دهند.

ریان بن صلت می گوید:

«بعد از بیعت مردم با حضرت رضا علیه السلام، میان مردم و نیروهای نظامی چنین شایع شد که نقشه ولایتعهدی از سوی فضل طراحی گردیده است. این خبر به مأمون رسید و

۱- ۲۶۲. تاریخ بیهقی ۱۷.

۲- ۲۶۳. عیون اخبار الرضا ۱۴۷: ۲.

۳- ۲۶۴. ضحی الاسلام ۲۹۵: ۳.

۴- ۲۶۵. التاریخ الاسلامی و الحضاره الاسلامیه ۳۲۰: ۳.

۵- ۲۶۶. الکامل ۳۲۶: ۶.

۶- ۲۶۷. حیاه الامام موسی بن جعفر ۳۸۷: ۲.

او بسیار خشمگین شد. شبانگاه مرا به حضور خواست و چون نزد او رفتم، گفت:

ای ریان به من خبر رسیده است که مردم پنداشته اند بیعت با علی بن موسی الرضا علیه السلام از تدبیرهای فضل است!

گفتم:

آری، مردم چنین گمان می برند.

مأمون گفت:

وای بر تو ای ریان! آیا چه کسی چنین جسارتی می تواند به من داشته باشد و مرا وادار سازد تا از حکومت دست کشیده، آن را به دیگری واگذار کنم. آیا عقل و خرد باور می کند؟ گفتم:

هرگز، سوگند به خدای که هیچ کس جرأت چنین جسارتی را ندارد.

مأمون گفت: به خدا سوگند چنان نیست که مردم گمان برده اند.» (۱).

از سوی دیگر، کسانی که طرح ولایتعهدی را پیشنهاد فضل بن سهل یا فرماندهان ارشد نظامی دانسته اند، بیشتر بر این باورند که آنان در باطن تمایلات شیعی داشته و خواستار پایان دادن به حکومت عباسیان بوده اند، و بهتر این دیدند تا چنین اقدامی را زمینه سازی کنند. (۲) ولی با نگرشی تحقیقی در اسناد تاریخی به دست می آید که آنان گرایش شیعی نداشته اند، بلکه اگر پیشنهاد از سوی آنان شده باشد با انگیزه هایی دیگر صورت پذیرفته است.

روزی فضل به همراه هشام بن عمرو، نزد امام رضا علیه السلام آمدند و چنین وانمود کردند که خواهان خلع مأمون و حتی قتل او و به خلافت رسیدن امام هستند. امام علیه السلام آنان را از خود راند. آن دو نزد مأمون رفته، اظهار داشتند: ما خواستیم علی بن موسی الرضا علیه السلام را بیازماییم که آیا به حکومت تو طمع دارد یا خیر؟ (۳).

افزون بر این، اسناد تاریخی نیز می نمایاند که فضل، از جمله افراد مجهول المذهب است. (۴).

۱- ۲۶۸. عیون اخبار الرضا ۱۵۱: ۲.

۲- ۲۶۹. برای نمونه می توان به نظریه احمد امین در ضحی الاسلام ۲۵۹: ۳ اشاره کرد.

۳- ۲۷۰. عیون اخبار الرضا ۱۶۷: ۲.

۴- ۲۷۱. بنگرید به: عیون اخبار الرضا، جلد دوم.

طرح ولایتعهدی، دومین گام

مأمون پس از احساس موفقیت در نخستین برنامه خود؛ یعنی پیشنهاد واگذاری حکومت و امتناع قابل پیش بینی امام از پذیرش آن، مصمم شد تا سناریوی سیاسی خود را تا آخرین نقش دنبال کند.

کسی چون مأمون، هرگز حرکتهای بحران انگیز را خوش نداشت و همواره تزویر را بر به کارگیری آشکار زور ترجیح می داد.

امتناع امام از پذیرش اصل حکومت، به مأمون فرصت می داد تا خود را همچنان از اعمال خشونت و به کارگیری روش خلفای پیشین درباره ی امامان علیهم السلام دور نگاه دارد. تا همین جا مأمون به بخش مهمی از اهداف و آرمانهایش دست یافته بود و می توانست همواره سر خود را بالاتر از همه ی پیشینیان اموی و عباسی خویش نگاه دارد و هواداران امام را به تردید و دودلی وادارد، اما هنوز این تردید کارساز نبود و طرح ولایتعهدی می توانست نقش را کامل کند.

اگر امام ولایتعهدی را می پذیرفت، علاوه بر همه ی نتایجی که مأمون از پیشنهاد واگذاری حکومت انتظار داشت، منفعت فزونتری را به دست می آورد و آن ابقای مأمون بر سریر قدرت و فرمانروایی بود؛ یعنی هم چون گذشته حاکم مطلق بود و هم با وعده ای، بزرگترین مانع سیاسی - دینی - علمی را از سر راه خود به نرمی کنار زده بود.

پاسخ امام به پیشنهاد ولایتعهدی نیز روشن بود، زیرا کسی که حاضر نشده است اصل حکومت را از دست مأمون بپذیرد، چگونه ممکن است که آلایش ولایتعهدی او را بر جانش هموار کند! امام اصل حاکمیت مأمون را ناروا و ظالمانه می داند، چگونه می تواند با پذیرش ولایتعهدی او، حکومت وی را تأیید نماید!

امام بازهم انکار می کند و شانه از زیر این بار بدنام خالی می نماید، ولی این انکار چندان خوشایند خلیفه نیست.

خلیفه باید به مردم اثبات کند که علی بن موسی علیه السلام مثل هر انسان دیگری می تواند دلبسته به قدرت و حکومت باشد و حتی با نوید ولایتعهدی دلخوش کند

ص: ۱۱۰

و به امید رسیدن به قدرت، سایه ی سنگین حکومت عباسیان را بر روحش هموار نماید! مأمون در فرهنگ سیاسی خود بر این اعتقاد بود که باید به همه ی علویان و فاطمیان و شیعیان اثبات کند که بر خلاف پندار ایشان، علی بن موسی علیه السلام به عنوان ممتازترین چهره ی علوی و علمی و عملی، نه تنها به ستیز با او بر نمی خیزد، بلکه حاضر است تا مرز پذیرش ولایتعهدی، او را یاری دهد!

لحن صدای مأمون و آهنگ گفتار او این بار به گونه ی دیگری است و امام این را بخوبی می شناسد.

مأمون مصمم است تا امام ولایتعهدی را بپذیرد، ولی طبیعی است که کسی چون امام با آن جایگاه اجتماعی برتر و پیشوایی بر شیعه و مقام علمی، پذیرش ولایتعهدی را برای خود شایسته نداند و میلی بدان نداشته باشد، اما مأمون با تحمیل ولایتعهدی اهداف و آرزوهای بسیاری دارد که هرگز از آنها نخواهد گذشت.

اهداف مأمون از تحمیل ولایتعهدی

اشاره

اصرار مأمون به تحمیل ولایتعهدی بر امام، خود نشان می دهد که او اهداف مهمی را از این کار دنبال می کرده است.

آنچه را که از قراین و گواهی منابع تاریخی می توان شناسایی کرد، در موارد ذیل خلاصه می شود:

الف - کاستن از تضاد علویان با عباسیان؛

ب - فرو نشاندن نهضتها؛

ج - نظارت بر امام و محدود ساختن آن حضرت؛

د - مخدوش ساختن قداست امام علیه السلام؛

ه - مشروع جلوه دادن خلافت؛

و - یافتن پایگاه مردمی.

کاستن از تضاد علویان با عباسیان

یکی از مواردی که به عنوان انگیزه مأمون در تفویض ولایتعهدی به حضرت رضا علیه السلام، مطرح شده است و برخی آن را پذیرفته اند، مسأله ایجاد همبستگی میان علویان و عباسیان است، زیرا با سقوط امویان و انتقال حکومت به عباسیان، تنها خطری که کیان عباسیان را به طور جدی تهدید می کرد علویان و نهضتهای آنان بود.

زمامداران عباسی قبل از مأمون به ویژه منصور و هارون با قدرت هر چه تمام تر با علویان رفتار خشونت آمیز داشتند و این خشونتها بود که آتش کینه را میان دو تیره علوی و عباسی که فرزندان عموی یکدیگر به شمار می آمدند روز به روز شعله ورتر می ساخت.

مأمون با تدبیر خاصی که داشت تلاش کرد تا سیاست گذشتگان را دنبال نکند. وی تا حدودی نسبت به علویان نرمش رفتاری داشت و حتی با کسانی که رهبری شورشهای ضد دولتی را بر عهده داشتند (مانند محمد بن جعفر و زید بن موسی) سخت نگرفت، بلکه پس از دست یافتن بر ایشان، آنان را مورد عفو قرار داد.

به گفته ی دکتر رفاعی، هر دولت جدیدی درآغاز تلاش می کند تا از مردم کسب اعتماد نماید و با دوری جستن از خشونت، در جهت تألیف دلها گام بردارد و بدین وسیله پایه های قدرت و حکومت خود را مستحکم سازد. (۱) وی می افزاید:

«مأمون همین سیاست را دستورالعمل حکومت خود ساخت و هیچ بعید نمی نماید که یکی از اهدافش در انتقال امام علیه السلام از مدینه به خراسان اجرای همان سیاست فوق باشد، همچنان که برای جلب اعتماد علویان حاضر شد تا دو دختر خود را به ازدواج دو شخصیت بزرگ از این خاندان در آورد و با وصلت امام رضا علیه السلام و نیز جواد الائمه علیه السلام نهایت علاقه ی خود را ابراز دارد و رشته ای ناگسستنی میان خود و علویان بر قرار سازد.» (۲).

احمد امین مصری نیز می نویسد:

«مأمون در این فکر بود که اگر بتواند میان این دو خاندان صلح و آشتی به وجود آورد،

ص: ۱۱۲

۱- ۲۷۲. عصر المأمون ۸۸: ۱.

۲- ۲۷۳. همان ۳۶۴: ۳۶۵.

به پیروزی بزرگی نایل شده است.» (۱).

به هر حال، پـذیرش این نکته که مأمون در اندیشه ائتلاف علویان و عباسـیان بوده است چندان دشوار نیست، ولی آنچه را نمی توان بآسانی پذیرفت این است که انگیزه ی او خیرخواهانه بوده باشد. با شخصیتی که از مأمون در تاریخ بر جای مانده است و قرائن بسـیاری آن را گواهی می کنـد، او جز به حکومت نمی اندیشـید و انـدیشه ایجـاد صـلح میان دو تیره نیز نوعی مصـلحت اندیشی در راه حفظ حکومت بوده است. پس صلاح خویش را در این راه دیده بود؛ نه مصلحت اسلام و جامعه ی اسلامی را. به دیگر سـخن، نقشه ی ایجـاد ائتلاف، یک طرح عاطفی و یا اخلاقی نبود، بلکه طرحی سیاسـی در جهت اهـداف حکومتی به شمـار می رفت وگرنه مـأمون ایمـانی به انـدیشه ی علویـان و اعتقادی به خویشاونـدی با ایشان نـداشت و اگر آنان را خطر می پنداشت، از میان می برد، چنان که ابوالفرج اصفهانی ده تن از نیکان علوی را نام می برد که در عصر مأمون و به دستور وی به قتل رسـیده اند. (۲) مـأمون در رسـاله ای که برای عباسـیان به بغـداد می فرسـتد، به آنـان اطمینـان خاطر می دهـد که هـدف، واگذاری حکومت به علویان نیست و می نویسد:

«من این کار (بیعت با علی بن موسی) را به خاطر حفظ خون شما و دفاع از شما انجام داده ام و اکرام به آل علی علیه السلام را وسـیله ای بیش نمی دانم. اگر شـما گمان می کنید خلافت به آنان خواهد رسید چنین نیست. من در اندیشه کار شما و اعقاب و فرزندان شما هستم.» (۳).

فرونشاندن نهضتها

فرزنـدان غیور و دین خواه علی علیه السـلام و فـاطمه علیهـا السـلام از عصـر خلفای اموی گرفته تا دوران بنی عباس، همواره با حکومتهای معاصـر خود در جنگ و ستیز بوده انـد؛ هر چنـد در عصـر بنی عباس این قیامها به اوج خود رسـید؛ خطر این قیامها برای

ص: ۱۱۳

۱- ۲۷۴. ضحی الاسلام ۲۹۵: ۳.

۲- ۲۷۵. مقاتل الطالبیین ۴۷۴ به بعد.

۳- ۲۷۶. بحارالانوار ۲۱۳: ۴۹.

حکومت مأمون جدی بود؛ حکومتی نوپا که قبل از استقرار کامل، با جنگی چند ساله از سوی امین روبرو شد و دیری نپایید که هرج و مرج، بیشتر شهرهای اسلامی را فرا گرفت و ناامنی و اضطراب بر جامعه حاکم شد. در آن جنگ هر چند خلیفه مهمترین رقیب خود را از پای در آورد، ولی بسیاری از هوادارانش را که بیشتر از عباسیان بودند، از دست داد و این نابسامانی اوضاع، زمینه را برای تحرک دیگر مخالفان فراهم ساخته بود، به طوری که در نقاط مختلف قلمرو حکومت اسلامی سخن از برچیده شدن نظام مأمونی در میان بود. در کوفه «ابوالسرایا» با قیام خود ضربه های سختی بر لشکریان مأمون وارد آورد و بنا بر گزارشی تاریخی، در طول کمتر از ده ماه، دویست هزار نفر از هواداران خلیفه به قتل رسیدند. (۱).

از سوی دیگر، قیام علویان در بصره نیز مشکل دیگری بود که همه روزه اخبار نگران کننده ای را برای مأمون به همراه داشت، تا جایی که اجازه هر نوع تصمیم گیری را از وی سلب کرده بود. (۲).

در نواحی مکه و حجاز قیام «محمد بن جعفر» معروف به «دیباج» که حمایت بسیاری از آل ابی طالب را همراه داشت به بیعت مردم با وی انجامید و در نتیجه نواحی حجاز به اختیار او در آمد. (۳).

ناحیه یمن به دست «ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام» سقوط کرد و با فرار عاملان و کارگزاران حکومت مأمونی، این منطقه وسیع تا حدودی از اختیار خلیفه خارج شد. (۴).

در مدینه نیز همزمان با قیام ابراهیم، محمد بن سلیمان بن داوود بن حسن بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام خروج کرد و مورد حمایت اهل حجاز و یثربیان قرار

۱- ۲۷۷. مقاتل الطالبین ۵۱۰؛ ضحی الاسلام ۲۹۴: ۳.

۲- ۲۷۸. تاریخ ابن خلدون ۲۴۴: ۳.

۳- ۲۷۹. مقاتل الطالبین: ۴۹۷؛ تاریخ بغداد ۱۱۳: ۲-۱۱۴.

۴- ۲۸۰. همان ۴۹۴.

گرفت و پیروزی چشمگیری نصیب او شد. (۱).

در واسط با آن که بسیاری از مردم گرایش عثمانی داشتند، دو تن از علویان به نامهای جعفر بن محمد و حسین بن ابراهیم، قیام کردند و شهر را به تصرف خود در آوردند. (۲).

در شهرهایی چون شام، هر چند بیشتر مردم از امویان و مروانیان بودند و با اولاد علی علیه السلام سازش چندانی نداشتند، در عین حال برای براندازی حکومت عباسیان حاضر شدند با علویان کنار آیند و در یک جبهه علیه مأمون بجنگند. (۳).

در چنان شرایطی ادامه زمامداری آسان نبود و مأمون چنین اندیشید که با طرح ولایتعهدی امام می تواند از این قیامها بکاهد و شرایط را به نفع خویش متحول سازد، زیرا سرکوبی نهضتها و آرام ساختن قیامها از طریق رویارویی و جنگ چندان میسر نبود و یا دست کم مطلوب نبود؛ چه این که در دراز مدت نتیجه ی عکس می داد.

نظارت بر امام و محدود ساختن آن حضرت

امامان شیعه به دلیل برخورداری از علم و فضائل اخلاقی والا ـ و انتساب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، همواره در میان جامعه، چهره هایی ممتاز و مورد احترام و دارای نفوذ به شمار می آمده اند و این نفوذ اجتماعی همان چیزی است که خلفای هر عصر را نگران می ساخته است. در حکومت مأمون نیز نفوذ اجتماعی امام رضا علیه السلام کاملا مشهود بود، تا آن جا که «ابویونس» به عنوان فردی کینه توز نسبت به خاندان عترت، روزی حضرت رضا علیه السلام را در مجلس مأمون دید و گفت:

«هذا الذی بجنبک و الله صنم یعبد من دون الله.» (۴).

این شخص - علی بن موسی علیه السلام - که درکنار تو نشسته است، به خدای سوگند چون بتی مورد پرستش مردم قرار دارد.

۱- ۲۸۱. مقاتل الطالبیین ۴۹۴.

۲- ۲۸۲. مروج الذهب ۴۴۰: ۳.

۳- ۲۸۳. مقاتل الطالبیین ۴۹۴.

۴- ۲۸۴. عیون اخبار الرضا ۱۶۱: ۲.

امام علیه السلام حتی در زمان حیات پدر بزرگوارش مورد توجه بود و در مسجد مدینه میان مردم می نشست و فتوا می داد. (۱) این جایگاه خطری فرا راه نظام مأمونی به شمار می رفت و برای دستگاه حاکم نگران کننده بود، تا جایی که در مسیر امام از مدینه به مرو همین نگرانی باعث شد که مردم را از امام دور نگاه دارند و از شهرهایی مثل کوفه و قم عبور ندهند! در مدت اقامت آن حضرت در مرو علاوه بر کنترل شدید ترددها و دیدارها در طول راه و مسیر حرکت، عملاً هرگونه فعالیت از حضرت سلب شد و هر آنچه در اقامتگاه آن گرامی اتفاق می افتاد به وسیله ی افرادی چون «هشام بن ابراهیم» و دیگران زیر نظر بوده و هدایت و کنترل می شد. هدف مأمون از تزویج دخترش به امام یا اصرارش بر فرستادن کنیزان هدیه ای برای آن حضرت که البته با مخالفت امام روبرو می شد، تحت نظر قراردادن وی بوده است. مأمون در بیانی به این حقیقت اعتراف کرده و گفته است:

«اگر علی بن موسی علیه السلام را به حال خود رها سازم، خوف آن می رود که اموری نگران کننده پدید آید و دیگر جبران پذیر نباشد.» (۲).

مخدوش ساختن قداست امام

امامان معصوم علیهم السلام همواره از چهره ای معنوی برخوردار بوده و بر دلها حکومت کرده اند. مردم آنان را تجسم ارزشها دانسته و آنها را گرامی می داشته اند.

تعظیم مردم در برابر زمامداران معمولا تشریفاتی، صوری و ظاهری است، ولی احترام به رهبران دین، تجلیلی عمیق و قلبی و از روی عشق بوده است. مأمون برای کاستن ازآن همه قداست و شکوه معنوی امام علی بن موسی علیه السلام، تلاش می کرد تا دامان زهد و معنویت آن گرامی را - به خیال خویش - با غبار ولایتعهدی بیالاید! و چنین وانمود سازد که حضرتش از دنیا و حکومت بیزار نبوده است، لکن تا آن روز زمینه حکومت فراهم نبوده و اکنون که فراهم شده امام ازآن استقبال کرده است. (۳).

ص: ۱۱۶

۱- ۲۸۵. اعیان الشیعه ۱۴: ۲.

۲- ۲۸۶. عیون اخبار الرضا ۱۷۰: ۲؛ بحار الانوار ۱۸۳: ۴۹.

۳- ۲۸۷. عیون اخبار الرضا ۱۴۰: ۲.

این نکته را از متن سخنان مأمون می توان دریافت، چه این که وقتی امام از پذیرفتن ولایتعهدی امتناع می کرد، مأمون به آن حضرت گفت: پافشاری شما بر نپذیرفتن ولایتعهدی بدان جهت است که مردم را به خود جلب کنید و آنان درباره ی شما بگویند:

«... انک زاهد فی الدنیا»؛ یعنی تو زاهد هستی و رغبتی به دنیا نداری.

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

هرگز چنین نیست که تو می اندیشی. من زهد در دنیا را برای کسب محبوبیت و رسیدن به منافع دنیا انتخاب نکرده ام، ولی می دانم منظور تو از طرح مسأله چیست؟

مأمون گفت: چه هدفی می توانم داشته باشم؟

حضرت فرمود:

«ترید بذلک ان یقول الناس ان علی بن موسی الرضا لم یزهد فی الدنیا بل زهدت الدنیا فیه، الا ترون کیف قبل ولایه العهد طمعا فی الخلافه.» تو می خواهی با این اقدام، چنان نمایی که مردم گویند: این علی بن موسی نبود که به دنیا رو نیاورده بود، بلکه دنیا از او روگردان بود. آیا نمی بینید که اکنون چگونه به طمع خلافت، ولایتعهدی را پذیرفته است. (۱).

تلاش مأمون برای شکستن شکوه و عظمت امام علیه السلام، بدین راهها محدود نمی شد، بلکه هر راهی را بدین منظور می پیمود. موضوع مناظرات نیز هر چند به ظاهر کاری علمی بود، ولی در نهایت بدان امید صورت می گرفت که شاید امام در یکی از مباحثات فرو ماند.

مأمون به سلیمان مروزی می گوید:

«من تو را خوب می شناسم و تسلط تو را در امر جدل و مناظره می دانم. از این رو تو را دعوت نمودم تا برای یک بار هم که شده، برهان علی بن موسی علیه السلام را در هم شکسته و او را مجاب نمایی.» (۲).

این است که شیخ صدوق رحمه الله می نویسد:

۱- ۲۸۸. عیون اخبار الرضا ۱۴۰: ۲.

۲- ۲۸۹. همان ۱۷۹: ۱.

«جلب علیه المتکلمین من البلدان طمعا فی ان یقطعه واحد منهم فیسقط محله عند العلماء و یشتهر نقصه عند العامه.» (۱).

مأمون متکلمان را از شهرهای مختلف فراخواند، تا شاید یکی از آنان در برابر حضرت غالب آید و در نتیجه جایگاه علمی امام علیه السلام نزد دانشمندان کاهش یابد و کاستی او در نظر مردم بر ملا شود.

مشروع جلوه دادن خلافت

امامان معصوم علیهم السلام هیچ گاه نسبت به زمامداری خلفای اموی و عباسی روی خوش نشان نداده و با دید مثبت و موافق بدانها ننگریسته اند. این از مشکلات اساسی خلفا به شمار می رفته است که هیچ گاه نتوانسته اند خاندان رسالت را با خود همراه سازند.

حال اگر مأمون پیشنهاد ولایتعهدی می دهد و امام رضا علیه السلام آن را بپذیرد، در حقیقت پذیرش ولایتعهدی به معنای مشروع دانستن خلافت مأمون است و نه تنها خلافت او بلکه مؤید خلافت دیگران نیز خواهد شد و در این صورت مأمون به بزرگترین پیروزی دست یافته است. علاوه بر این که عملکردهای او نیز مشروع می نمود، زیرا هر آنچه انجام می گرفت، با نظارت امام علیه السلام تلقی می شد.

مأمون بعد از بیعت گرفتن از حضرت رضا علیه السلام در نشستی خصوصی چنین گفت:

«قد کان هذا الرجل مستترا عنا یدعو الی نفسه فاردنا ان نجعله ولی عهدنا لیکون دعائه لنا و لیعترف بالملك و الخلافه لنا ولیعتقد فیه المفتونون به انه لیس مما ادعی فی قلیل و لا کثیر و ان هذا الامر لنا من دونه.» (۲).

علی بن موسی الرضا علیه السلام دور از چشم ما، مردم را به امامت خود فرا می خواند! از این رو بر آن شدیم تا او را ولیعهد خود قرار دهیم تا مردم را به سوی ما دعوت کند و حکومت ما را بپذیرد و به آن اقرار نماید و بدین گونه همه ی آنان که به او دل بسته اند اعتراف خواهند کرد که حکومت و زمامداری از آن ماست.

۱- ۲۹۰. عیون اخبار الرضا ۲۳۹: ۲.

۲- ۲۹۱. عیون اخبار الرضا ۱۷۰: ۲؛ بحارالانوار ۱۸۳: ۴۹.

یافتن پایگاه مردمی

حکومت بـدون داشـتن پایگـاه مردمی ثبات نخواهـد داشت و این زمامـداران هسـتند که خود را نیازمنـد حمایتهای مردمی می دانند. مأمون می داند که باید به گونه ای میان مردم ارزش یابد و حکومتش ثبات و پشـتوانه پیدا کند. او نمی توانست شـیعیان و به ویژه مردم خراسان را نادیـده انگارد. وی در شـرایطی بود که حتی عباسـیان یکپارچه حامی و طرفدارش نبودند. او جایگاه خود را در میان اعراب نیز از دست داده بود و سـرانجام با درنگی هر چنـد انـدك در تاریـخ چنین می یابیم که او در شـرایطی بحرانی حکم می رانـد و در چنین موقعیتی برای یـافتن پشـتوانه و پایگاه مردمی، راهی بهتر از وانمود کردن جلب نظر امام علیه السلام و پیوند زدن حکومت خود به حکومت آل علی علیه السلام نداشت.

امام، ناگزیر از انتخاب

اکنون امام علیه السلام میان دو انتخاب قرارگرفته است:

یـا بایـد طرح مأمون را بپـذیرد و یا با رد کردن پیشـنهاد مأمون رسـما به مخالفت با وی بپردازد و به طور غیرمسـتقیم با او اعلام جنگ کند.

این که امام علیه السـلام کدام طرف را باید بر می گزید و کدام راه را باید انتخاب می کرد، چیزی است که داوری در باره ی آن به رعایت چند نکته بستگی دارد:

۱ – شناخت دقیق شرایط اجتماعی و سیاسی امام و موقعیت شیعیان و علویان.

۲ – بازتاب و نتایج پذیرش ولایتعهدی و یا رد آن.

۳ – بشری دانستن تصمیم گیری امام و یا مستند شمردن تصمیم آن حضرت به عوامل برتر و منابع فوق بشری.

توجه به این سه موضوع، تأثیر اجتناب ناپذیری در هرگونه داوری ما نسبت به نوع انتخاب علی بن موسی علیه السلام دارد.

در بیان تأثیر این دیدگاهها از بررسی سومین موضوع آغاز می کنیم.

آیا امام در این گونه تصمیم گیریها که به مسائل عام مسلمانان و موضوع امامت و

ولایت مربوط می شد، بر چه اساس تصمیم می گرفت و یا می باید تصمیم بگیرد؟ دو نظریه در این زمینه وجود دارد:

انتخاب امام، از دیدگاه عامه

اگر از دیدگاه اهل سنت و کسانی که مسأله ی امامت و ولایت را امری بشری به شمار می آورند و برای امام امتیازات ویژه ای قایل نیستند، به موضوع بنگریم، علی بن موسی علیه السلام چون امامان دیگر، عالمی فرهیخته و مُتَضَّلِع، و عارفی زاهد و متقی بوده است و در شناخت مسائل دین و انتخاب خط مشی سیاسی و اجتماعی خویش، به اندوخته های علمی و تجربی و آگاهیهای شخصی خود متکی بوده است و بر این اساس، در برآورد شرایط و ضرورتها، مصون از کاستی نبوده و عصمت نداشته است.

اگر با این باور به موضوع بنگریم، داوری ما درباره ی تعیین بهترین انتخاب و این که امام علیه السلام شایسته بود ولایتعهدی را بپذیرد یا خیر، به میزان شناخت ما از شرایط و دستیابی ما به منابع صحیح و اطلاعات بایسته، بستگی دارد. نخستین دشواری که در این راه، رخ می نماید این است که فراتر از حد گمان نمی توان به شرایط عینی، از طریق گزارشهای تاریخی و ملاکهای جامعه شناسی دست یافت؛ چرا که نه تاریخ نویسان معمولا به ضبط و ثبت همه ی عوامل و زمینه ها اهتمام داشته اند و نه همه ی گزارشهای آنان اطمینان آور است!

در این میان، در کنار کمبود منابع و یقینی نبودن آنها، داوری انسان درباره ی مسائل تاریخی و اجتماعی، معمولا نمی تواند به دور از پیش داوریها، علاقه ها، انگیزه ها و باورهای سیاسی و اجتماعی و دینی او باشد؟ یعنی کسی که می خواهد اظهار نظر کند و بگوید علی بن موسی علیه السلام درآن شرایط تاریخی، وظیفه داشت تا ولایتعهدی را بپذیرد یا نپذیرد، در این اظهار نظر - خواسته یا ناخواسته - تحت تأثیر باورهای مذهبی و علاقه های سیاسی و اجتماعی خود قرار خواهد داشت.

به عنوان مثال، اگر داور، فردی انقلاب خواه باشد و همه ی مسائل را از دیدگاه سیاسی و استکبار ستیزی بنگرد و در هر شرایط، فریاد و مرگ و شهادت را مقدم بر

سکوت و مماشات بداند، طبیعی است که بر پایه ی این باور، پذیرش ولایتعهدی را نادرست بداند و رد آن را بر امام واجب به شمارد؛ هر چند نتایج ناگواری بر آن مترتب گردد! زیرا در منطق چنین فردی اصولاـ واژه ی مصلحت، تقیه و مماشات معنا ندارد! و اگر داور، مصلحی واقع گرا باشد که در کمال اعتقاد به ایثار و شهادت و مقاومت و تحمل شکنجه و زندان در راه ایمان و عدالت، مصلحت شناسی و واقع نگری را نیز ارج نهد، در نگاه وی صلح و شهادت، و سکوت و قیام نه مطلقا نکوهیده است و نه مطلقا بایسته و ارجمند، بلکه باید هر یک را بر ملاک ضرورتها و شرایط زمان و نتایجی که از آن حاصل می آید، ارزشگذاری کرد.

در نظر این باور، درستی پذیرش ولایتعهدی و یا رد آن، منوط به شناخت مصالح و اولویتها ست.

انتخاب امام از منظر امامیه

چنانچه موضوع تصمیم و انتخاب امام علیه السلام از نظر عقاید شیعه مورد داوری قرار گیرد، ملاک داوری متفاوت خواهد بود، زیرا در نگاه شیعه ی امامیه، تصمیم گیری امامان در مسائل عام و مهمی که به امت اسلامی و اندیشه ی دینی باز می گردد، تصمیمی فردی و متکی به شناختهای بشری نیست، بلکه امامان در این گونه امور تابع رهنمودهای پیامبر صلی الله علیه و آله، می باشند؛ رهنمودهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز آنها را از طریق وحی دریافت کرده است و به تعبیر دیگر، امامان در انتخاب خط مشی زندگی سیاسی خود، تابع تکلیفی هستند که متکی به منابع فوق بشری است.

البته فوق بشری بودن منابع شناخت امامان علیهم السلام بدان معنا نیست که روش و خط مشی آنان با منطق عقل و علم قابل شناخت نبوده و نیست! بلکه به معنای این است که ضرورتاً خط مشی آنان براساس منطقی صحیح و علمی استوار بوده است و احتمال خطا و کاستی درآن نمی رود و چنانچه همه ی زمینه ها و عوامل آن برای انسان توضیح داده شود، عقل بآسانی درستی آن روش را درک می کند و اگر عقل در چنین زمینه هایی به سکوت بنشیند یا در داوری تردید کند، ناشی از نا آگاهی وی به همه ی زمینه ها و عوامل مؤثر است.

ص: ۱۲۱

در نگاه شیعه ی امامیه، امام چه صلح نماید و چه قیام کند، چه تقیه کند و چه حبس و شکنجه را بپذیرد، چه به ولایتعهدی تن دهد و چه با نپذیرفتن آن به مرگ تهدید شود، در هر حال براساس وظیفه عمل کرده است، زیرا انتخاب او بر اساس ملاکهای معمولی بشری صورت نگرفته تا با آن جرح و تعدیل گردد یا نقد و تحلیل شود.

مبانی و خط مشی سیاسی امام

قبل از بررسی نوع رویارویی علی بن موسی علیه السلام با پیشنهاد ولایتعهدی و قبل از هرگونه تجزیه و تحلیل درباره ی تصمیم امام، ضروری است که اصول تفکر سیاسی آن حضرت را بشناسیم؛ زیرا این شناخت، در این میدان، سخت راه گشاست. برای آشنایی با مبانی اندیشه ی سیاسی امام علیه السلام باید به روایات و تعالیم آن گرامی نظر افکند و این کار هر چند نیاز به مجالی ویژه وگسترده تر دارد، ولی در این رهگذر به نگاهی اجمالی بسنده باید کرد.

چه بسا نا آشنایان با مکتب ولایت و امامت، در تجزیه و تحلیل زندگی امامان، خود را مواجه با مبانی و خط مشیهای ناهمگون بیابند، زیرا در نظر این گروه، اهتمام امام علی علیه السلام به مسأله امامت و رهبری امت با صلح امام مجتبی علیه السلام و صلح آن حضرت با قیام امام حسین علیه السلام و قیام خونین آن گرامی با سکوت و نیایشهای مداوم امام سجاد علیه السلام و زندگی علمی امام باقر و امام صادق علیهم السلام با زندانهای طولانی امام موسی بن جعفر علیه السلام و پس از آن حیات سیاسی امام رضا علیه السلام هر کدام رنگی دیگر و ملاکی ناهمگون دارد! در حالی که آشنایان با منطق اهل بیت علیهم السلام و فلسفه ی سیاسی آنان، به روشنی می دانند که اصول و مبانی اهل بیت علیهم السلام در زندگی سیاسی آنان، همگون و همسان بوده و کمترین تفاوت و تباینی با هم نداشته است و تفاوتها تماما به خط مشیها باز می گردد و آنچه در تعیین خط مشی ها مؤثر بوده، نه تفاوت اصول و مبانی، بلکه تفاوت مقتضیات زمان و شرایط اجتماعی امامان بوده است. مراجعه به روایات و تعالیم معصومین علیهم السلام آشکار می سازد که روح یگانه ای بر همه ی آنها حاکم

می باشد و اصول اعتقادی، علمی، سیاسی و اخلاقی آنان همسان است.

پیوستگی پیشوایی دینی و رهبری سیاسی

یکی از اصول مشترک اعتقادی و سیاسی در مکتب اهل بیت علیهم السلام پیوستگی پیشوایی دینی و رهبری سیاسی است.

اهل بیت علیهم السلام از یک سو خود را آگاه ترین مردم به معارف دین می دانسته اند و برای اثبات این واقعیت، همواره مردم را به پرسش فرا می خوانده اند. این سخن علی بن ابی طالب علیه السلام که می فرمود:

«سلونی قبل ان تفقدونی»؛ (از من بپرسید قبل از این که مرا نیابید)، هرچند تنها از آن حضرت شنیده شد، ولی در عمل همه ی امامان توان پاسخگویی به هر پرسشی را داشتند و در تاریخ ثبت نشده است که از امامان، سؤال بشود و آنان در پاسخ درمانده یا اظهار عجز کرده باشند.

از سوی دیگر، اهل بیت علیهم السلام معتقد بوده اند که رهبری سیاسی و اجتماعی جامعه ی اسلامی، حق آنان است که در علم و دین برتر از همگانند.

این بینش و اعتقاد را در نوشته ای از امام علی بن موسی علیه السلام که به «جوامع الشریعه» شهرت یافته است، چنین می یابیم: «عتره الرسول، اعلمهم بالکتاب و السنه و اعدلهم بالقضیه و اولاهم بالامامه فی کل عصر و زمان و انهم العروه الوثقی و ائمه الهدی ...» (1).

عترت پیامبر صلی الله علیه و آله آگاهترین مردم به قرآن و سنت و در قضاوت و داوری عادل ترین و در هر زمان و عصر، برای امامت شایسته ترین مردم هستند. آنان ریسمان محکم و مطمئن و پیشوای هدایتند.

در بینش امام رضا علیه السلام امام شایسته و توانمند، تنها عهده دار بیان احکام و تبیین حلال و حرام مردم نیست، بلکه امامت دینی، هرگاه بحق باشد، بر جریان سیاسی و اجتماعی جامعه اسلامی نیز نظارت و رهبری دارد:

«ان الامام زمام الدین و نظام المسلمین و صلاح الدنیا و عزالمؤمنین، الامام اس الاسلام النامی و فرعه السامی. بالامام تمام الصلاه و الزکاه و الصیام و الحج و الجهاد

۱- ۲۹۲. تحف العقول ۴۸۷.

و توفیر الفئ و الصدقات و امضاء الحدود و الاحکام و منع الثغور و الاطراف.» (۱).

امام، زمام دین و مایه ی نظام مسلمانان، صلاح دنیا و عزت مؤمنان است. امام، ریشه ی بالنده ی اسلام و شاخه ی سربلند آن است. امام، کامل کننده ی نماز، زکات، روزه، حج و جهاد است؛ همچنین مایه ی فراوانی غنیمت و صدقات و اجرای حدود و احکام و استحکام مرزها و سرحدات است.

در ادامه همین روایت، امام رضا علیه السلام با صراحت بیشتر فرموده است:

«... أیظنون انه یوجد ذلک فی غیر آل رسول الله صلی الله علیه و علیهم ... نامی العلم، کامل الحلم، مضطلع بالامر، عالم بالسیاسه، مستحق للرئاسه، مفترض الطاعه، قائم با مرالله، ناصح لعبادالله.» (۲).

آیا مردم گمان کرده اند که این ویژگیها در غیر خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله یافت می شود! خاندانی که علمشان شکوفنده و حلمشان کامل است و احاطه و سلطه ی علمی و عملی بر امور دارند، آگاه به سیاست و شایسته ی ریاست و رهبری هستند و اطاعت آنان واجب است، امر الهی را بر پا می دارند و نسبت به بندگان خدا خیرخواهند.

کمال دین، مستلزم رهبری دینی

در نگاه اهل بیت علیهم السلام دین در صورتی کامل به شمار می آید که برای رهبری اجتماعی اهل دیانت، تدبیری اندیشیده باشد و مردم را در تعیین رهبری دینی و سیاسی، سر خود و سرگردان رها نساخته باشد.

این اعتقاد از یک نظر، صرفا بحثی کلامی و اعتقادی است، ولی از نظر دیگر، موضعی سیاسی است.

امام رضا علیه السلام در این زمینه می فرماید:

«و امر الامامه من کمال الدین و لم یمض صلی الله علیه و آله حتی بین لامته معالم دینه و اوضح لهم سبلهم و ترکهم علی قصد الحق و اقام لهم علیا علما و اماما.» (۳).

موضوع امامت و تعیین امام از لوازم کمال دین است و پیامبر صلی الله علیه و آله بدرود حیات نگفت مگر پس از این که مسائل مهم و اصلی دین را برای مسلمانان بیان کرد و راهها

۱- ۲۹۳. تحف العقول ۵۱۵.

۲- ۲۹۴. همان ۵۱۷-۵۱۸.

۳- ۲۹۵. همان ۵۱۴.

را به آنان نشان داد و انتخاب حق را به ایشان وا نهاد و علی علیه السلام را به عنوان شاخص و امام برای مردمان تعیین کرد و بر جا نهاد.

براساس این روایت، علاوه بر این که امام رضا علیه السلام موضوع امامت و رهبری را شرط کمال دین می داند، موضوع امامت امامان را امری انتصابی می شناساند و نه منوط به انتخاب مردم! بلی حضرت می فرماید مردم در انتخاب حق مجبور نیستند، ولی معنای آن، این نیست که اگر حق را انتخاب نکردند، گناهی بر آنان نیست، بلکه در بیان دیگری آشکارا می فرماید:

«ان کل من خالفهم ضال مضل، تارک للحق و الهدی.» (۱).

هرکس با عترت پیامبر به مخالفت برخیزد، گمراه و گمراه کننده است و حق و هدایت را فروهشته است.

انکار رهبری غیر دینی و سلطه های ظالمانه

کفر ستیزی و مبارزه با ستمگران از بارزترین مشخصات زندگی امامان علیهم السلام است و هیچ یک از ایشان، در این دو میدان، سست نیامده اند. بر خلاف دور ماندگان از مکتب اهل بیت علیهم السلام که «اطاعت اولوالامر» را به معنای اطاعت از فرمانروایان و خلفا دانسته و آن را واجب شمرده اند، امامان شیعه علیهم السلام به دلایل قرآنی و روایی و عقلی اثبات کرده اند که رهبری جامعه ی ایمانی نباید در اختیار ظالمان و مفسدان قرارگیرد و هرگاه ظالمی فساد انگیز، بر مؤمنان سلطه یافت، اطاعت او واجب نیست، بلکه در حد امکان باید با ظلم و فساد او به مبارزه پرداخت.

امام رضا علیه السلام در همین زمینه، همسو با تعالیم و معارف امامان قبل از خود می فرماید:

«و لا یفرض الله علی العباد طاعه من یعلم أنه یظلمهم و یغویهم.» (۲).

خداوند به بندگانش فرمان نمی دهد که از فردی ستم پیشه و گمراه کننده اطاعت کنند.

امام در روایتی دیگر ذیل آیه «لا ینال عهدی الظالمین» (۳) می فرماید:

۱- ۲۹۶. تحف العقول ۴۸۸.

۲- ۲۹۷. همان ۴۹۴.

۳- ۲۹۸. همان، ۵۱۴.

«فابطلت هذه الایه، امامه کل ظالم الی یوم القیامه.» (۱).

این آیه، پیشوایی هر ظالمی را تا روز قیامت، باطل و نادرست اعلام داشته است.

مبارزه با مستکبران و ظالمان

در زندگی امامان، دوگونه مبارزه با مستکبران و غاصبان حکومت اسلامی دیده می شود:

الف - مبارزه فرهنگی، عقیدتی؛

ب - مبارزه ی رویارو و مسلحانه.

مبارزه ی فرهنگی، حرکت عام و گسترده امامان بوده است؛ یعنی همه ی آنان در گفتار و عمل برای پیروان خود روشن می ساخته اند که نباید با حاکمان نالایق و ناشایست همکاری داشته و نباید به حکومت ظالمانه رضایت دهند.

مبارزه ی مسلحانه و رویارو نیز تنها برای امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام رخ داد که در این میان، قیام حسن بن علی علیه السلام به دلیل خیانت فرماندهان سپاه، عقیم ماند و جنگهای امام علی علیه السلام به دلیل سستی و نافرمانی بسیاری از مردم به اهداف بایسته منتهی نگردید و برخلاف همه ی تلاشهای آن حضرت، معاویه همچنان بر سریر حکومت باقی ماند و قیام حسین بن علی علیه السلام به شهادت آن حضرت و یاران گرانقدرش انجامید.

فرجام تلخ این مبارزات مسلحانه به معنای بایسته نبودن آن قیامها نبود، بلکه در بینش امامیه، این باور قطعی است که اگر این قیامها رخ نمی داد، اصولاً در جهان اسلام، هیچ مصلح دردمندی، برای اصلاح جامعه اسلامی و سوزاندن ریشه بی عدالتی قیام نمی کرد و خود را به خطر نمی انداخت.

سوگمندانه، افراط و تفریط در شناخت خط مشی ائمه علیهم السلام کم نبوده است، چه این که برخی امر به معروف و نهی از منکر را تنها در قلمرو گفتار و تعالیم دیده اند و گروهی آن را صرفا در قیام مسلحانه و نهضت علنی جست و جو کرده اند، در حالیکه این

۱- ۲۹۹. تحف العقول ۵۱۴.

هر دو در مکتب و مرام اهـل بیت علیهم السـلام بوده است و هر جـا لازم می دیـده انـد به مقتضای نیاز و امکانات و تأثیری که می بایست بیافرینند، اقدام می کرده اند.

امـام علی بن موسـی علیه السـلام در کـار فرهنگی علیه حـاکمیت ناصالـح عباسـیان تـا آن جا پیش می رود که یکی از راویان حدیث به نام حسن انباری می نویسد:

«مدت چهارده سال، پیوسـته به امام نامه می نوشـتم و برای عهده دار شدن بعضـی از مشاغل دولتی اجازه می خواستم، ولی آن گرامی، همواره مرا از همکاری با حکومت غاصب عباسیان نهی می کرد.» (۱).

ابوسعید خراسانی یکی دیگر از راویان حدیث می گوید:

«دخل رجلان علی ابی الحسن الرضا بخراسان فسألاه عن التقصـیر، فقال لاحدهما: وجب علیك التقصـیر، لانک قصدتنی و قال للاخر وجب علیك التمام، لانک قصدت السلطان ...» (۲).

دو نفر در خراسان نزد امام رضا علیه السـلام آمدند و پرسیدند: با توجه به این که ما مسافر هستیم، حکم نماز ما از نظر شکسته و یا تمام خواندن چیست؟

امام به یکی از آن دو فرمود:

تو باید نمازت را شکسـته بخوانی (نمازهای چهار رکعتی را به دو رکعت به جا آوری)، زیرا از آغاز سـفر، قصدت ملاقات من بود.

امام به شخص دیگر فرمود:

تو بایـد نمـازت را تمـام بخوانی، زیرا به نیت ملاقات سـلطان، عازم سـفر شـده ای چون سـفرت، سـفر حرام و گناه بودن اسـت نمازت، شکسته نمی شود.»

از این حدیث اسـتفاده می شود که امام علیه السـلام حتی در زمانی که تحت نظر مأمون در خراسان حضور داشته است، هر جا که زمینه ای منـاسب می یـافته و لازم می دیـده است، از افشاگری علیه مأمون دریغ نمی کرده است. این گونه سـخنان را نمی توان تنهـا کاری فرهنگی دانست، بلکه خود اقـدامی عملی است که جریانهای پنهان ضـد عباسـی را مورد تأییـد و حمایت قرار می داده و برای آنهـا کـادر سازی می نموده است، زیرا آن شـیعه ی مورد اعتمادی که امام وی را از ماهیت نظام مأمونی آگاه می ساخته و به او می فهمانده است که سکوتش از روی ناگزیری و حضورش در خراسان از روی

۱- ۳۰۰. اصول کافی، ۱۱۱: ۵.

۲– ۳۰۱. وسائل الشیعه ۱۰ ۵: ۳.

جبر است، وقتی به محیط زندگی خود باز می گشته، بر غربت و محصور بودن امام خویش اندوهناک بوده و جریانهای علوی را مورد حمایت مالی و امکانات تبلیغاتی قرار می داده است.

تصحیح بنیادهای عقیدتی، در جهت اصلاحات اجتماعی

کار سیاسی و مبارزه ی علنی و رویا رو با حکام، برای امامان یک هدف نبوده است، بلکه هدف اصلی آنان، احیای اندیشه ها و اصلاح جوامع و حاکمیت بخشیدن به دین الهی بوده است و بدیهی است که هدایت اندیشه ها و تصحیح افکار و باورها را مقدم بر هر نهضت و قیام علنی و غیر علنی می دانسته اند.

در منطق اهل بیت، هر جهادی مقدس نبوده است، بلکه ارزش جهان بدان بوده که تحت لوای رهبری حق و عدل صورت پذیرد، چنان که علی بن موسی علیه السلام در بیان جامع احکام شریعت، وقتی به شرح جهاد می پردازد، تأکید می کند:

«و الجهاد مع امام عادل.» (۱).

جهاد باید تحت لوای امام عادل صورت گیرد.

این است که یک مسلمان حق جوی مبارز، قبل از این که سلاح به دست گیرد، باید عدل را بفهمد و امام عادل را بشناسد؛ یعنی باید قبل از عمل، از فهم و اندیشه و باور صحیح برخوردار باشد. اگر به زندگی حضرت رضا علیه السلام با این دید بنگریم، به روشنی می یابیم که آن گرامی از حساسترین فرصتها، برای این روشنگری فرهنگی و فکری و عقیدتی بهره جسته است.

البته این استراتژی بر فردی چون مأمون پنهان نبوده است، بلکه خود او هم بیشترین سعیش بر آن بود تا به جای سلطه بر جانها، از طریق حرکتهای سیاسی و فرهنگی، بر فکر و اندیشه مردم حاکمیت و اقتدار پیدا کند.

او می داند مردم به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله علاقه مند هستند، پس به علی بن موسی علیه السلام اظهار محبت می کند، تا شاید از این رهگذر، مردم به او خوشبین

۱- ۳۰۲. تحف العقول ۴۹۱.

شوند و او را صالح بپندارند!

مأمون می داند که امام علیه السلام در علم و تقوا و فضایل انسانی برتر از همگان است و او را ناگزیر می کند تا ولایتعهدی را بپذیرد، و وی را در حاشیه حکومت خود جای می دهد تا در باور مردم این عقیده راه یابد که پس مأمون هم شایستگی و علم و فضیلت دارد که امام در کنار او قرار گرفته است!

این سیاست، در پی نفوذ فرهنگی و تأثیرگذاری بر باور و عقیده ی مردم است، اما نه در جهت مثبت، بلکه برای دستیابی به سلطه و سلطنت.

اگر در زندگی امامان علیهم السلام، کار فرهنگی و علمی و تدریس و تربیت شاگردان و تشکیل محافل علمی برای خواص، بیش از اقدامهای پر سر و صدای سیاسی به چشم می خورد، به خاطر این است که آنان می دانند هر حرکت مثبت یا منفی، ریشه در باور و اعتقاد و نوع نگرش انسانی دارد و برای اصلاح عمل می بایست به اصلاح اندیشه ی مردم همت گماشت.

بدین سان حرکت علی بن موسی علیه السلام در واپسین لحظات حضور در جمع مردم نیشابور، اقدامی ساده نبود.

وقتی امام علیه السلام می فرماید: کلمه ی «لا اله الا الله» حصن الهی است، به شرط این که پایبندی به لوازم آن نیز باشد و «من» از لوازم و شروط کلمه ی توحید هستم. این بیان آن چنان فشرده و ژرف و تفسیرپذیر است که اهل درایت را ماهها و سالها به تفکر و تأمل و بحث وامی دارد و جایگاه ولایت را در عالیترین شأن ممکن و متصور آن به ترسیم می کشد؛ چیزی که تحمل آن برای مأمون، ناممکن است.

امام علیه السلام از یک فرصت کوتاه بهترین بهره را می گیرد و با جمله ای بس فشرده، تا اعماق اندیشه و باور مردمی که عطشناک شنیدن یک روایت از فرزند رسول خدایند، تأثیر می گذارد و بذر وجود میلیون ها شیعه را در جغرافیای کوچک آن روز نیشابور می پاشد.

آنان که دارای درایت و درک روایت بودند، دریافتند که امام علیه السلام برای مأمون نه تنها جایگاهی قایل نیست که او را غاصب و مفسد می داند، زیرا شرط توحید را

رعایت نکرده و با احضار وی به خراسان، به او ستم کرده است.

امام، در برابر سخت ترین انتخاب

علی بن موسی علیه السلام با این پیشینه ی علمی، سیاسی و اعتقادی، اکنون در برابر سخت ترین انتخاب زندگی خود قرار گرفته است، زیرا کسی چون او با داشتن چنان تعالیم و با اتکا به تاریخ نیاکان ارجمند خویش، برای خود و خاندان و شیعیانش، پذیرش ولایتعهدی را سبک و بی ارج می داند، ولی اگر نپذیرد، چه می شود! آیا او را خواهند کشت؟ شیعیان را نابود خواهند کرد؟ علویان را از صفحه زمین برخواهند انداخت؟

همه ی این احتمالها قابل پیش بینی بود، زیرا عباسیان، قبل از مأمون چنین راههایی را پیموده بودند و پس از مأمون نیز چنان کردند.

اکنون امام باید انتخاب کند.

کسانی که با خاندان علی علیه السلام و زندگی امامان آشنا هستند، روح شهادت طلبی و عشق آنان به ملاقات پروردگار را می شناسند و می دانند که هر گونه تصمیم ائمه علیهم السلام در جهت حفظ جان خویش نبوده است و اگر گاه راه صلح و سکوت ظاهری را پیموده اند، مصالح عامه مسلمانان و اسلام و شیعه را در نظر گرفته اند.

برای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، صلح کردن با فرزند ابوسفیان و پذیرش ولایتعهدی مأمون به مراتب سخت تر از شهادت پذیری و تحمل زندانهای طولانی است، ولی امام باید به وظیفه الهی خود عمل کند و جام زهرآگین ولایتعهدی را سر کشد، با این که یقین دارد بزودی شهید خواهد شد و قبل از مأمون از دنیا خواهد رفت.

فلسفه ی پذیرش ولایتعهدی، از دیدگاه های مختلف

از آنچه در صفحات گذشته آوردیم، دانسته شد که پذیرش ولایتعهدی، از روی میل و رغبت نبود و صرفا برای حفظ مصالح مسلمانان و شیعیان و علویان صورت گرفت و امام علیه السلام از هر فرصتی برای بیان این حقیقت و نمایاندن نارضایتی خود بهره

ص: ۱۳۰

می جست و حتی از فرصت مناجاتهای خود در جهت افشای واقعیت استفاده می کرد و می فرمود:

«اللهم انک تعلم انی مکره مضطر فلا تؤاخذنی کما لم تؤاخذ عبدک و نبیک یوسف حین وقع الی ولایه مصر.» (۱).

خداوندا! تو می دانی که من (در پذیرش ولایتعهدی) به اکراه و از روی ناچار وارد شدم؛ پس مرا مورد مؤاخذه قرار مده، چنان که پیامبرت یوسف را به خاطر پذیرش سرپرستی مصر مورد مؤاخذه قرار ندادی.

افشاگری امام علیه السلام به دعاها و مناجاتها محدود نبود، بلکه با بیانهای مختلف و در فرصتهای گوناگون به روشنگری می پرداخت.

مردی از شیعیان که موضوع ولایتعهدی را مناسب مقام عالی امام نمی دید، از امام پرسید: چه چیز باعث شد ولایتعهدی را بپذیرید؟

امام فرمود:

به نظر تو مقام پیامبری برتر است یا مقام امامت؟

مرد گفت: مقام پیامبری برتر است.

امام پرسید: آیا کسی که علنا اظهار کفر و شرک می کند بدتر است یا کسی که اظهار اسلام و دیانت دارد؟

مرد گفت: کسی که اظهار کفر می کند بدتر است.

امام فرمود:

یوسف پیامبر خدا بود و از طرف عزیز مصر که صریحا شرک می ورزید، قبول حکومت کرد. پس اگر من ولایتعهدی فردی چون مأمون را بپذیرم، غیرقابل توجیه نخواهد بود، ولی بدان با این همه، من از روی ناگزیری ولایتعهدی را پذیرفته ام. (۲).

فردی به نام محمد بن عرفه می گوید: از امام پرسیدم چرا ولایتعهدی را تحمل کرده اید؟

امام فرمود:

همان علتی که سبب شد جدم امیرمؤمنان در شورای خلیفه دوم

۱- ۳۰۳. بحارالانوار ۴۹: ۱۳۰؛ مسند الامام الرضا ۴۹: ۱.

۲- ۳۰۴. عیون اخبار الرضا ۱۳۹: ۲.

وارد شود، باعث شد من ولایتعهدی را بپذیرم. (۱).

یعنی چنان که علی علیه السلام از روی ناگزیری وارد شورا شد، من نیز ناگزیر بودم.

علامه مجلسی رحمه الله ضمن نقل این حدیث، در بیان مقصود حضرت رضا علیه السلام می نویسد:

«... ای لئلا ییأس الناس من خلافتنا و یعلموا باقرار المخالف ان لنا فی هذا الامر نصیبا.»

برای آنکه مردم از خلافت ما مأیوس نشوند و دشمن نیز اقرار کند که برای ما نیز در زمامداری بهره ای است.

علامه مجلسی رحمه الله می افزاید:

«یحتمل ان یکون التشبیه فی اصل الاشتمال علی المصالح الخفیه.» (۲).

احتمال می رود که این تشبیه مشتمل بر مصالح پنهانی باشد که ما از آن بی خبریم.

سید مرتضی رحمه الله در بیان فلسفه ی پذیرش ولایتعهدی می نویسد:

«اگر به من گفته شود: چرا امام رضا علیه السلام پیشنهاد مأمون را پذیرفت؟ در حالیکه این مربوط به شؤون امامت نبوده و مسؤولیت دینی به شمار نمی آمد، خواهم گفت:

همان گونه که در مورد انگیزه حضور امیرمؤمنان در شوری به تفصیل سخن گفته ایم و متذکر شدیم که این حق حضرت بوده است و برای احقاق حق خود لازم بود تا در شوری شرکت جوید. اکنون در مورد امام رضا علیه السلام نیز همین را می گویم که چون حق او در آستانه تضییع و نابودی قرار گرفته است، پذیرفتن ولایتعهدی برای رسیدن به حق مسلم و مشروع آن حضرت بر ایشان لازم و ضروری بود.»

آنگاه سید مرتضی رحمه الله می افزاید:

«با پذیرش این نکته که امام رضا علیه السلام حجت خداست، هرگونه تصور نابجا نسبت به ساحت قدس او نارواست.» (۳).

شیخ صدوق رحمه الله در این زمینه می نویسد:

«آنچه حضرت رضا علیه السلام را واداشت تا جانشینی مأمون را بپذیرد، همان روشی بود که پیغمبران در برابر برخی از شاهان و سلاطین عصر خویش برگزیدند و همان چیزی

۱- ۳۰۵. عیون اخبار الرضا ۱۴۰: ۲؛ بحارالانوار ۱۴۰: ۴۹.

۲- ۳۰۶. بحارالانوار ۱۴۰: ۴۹.

۳- ۳۰۷. تنزیه الانبیاء ۱۷۹.

بود که امام حسن علیه السلام را واداشت تا با معاویه صلح نماید، چه این که ائمه دین در برخی موارد با زمامداران اموی و عباسی، بنابر ضرورتی خاص و از روی مصلحت و یا بناچار نرمش نشان می دادند. علاوه بر این که اگر حکومت از آن کسی باشد و عده ای سلطه گر از او بگیرند، حال اگر قسمتی را به صاحب آن برگردانند، پذیرفتن آن قسمت برای صاحب حق، جایز است.»

جا دارد که از شیخ بزرگوار، مرحوم صدوق بپرسیم که اگر اقدام حضرت با انگیزه رسیدن به حق خویش بوده است، چرا آن حضرت پیشنهاد اصل خلافت را نپذیرفت! و چرا در قبول ولایتعهدی شرایطی را مقرر فرمود؟ و به طور جدی حاضر به مداخله در امور حکومتی نشد؟

بنابراین، هر چند سخن مرحوم صدوق و سید مرتضی در جای خود صحیح است، ولی استناد عمل امام به ناگزیری و اضطرار آن حضرت، اثبات پذیرتر است.

اجلاس ولایتعهدی

آنچه تحت عنوان ولایتعهدی طرح ریزی شده بود لازم می نمود تا در اجلاسی ویژه به طور رسمی مطرح شود و ضمن آگاه شدن عموم طبقات از این اقدام سیاسی، مراسم بیعت انجام گیرد. فضل بن سهل که مردی سیاستمدار و با نفوذ در دستگاه مأمون بود، از سوی خلیفه مأموریت یافت تا جشن خاصی را بدین منظور تدارک بیند.

روزی خاص (۱) برای این مهم اعلام گردید و از رجال سیاسی، شخصیتهای علمی، فرماندهان نظامی، شاعران و ... دعوت شد تا در آن محفل حضور یابند.

۱- ۳۰۸. این که مراسم ولایتعهدی در دهه نخست ماه رمضان سال ۲۰۱ ه.ق بوده است، مورد اتفاق است؛ هر چند در تعیین روز آن اختلاف است که آیا روز اول ماه بوده است (نظر مرحوم مجلسی در بحار ۴۳: ۱۰۲)، یا روز دوم رمضان (نظر اهل سنت در تاریخ طبری ۱۳۹: ۷؛ الکامل ۳۲۶: ۶ و ...)، یا روز پنجم رمضان (نظر صدوق و طبرسی در عیون اخبار الرضا ۲۴۵: ۲) و یا روز هفتم رمضان (نظر مفید و سید بن طاووس در عیون اخبار الرضا ۱۵۷: ۲) و سرانجام عده ای روز نهم یا دهم را روز ولایتعهدی دانسته اند (پرتوی از زندگی هشتمین امام ۲۳۹). احتمال می رود، این اختلاف از آن جهت باشد که انجام مقدمات اجلاس تا پایان آن چند روز به طول انجامیده است.

در ارشاد مفید آمده است:

«در مجمع بزرگ و با شکوهی که تمام اشراف و فرماندهان و مردان برجسته حکومتی در آن شرکت داشتند، فضل بن سهل به نیابت از خلیفه، امام علیه السلام را به عنوان ولیعهد پس از مأمون معرفی کرد. و در همایش دیگری که شخص خلیفه نیز در آن حضور داشت، مأمون و فرزندش عباس ضمن اقرار به ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام با علی بن موسی الرضا علیه السلام بیعت کردند.» (۱).

ابوالفرج اصفهانی درباره اجلاس یاد شده می نویسد:

«فضل در مرحله ی نخست برای خواص و شخصیتها، جلسه ای ویژه تشکیل داد و مراسم رسمی بیعت را به هفته ای دیگر موکول ساخت.» (۲).

روز موعود فرا رسید. مجلسی با شکوه ترتیب یافت که در آن، جایگاه ویژه ای برای مأمون و حضرت رضا علیه السلام تعیین شده بود. دعوت شدگان با لباسهای سبز رنگ و پرچمهای در دست با نظم و ترتیبی خاص به تالار تشریفات وارد شدند. (۳).

ریاست این اجلاس بر عهده یکی از وزیران مأمون به نام «ثابت بن یحیی بن یسار رازی» معروف به «ابوعباد» بود. او که مردی خشن و جسور بود، پس از ادای احترام به خلیفه و بیان اوصافی چند از امام علیه السلام انگیزه همایش را تشریح کرد و از مردم خواست تا با رعایت مراتب با امام علیه السلام به عنوان ولایتعهدی بیعت نمایند. (۴).

در مراسم بیعت ترتیبی داده شده بود تا حاضران علاوه بر بیعت با مقام ولایتعهدی، با شخص خلیفه، به عنوان خلافت و با وزیر به عنوان وزارت نیز بیعت کنند!

ریان بن شبیب نقل کرده است:

«در اجتماع آن روز، قصد خلیفه آن بود تا مردم با شخص وی به عنوان امیرالمؤمنین و با حضرت رضا علیه السلام به عنوان جانشین پس از او و با فضل بن سهل به عنوان وزیر بیعت کنند ... برای این منظور سه کرسی ترتیب داده بودند. مردم نیز موظف بودند تا

۱- ۳۰۹. ارشاد مفید ۲۵۲: ۲.

۲- ۳۱۰. مقاتل الطالبین ۵۲۵ - ۵۲۴.

۳- ۳۱۱. همان ۵۲۴.

۴- ۳۱۲. تاریخ یعقوبی ۴۵۴: ۲.

ضمن بیعت با هر یک، مسؤولیت هر یک را مورد تأیید قرار دهند.» (۱).

به هر حال، بیعت براساس سنت پیامبر صلی الله علیه و آله صورت گرفت و همگان با حضرتش بیعت کردند. آنگاه خطبا و شعرا در وصف خلیفه و در تجلیل از امام علیه السلام و به شکرانه پذیرش ولایتعهدی، سخنان و اشعار خود را ایراد کرده و بدین ترتیب می رفت تا مجلس بیعت پایان یابد. ناگاه امام اشارتی فرمود که توجه همه را به سوی خود جلب کرد. امام عزم سخن داشت.

سخنان امام در اجلاس

«بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله الفعال لما یشاء لا معقب لحکمه و لا راد لقضائه، یعلم خائنه الاعین و ما تخی الصدور و صلی الله علی محمد فی الاولین و الاخرین و علی آله الطیبین الطاهرین ...»

حضرت در این خطابه کوتاه، پس از حمد و ستایش پروردگار و اهدای تحیت به پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان پاک او ضمن معرفی خویش فرمودند:

«مأمون موضوع مهم زمامداری مسلمانان را (بعد از خودش) به من انتقال داد. پس هر کس پیمانی را که خداوند خواسته است محکم باشد، بگسلد و رشته ای را که خدا دوست داشته استوار بماند پاره کند و حرام خدا را حلال سازد و احترام آن را رعایت نکند و یا به لحاظ مخالفت با ولایتعهدی، امام را مورد سرزنش قرار دهد و با این عمل خود اسلام را هتک کند، من صبر و شکیبایی اختیار می کنم و البته روش گذشتگان ما در برابر افراد نادان و فرومایه به همین گونه بوده است.آنان در برابر حوادث و اوضاع ناگوار صبر کردند و من نمی دانم سرانجام با من و شما چگونه رفتار می شود. حکم و فرمان مخصوص اوست، به حق حکم می کند و او بهترین جدا کننده حق از باطل است.» (۲).

در برخی از روایات دیگر چنین یاد شده است که در پایان جلسه، مأمون از امام خواست تا سخنانی ایراد کند و امام پذیرفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«ان لنا علیکم حقا برسول الله صلی الله علیه و آله ولکن علینا حق به ...»

۱- ۳۱۳. عیون اخبار الرضا ۲۳۹: ۲.

۲- ۳۱۴. همان ۱۴۶.

با توجه به انتساب ما به پیامبر صلی الله علیه و آله حقی بر شما داریم و شما نیز بر ما حقی دارید. پس هر گاه شما حق ما را رعایت کردید ما نیز حقوق شما را ادا خواهیم نمود. (۱).

شاید همگان منتظر بودند امام در سخنان خود، نامی از مأمون به عنوان خلیفه و زمامدار مسلمانان به میان آورد و از نعمت غیر مترقبه تفویض ولایتعهدی یاد کند، ولی آن حضرت کوچکترین اشاره ای به این دو موضوع نداشت و جایگاه الهی خود را به حاضران تذکر داد.

۱- ۳۱۵. ارشاد مفید ۲۵۳: ۲.

عهدنامه ی ولایتعهدی

اشاره

از آن جا که عهدنامه ولایتعهدی از جمله اسناد تاریخی و گویای یکی از مهمترین وقایع و حوادث تاریخ اسلام است، در منابع گوناگون یاد شده است. «اربلی» در کتاب کشف الغمه نسخه ی کامل آن را آورده است. (۱) و چنین می نماید که اغلب مدارک به همین منبع استناد جسته اند.

از ویژگی های این نسخه این است که نامبرده در کتاب خود متن را از نسخه اصلی که دستخط شخص مأمون بوده، استنساخ کرده است.

پس از اربلی نیز فضل بن یحیی بن علی بن مظفر طیبی که از جمله کاتبان و مصححان کتاب کشف الغمه است، نسخه کتاب را با نسخه اصلی آن تطبیق داده و بر آن صحه گذارده و اگر کلماتی از متن فرو افتاده، بر نسخه کشف الغمه افزوده است. (۲).

از مدارک گوناگون به دست می آید که متن عهدنامه تا اوایل قرن نهم موجود بوده و در خزانه آستان قدس رضوی نگهداری می شده است. ادیب مشهور سعد الدین تفتازانی (م ۷۹۲ ه.ق) که یک قرن پس از اربلی وفات یافته و زمان فتنه تیمور را نیز

۱- ۳۱۶. کشف الغمه ۱۷۲: ۳.

۲- ۳۱۷. او این تصحیح را در روز سه شنبه هلال محرم ۶۹۹ ه.ق در واسط انجام داد. (بحارالانوار ۱۵۴: ۴۹).

درک کرده است بر این مطلب اشاره دارد. (۱).

متن عهـدنامه به گواهی و امضای افرادی چون: یحیی بن اکثم، عبدالله بن طاهر، حماد بن نعمان، فضل بن سـهل و برخی دیگر از رجال سیاسی و مشهور آن دوران رسیده است علی بن عیسی اربلی می گوید:

در سال ۶۷۰ ه.ق یکی از خادمان آسـتان قدس رضوی علیه السلام از مشهد به واسط آمد و عهدنامه ای را که دستخط شخص مأمون بود همراه داشت. در میان سـطور و پشت عهدنامه نیز آثاری از دسـتخط مبارک حضرت رضا علیه السلام دیده می شد. مواضع قلم حضـرت را بوسه زدم و در بوسـتان سـخنان حضرتش به سیر پرداختم. دست یافتن به این نامه را از نعمتهای الهی به شمار آورده و آن را حرف به حرف نقل کردم. (۲).

بسم الله الرحمن الرحیم

این نوشته به وسیله عبدالله بن هارون، امیرمؤمنان، برای علی بن موسی - ولی عهدش - به رشته تحریر در آمده است.

خداونـد اسـلام را به عنوان دین برگزیـد و برای تبلیغ آن، پیـامبرانی را مبعوث کرد تـا خلق را به سوی وی راهنمایی و هـدایت کنند. نخستین رسولان به آمدن پیامبران دیگر بشارت داده اند و پیامبرانی که در اعصار بعد مبعوث شدند، رسولان قبل از خود را مورد تأیید قرار دادند. تا این که پیامبر خاتم، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله مبعوث گشت، در شرایطی که از دیرباز

۱- ۳۱۸. مطلع الشمس ۷۴۴: ۲.

۲- ۳۱۹. متن مشهور از نسخه علی بن عیسی اربلی این گونه است: قال الفقیر الی الله تعالی عبدالله علی بن عیسی اثابه الله: و فی سنه سـبعین و ست مائه وصل من مشـهد الشـریف احد قوامه و معه العهد الذی کتبه المأمون بخط یده و بین سـطوره و فی ظهره بخط الامام ما هو مسـطور فقبلت مواقع اقلامه و سـرحت طرفی ریاض کلامه و عـددت الوقوف علیه من منن الله و انعامه و نقلته حرفا فحرفا و هو بخط المأمون.

پیامبری برای مردم نیامـده بود و دانش رو به تباهی داشت ... خداونـد با بعثت پیامبر اکرم، خط رسالت را پایان بخشـید و او را گواه بر انبیای پیشین قرار داد.

قرآن را که از هیـچ سو باطل بـدان راه نـدارد، بر پیامبر فرو فرسـتاد؛ کتابی که در آن حلال و حرام، وعـده و وعید و امر و نهی وجود دارد تا حجت کامل الهی بر خلق باشد. و در پرتو آن، مردمان با آگاهی راه هلاک یا حیات راستین در پیش گیرند.

رسـول اکرم صـلی الله علیـه و آلـه، رسـالت الهی خـویش را ایفـا کرد و مردم را بـه راه خداونـد فراخوانـد تـا این که به جـانب پروردگار فراخوانده شد و به جایگاه ارزشمندی که خداوند برایش تدارک دیده بود، منتقل گردید.

هنگامی که نبوت پایان یافت و وحی و رسالت به محمـد صـلی الله علیه و آله ختم گردیـد، خداونـد پایداری دین و سامان امر مسـلمانان را به خلافـت وا نهاد و پیروی از خلفا را لازم ساخت تا در پرتو آن، جامعه اسـلامی عزت یابـد و به حقوق الهی قیام کند و واجبات و حدود شریعت و سنتها به اجرا درآید و دشمنان دین و امت با جهاد، عقب رانده شوند.

اکنون بر خلفا و جانشینان رسول است که در ایفای مسؤولیت و نگاهبانی از دین الهی و بندگان خدا، مطیع فرامین الهی باشند.

از سوی دیگر، بر مسـلمانان است که از خلفا اطاعت کننـد و آنان را در به پا داشـتن حق الهی و عـدل و امنیت راهها و جانها و ایجاد الفت میان مردم، یاری دهنـد؛ چه این که اگر از فرمانروایان اطاعت نکننـد، رشـته ی وحـدت مسـلمانان درهم ریزد، و به اختلاف گرایند و دین مغلوب گردد و دشمنان غالب آیند! و این مایه زیان دنیوی و اخروی آنان است.

پس حق این است که حاکمان که امانتـداران خـدا بر خلقنـد، در جهت رضای الهی و طاعت او تلاش و ایثار کرده، به عـدالت حکم کنند، زیرا خداوند به داوود فرموده است:

«ای داوود! ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم، پس میان مردمان به حق حکم کن و از هوای خویش پیروی مکن، زیرا پیروی از هوی باعث انحراف از مسیر خداست. آنان که از راه خدا گمراه شوند، کیفری دردناك و سخت خواهند داشت؛ چه این که روز حساب را از یاد برده اند.» (۱).

خداوند در آیه ای دیگر نیز فرموده است:

«سوگند به پروردگارت! همه ی انسانها از آنچه انجام داده اند، مورد بازخواست و پرسش قرار خواهند گرفت.» (۲).

از عمر بن خطاب برای ما چنین نقل شده است که وی می گفت: اگر گوساله ای در کنار فرات بمیرد و ضایع شود، مورد بازخواست الهی خواهم بود.

به خدا سوگند! اگر آدمی در مسائل شخصی خود و در آنچه تنها به او و خداوند باز می گردد بازخواست می شود و در برابر پاداش یا جزای عظیم قرار می گیرد! پس چگونه خواهد بود وضع کسی که مسؤولیت امت را بر عهده دارد و باید حقوق یک جامعه را رعایت کند؟

هان! تنها به خدا باید تکیه داشت و پناه از او خواست ...

بیناترین مردم درباره ی خویش و خیرخواه ترین مردم در امر دین و بندگان خدا کسی است که به کتاب الهی و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله همواره عمل کند و درباره ی خدایی که خلافت را به او وا نهاده و امامت مسلمانان را به او تفویض کرده، بیندیشد، الفت مردم را فراهم آورد و حافظ خون و امنیت آنان باشد ...

خداوند، باقیماندن بر پیمان و بیعت با خلیفه را از تمامیت امر اسلام قرار داده و مایه کمال و عزت دین و صلاح مسلمانان شمرده است.

خداوند به خلفای خویش الهام کرده است که برای بعد از خود،

۱- ۳۲۰. سوره ی ص: ۲۵.

۲- ۳۲۱. سوره ی حجر: ۹۲ - ۹۱.

افرادی را برگزینند که نعمتها گرامی داشته شود و سلامت جامعه تضمین گردد.

در پرتو این گزینش صحیح، مکر و حیله تفرقه افکنان و دشمنان، نافرجام می ماند.

آری! امیرالمؤمنین - مأمون - از آن زمان که بار خلافت بر دوش او نهاده شده همواره تلخی و سنگینی آن را آزموده و خدا را در نظر گرفته است و زحمتها را بر خود همواره کرده، بی خوابیها کشیده و همیشه به عزت دین و نابودی مشرکان و صلاح مردم و گسترش عدل و بر پا داشتن قرآن و سنت اندیشیده است.

این مسؤولیت پذیری سبب شده تا شانه از زیر بار مسؤولیتها خالی نکند، چه این که می داند باید در برابر خدا پاسخگو باشد و دوست دارد به هنگام ملاقات پروردگار، خیرخواه دین و بندگان خدا شناخته شود و ولیعهدی برگزیده باشد که شایسته ترین مردم در تقوا و دین و علم و سرآمد مردم در اجرای احکام الهی باشد.

آری - مأمون - در این مسأله مهم با خدا مناجاتها داشته و از او طلب خیر کرده و شب و روز از پروردگار خواسته است تا آنچه مورد رضای اوست به وی الهام شود.

خلیفه در پی این راز و نیازها به تحقیقش در میان عباسیان و علویان پرداخت و به این جستجو ادامه داد تا همگان را شناخت و تمامی دودمان را آزمود و از آن میان تنها «علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب» را شایسته ترین یافت و او را برای تصدی این مسؤولیت برگزید. چه این که فضل و شرافت، علم، ورع، زهد، دوری از دنیا و مردم داری او را مشاهده کرد و همگان را بر عظمت و بزرگی او متفق یافت. این جا بود که پیمان ولایتعهدی و خلافت بعد از خود را برای او منعقد ساخت، در حالی که به خیرخواهی خداوند تکیه

داشت، زیرا خدا می داند که خلیفه از روی ایثار و خدمت به دین و ملاحظه اسلام و مسلمانان و به آرزوی سلامت و پایداری حق و نجات در قیامت، این گام را برداشته است.

این گونه بود که امیرالمؤمنین - یعنی من که مأمون هستم - فرزندان، خاندان، نزدیکان، سرداران لشکر و کارگزارانش را فراخواند و آنان شتابان و خرسند بیعت کردند و می دانستند که این اقدام امیرالمؤمنین - مأمون - اقدامی است ایثارگرانه، چه این که طاعت خدا را بر علاقه خود به فرزندان، نزدیکان و خویشانش ترجیح داده است و او را «رضا» نامید، چه این که مورد پسند امیرمؤمنان بود.

هان! ای خاندان امیرالمؤمنین - مأمون - و ای همه ی فرماندهان، سپاهیان و مسلمانان که در مدینه هستید، با امیرالمؤمنین - مأمون - و با علی بن موسی بیعت کنید. دستهاتان را برای این بیعت پیش دارید و با آغوش گشاده از آن استقبال کنید و بدانید که امیرالمؤمنین در این امر، طاعت خدا را برگزیده و به مصلحت شما گام برداشته است.

خدا را شاکر باشید که این اندیشه و فکر را به امیرالمؤمنین الهام کرده است ... به سوی فرمانبری از خدا و امیرالمؤمنین شتاب کنید، که اگر چنین کنید، امنیت خواهید یافت و از برکات آن بهره مند خواهید شد.

این عهدنامه را - مأمون - به دست خود در تاریخ دوشنبه هفتم ماه رمضان سال ۲۰۱ ه.ق به رشته تحریر درآورد.

نوشته ی منسوب به امام

آنچه تاکنون آوردیم، دستخط مأمون و یا املای وی در زمینه ولایتعهدی بود. در منابع تاریخی یاد شده است که مأمون از امام رضا علیه السلام خواست تا حضرت نیز در تأیید عهدنامه و پذیرش ولایتعهدی چند سطری بنویسد و امام پذیرفت و در

پشت صفحه چنین مرقوم داشت: (۱).

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس خـدای را که آنچه بخواهد، انجام دهد و کسـی را یارای چون و چرا در کار او نیست. نگاه خیانت را – هر چند گذرا و سریع باشد – می داند و بر اسرار نهفته ی سینه ها آگاه است.

درود بر پیامبر خـدا – محمد صـلی الله علیه و آله – خاتم انبیا و بر خاندان پاکش باد. آنچه در ذیل می آید، سـخنان من – علی بن موسی – است.

فرمـانروای مؤمنان – که خداونـد به صـداقت و پایـداری بر حق یاریش دهـد و برای حرکت در راه رشـد و رسـتگاری موفقش بدارد – حق ما را که

---

۱ – ۳۲۲. بسم الله الرحمن الرحیم الحمـدلله الفعـال لمـا یشـاء لاـ معقب لحکمه و لاـ راد لقضـائه یعلم خـائنه الاـعین و مـا تخفی الصدور و صلاته علی نبیه محمد خاتم النبیین و آله الطیبین الطاهرین. اقول و انا علی بن موسی الرضا بن جعفر: ان أمیرالمؤمنین عضـده الله بالسـداد و وفقه للرشاد، عرف من حقنا ما جهله غیره فوصل ارحاما قطعت و امن نفوسا فزعت بل احیاها و قد تلفت و اغناها اذا افتقرت مبتغیا رضـی رب العالمین، لا یرید جزاء من غیره و سـیجزی الله الشاکرین و لا یضیع اجر المحسنین. و انه جعل الی عهـده و الاـمره الکبری ان بقیت بعـده فمن حـل عقـده امر الله بشـدها و فصم عروه احب الله ایثاقهـا فقـد اباح حریمه و احل محرمه اذا کان بـذلک زاریا علی الامام منتهکا حرمه الاسـلام. بـذلک جری السالف فصبر منه علی الفلتات و لم یعترض بعـدها علی العزمـات خوفـا من شـتات الـدین و اضـطراب حبـل المسـلمین و لقرب امر الجاهلیه و رصـد فرصه تنتهز و بایقه تبتـدر و قد جعلت لله علی نفسـی ان استرعانی امرالمسـلمین و قلـدنی خلافته العمل فیهم عامه و فی بنی العباس خاصه بطاعته و طاعه رسول الله صـلی الله علیه و آله و ان لاـ اسـفک دمـا حرامـا و لا ابیـح فرجا و لا مالا الا ما سـفکته حـدود الله و اباحته فرائضه و ان اتخیر الکفاه جهـدی و طاقتی و جعلت بـذلک علی نفسـی عهـدا مؤکدا یسألنی الله عنه فانه عزوجل یقول: «اوفوا بالعهد ان العهد کان مسـئولا» (سوره اسراء ۳۴). و ان احـدثت أو غیرت او بـدلت کنت للغیر مسـتحقا و للنکـال متعرضا و اعوذ بالله من سـخطه و الیه ارغب فی التوفیق لطـاعته و الحول بینی و بین معصـیته فی عـافیته لی و للمسـلمین و الجامعه و الجفر یـدلان علی ضـد ذلک و ما ادری مـا یفعـل بی ولاـبکم. «ان الحکم الا لله یقص الحق و هو خیر الفاصـلین» لکنی امتثلت امر امیرالمؤمنین و اثرت رضاه و الله یعصمنی و ایاه و اشهدت الله علی نفسی بذلک و کفی بالله شهیدا. (سوره انعام آیه ۵۷).

دیگران نشناختند، به رسمیت شناخت، رشته های خویشاوندی را (که میان علویان و عباسیان) گسسته شده بود، به هم پیوست و جانهای بیمناک (از ستم خلفای پیشین) را آسودگی بخشید، بلکه بدانها حیات بخشید و نیازمندان را بی نیاز ساخت و در این کارها جوینده ی رضای پروردگار جهانیان بوده و جز از او پاداش نمی خواست. بزودی خداوند جزای شاکران را خواهد داد و اجر نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد.

فرمانروای مؤمنان - مأمون - ولایتعهدی خویش و فرمانروایی بزرگ را برای من قرار داده است - البته اگر پس از او زنده باشم.

از این پس، هر کس گره ای را که خداوند به محکم بستن آن فرمان داده، بگشاید و رشته ای را که خداوند استحکام آن را می پسندد، بگسلد، حریم الهی را حرمت ننهاده و حرام خدا را حلال شمرده است؛ اگر با این کار بخواهد بر امام عیب گیرد و حریم اسلام پاره کند.

پیشینیان نیز همین شیوه را پیشه ساخته، بر لغزشها صبر کردند و بر ناگواریها خرده نگرفتند تا دین به پراکندگی نینجامد و رشته وحدت مسلمانان، گسسته نشود، چه این که دوران جاهلیت نزدیک بود و فرصت طلبان، در صدد یافتن فرصت، برای آشوبگری بودند.

من، خدا را بر خویش گواه گرفته ام که اگر زمامداری مسلمانان و خلافت را بر عهده ی من نهاد، با همه ی مردم به طور کلی و با بنی عباس بویژه، براساس فرمان خدا و رسول رفتار کنم. خونی بی گناه نریزم، ناموس و مال کسی را مباح نشمارم، جز به اجازت قانون الهی.

خدا را گواه گرفته ام که نهایت توانم را در انتخاب افراد لایق به کار گیرم. این، پیمانی است که با خدا بسته ام؛ پیمانی مؤکد که مورد سؤال الهی خواهد بود، چنان که خدا فرموده است:

«به عهد وفا کنید، زیرا عهد مورد سؤال واقع می شود.»

اگر روش دیگری در پیش گیرم یا - برخلاف عهد خویش - تغییری

پدید آورم، سزاوار سرزنش و کیفر خواهم بود.

به خدا پناه می برم و از خشم الهی، و مشتاقانه به سوی او نظر دارم تا در مسیر اطاعت خود، یاریم دهد و راه معصیت بر من ببندد و عافیت را به من و همه ی مسلمانان ارزانی دارد.

اما «جامعه» و «جفر» بر خلاف این دلالت دارند و نمی دانم که سرانجام من و شما چیست!

«حکم تنها از آن خداست، حق را داستان می کند و حق و باطل را به بهترین گونه متمایز می سازد» با این وصف - که می دانم فرصت زمامداری و خلافت نخواهم یافت - دستور فرمانروای مؤمنان - مأمون - را امتثال کرده و خشنودی او را برگزیدم، خداوند من و او را نگهدارد.

خدای را بر این مطلب گواه می گیرم، چه این که گواهی او کافی است.

تحلیلی بر عهدنامه ی ولایتعهدی

ثبت تفصیلی عهدنامه ی ولایتعهدی، در این مجموعه از آن رو اهمیت دارد که برخی از حقایق تاریخی را آنچنان که از مضمون آن قابل نتیجه گیری است، از مضامین دیگر با این صراحت نمی توان استفاده کرد.

در آن بخش از عهدنامه که اظهارات شخص مأمون و دست نوشته یا املای وی است، نکات ظریفی نهفته است که فهرست گونه بدانها اشاره می کنیم.

۱ - تأکید مأمون بر «امیرالمؤمنین» بودن خود و تلاش برای تثبیت این عنوان در ذهن همه ی مخاطبان.

۲ - دریافت بیعت از مردم برای فرمانروایی خویش، به بهانه ی دریافت بیعت برای ولایتعهدی علی بن موسی علیه السلام، زیرا می نویسد مردم باید نخست با امیرالمؤمنین - مأمون - بیعت کنند و سپس با امام رضا علیه السلام! این امر هر چند طبیعی می نماید، زیرا تا خلافتی نباشد، ولایتعهدی معنا ندارد، ولی مأمون اگر می خواست از توده ی مردم فقط برای خود بیعت بگیرد، ممکن بود حتی با اعمال زور و خشونت و

تهدید و تطمیع، باز هم موفقیت کامل را به دست نیاورد، ولی با مطرح ساختن ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام و موضوع بیعت، به این مهم دست یافت.

۳ - او خلافت را در ادامه ی رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله مایه کمال دین معرفی می کند و به خلافت خویش رنگ الهی و معنوی می بخشد و این سخن او دقیقا نقطه مقابل نظر اهل بیت علیهم السلام است که آنان امامت را مایه ی کمال دین و استمرار رسالت می دانسته اند و نه خلافت هر انسان قدرت طلب و فاسدی را که به عنوان خلیفه بر مسلمانان سلطه یابد. مأمون در این بیان هم تحریفی را صورت داده است و خلافت و سلطنت را جایگزین امامت و رهبری الهی قرار داده است و هم به فرمانروایی خود، تقدس بخشیده است!

۴ - در عهدنامه، خلیفه، انسانی مؤمن و مطیع پروردگار و دلسوزتر از همگان برای اسلام و مسلمانان معرفی شده است که خلافت به عنوان موهبتی الهی بر عهده ی اوست.

۵ - طرح اطاعت خلیفه از خدا مقدمه ای است، برای اطاعت مردم از خلیفه و گردن نهادن به فرمانهای او.

۶ - مأمون سعی دارد تا تمام حرکات و تصمیم گیری های خود را مبتنی بر شریعت و مصالح مسلمانان و مسؤولیت دینی و الهی بشناساند و از این رو به آیات قرآن استناد می کند.

۷ - استناد مأمون به سخن عمر بن خطاب، از یک سو دلبستگی پنهان او به خلفای پیشین و از سوی دیگر سعی وی در کاستن تعارضهای مذهبی و همراه ساختن مجموعه ی اهل سنت، با حکومت خویش را می نمایاند.

۸ - مأمون حتی ولایتعهدی و انتخاب ولیعهد را کاری الهی و مایه کمال و عزت دین می شمارد، با این که خلفای صدر اسلام - به جز علی بن ابی طالب علیه السلام - حقانیت خلافتشان را از این ناحیه می دانستند که پیامبر برای پس از خود فرد خاصی را انتخاب نکرده و فکری برای آینده ی خلافت ننموده! و بدین گونه راه خلافت برای ایشان هموار شده بود!

۹ – مأمون، بر دوش کشیدن بار خلافت را مایه رنج و محنت خود می داند و چنین می نمایاند که اگر نبود مسؤولیت در برابر خدا، این بار را بر دوش نمی کشید!

۱۰ – او امام رضا علیه السلام را به عنوان شایسته ترین، عالمترین، زاهدترین، باتقواترین و ... شخص برای ولایتعهدی بر می گزیند و به این صفات تصریح دارد تا غیرمستقیم خود را نیز دارای این صفات معرفی کند.

۱۱ – مأمون در تفویض ولایتعهدی به امام علیه السلام واژه ی «ایثار» را به کار برده و آن را تکرار نیز کرده است. در کاربرد این واژه نوعی امتنان و منت گذاری بر امام و علویان مشهود است و چنان که بعدا در تحلیل نوشته ی امام علیه السلام شاهد خواهیم بود، این حرکت مأمون انحراف عمیق عقیدتی و متضاد با بینش امامیه است که حکومت را در اساس، حق امام می داند و دیگران را غاصب می شناسد.

علاوه بر اینها، نکته های دیگری نیز در عهدنامه ی مأمون قابل تأمل و دارای پیام منفی است که نیاز به دقت فزونتر دارد، از جمله تکیه ی وی بر الهام و تکرار آن در موارد مختلف نامه، که خود می تواند واژه ای و هم آلود باشد؛ از جهتی بشری و عادی تلقی شود و از جهتی فوق بشری و دریافتی خاص تفسیر گردد!

حاشیه نویسی امام بر عهدنامه

چنان که یاد شد، مأمون از امام علیه السلام خواست تا در تأیید محتوای عهدنامه، چند سطری بنگارد و امام – آن گونه که در نقلهای تاریخی و روایی ثبت شده – مطالبی را مرقوم داشت که در کمال تقیه و ناگزیری از وفاق با پیشنهاد تحمیلی مأمون، مجالهای فراوانی برای تأمل و دقت و دریافت شرایط و نظر امام دارد.

شاید ظاهر نوشته ی امام، عامیان را به پذیرش ولایتعهدی و قبول جایگاه مأمون متقاعد سازد، ولی اهل دقت و درایت با تأمل در تعابیر و حتی دعاها و توصیفهای امام، نظرگاههای واقعی امام و منظور و هدف وی را به روشنی در می یابند.

برخی از آن نکته ها عبارتند از:

۱ – خطبه ی آغازین نوشته ی امام و تعبیرهای به کار رفته در آن، حکایت از نوعی تهدید و

نگرانی و بی اعتمادی دارد.

در این خطبه ی کوتاه سه تعبیر به هم گره خورده و یک پیام را تشکیل داده است:

الف - خداوند هر چه را بخواهد، انجام می دهد.

ب - کسی نمی تواند قضا و حکم الهی را با چون و چرا و دسیسه و تزویر و ... تغییر دهد.

ج - خداوند نگاه ها و نظرهای خائنانه را هر چند سریع و گذرا و پنهان از چشم و درک آدمیان باشد می داند، چنان که اسرار نهفته را می شناسد.

آن گونه که از ادامه ی نوشته می توان دریافت، امام اصرار مأمون را خالصانه و از سر اسلام خواهی و عدل نمی داند، بلکه معتقد است در پس این اصرار، سری خائنانه نهفته است که خدا می داند و امام آن را استشمام می کند. ممکن است مأمون با نظری خائنانه به میدان آمده باشد، ولی از مشیت الهی غافل است و توجه ندارد که خاموش ساختن نور الهی با ترفندی سیاسی میسر نیست.

۲ - امام در پاسخ مأمون که رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را به خلافت سلاطین پیوند زده و جایگاهی برای عترت طاهره نشناخته است، پس از درود بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله، خاندان وی را مطرح ساخته و از ایشان با دو وصف «طیبین» و «طاهرین» یاد کرده است که این وصفها در تأملات کلامی و اعتقادی، نقش ویژه ای را داراست. به هر حال، امام موضوع خلافت را به هیچ نمی گیرد و مقدمه چینی طولانی مأمون را، با سکوت بلکه با یاد کرد «اهل بیت» به جای خلفا، مورد انکار قرار می دهد.

۳ - امام هر چند تعبیر «امیرالمؤمنین» را درباره ی مأمون به کار برده است، ولی باید توجه کرد که این تعبیر، در آن عصر، تعبیری رایج بوده است و اگر معنای لغوی آن در نظر گرفته شود، بیان یک واقعیت است و نه بیان یک ارزش، زیرا مأمون به هر حال، چه بحق و چه بناحق، بر جامعه ی اسلامی فرمان می راند.

عنوان «امیرالمؤمنین» هرگاه نظر به جنبه ی ارزشی داشته باشد، در نگاه شیعه، تنها زیبنده ی علی بن ابی طالب علیه السلام است که امامت و حکومتی بحق و الهی را بر عهده

داشت، اما امام علیه السلام در این نوشته، صرفا از آن رو، به کار برده است که در فرهنگ عمومی آن عصر به کار می رفته است؛ چنان که امروز در فرهنگ بین المللی، به رئیس جمهور یک کشور، رئیس جمهور می گویند، هر چند با کودتای نظامی و با دیکتاتوری و به رغم مخالفت با مردم روی کار آمده باشد.

۴ - امام علیه السلام دو جمله درباره ی مأمون دارد که در ظاهر دعاست، ولی از بی اعتمادی امام به صداقت و ارزش خواهی مأمون حکایت دارد.

در تعبیر «عضده الله بالسداد» واژه ی «سداد» یا به معنای صداقت و درستی است و یا به معنای پایداری و پایبندی است. به هر یک از این دو معنا که باشد، تعریضی به مأمون دارد؛ چنان که تعبیر «وفقه للرشاد» نگرانی امام را از صلاح جویی مأمون می فهماند.

بلی، ممکن است این تعابیر به گونه ی دیگری هم تفسیر شود، ولی وقتی سراسر نوشته امام و مجموعه زندگی سیاسی آن حضرت و بینش ائمه درباره ی خلافت خلفا و رفتار عباسیان و به ویژه هارون با موسی بن جعفر علیه السلام مورد توجه قرار گیرد، به طور یقین می توان نتیجه گرفت که نه تنها علی بن موسی علیه السلام بلکه یک فرد عادی نمی توانست به حکومت مأمون امیدوار باشد و برای او دعای خالصانه کند.

۵ - امام در جمله کوتاه «عرف من حقنا ما جهله غیره» سخن از حق اهل بیت دارد؛ حقی که هیچ یک از خلفا آن را به جا نیاورده است، حقی که مأمون در سراسر نوشته ی طولانیش یادی از آن نکرده است و با طرح خلافت، سعی در پوشاندن آن دارد. حقی که اگر اثبات شود، خلافت مأمون و همه ی عباسیان و علویان، غاصبانه و ظالمانه خواهد بود.

مأمون سعی دارد، واگذاری ولایتعهدی را ایثاری از جانب خود بنمایاند و امام با این بیان، اعلام می دارد که حکومت، حق دیرینه ی ما بوده است که تو اکنون می خواهی آن را - ظاهرا - بشناسی!

۶ - شکوه و دادخواهی امام از ظلمی که به اهل بیت پیامبر در دوره ی خلافت خلفا

شده است؛ خلفایی که به نام رسول الله بر کرسی فرمانروایی تکیه زدند و به فرزندان رسول خدا، سخت ترین شرایط زندگی را تحمیل کردند.

۷ - امام علیه السلام پیمان شکنان ولایتعهدی را حرمت شکنان حریم الهی معرفی می کند، در حالی که می داند نخستین کسی که این عهد را بشکند، شخص مأمون است.

۸ - تصریح امام به عمر کوتاه خود و یقین به فرصت نیافتن برای استفاده از ولایتعهدی، می فهمانـد که آن حضرت با انگیزه شخصی ولایتعهدی را نپذیرفته و تنها عامل پذیرش، اصرار مأمون بوده است.

در این پیشگویی، جلوه هایی از علم برتر امام نیز پیداست و با این حال، حکایت از رخدادی دارد که در آن، مورد ستم واقع می شود و خداوند باید در آن واقعه، داوری کند و حق و باطل را جدا سازد.

۹ - امام می داند که پذیرش ولایتعهدی و تسلیم در برابر اصرار مأمون، برای برخی از شیعیان و آشنایان با مکتب اهل بیت سؤال انگیز خواهد بود، از این رو با جمله ی «بذلک جری السالف» به ایشان یادآوری کرده است که پذیرش ولایتعهدی، بازگشت از اصول اعتقادی مکتب امامان نیست، بلکه مسالمت با خلفا در حد امکان، شیوه ی امامان پیشین نیز بوده است، چه این که این مسالمت از سر ناگزیری و به منظور حفظ مصالح برتر اسلام و مسلمانان، در دوره ی امامت علی بن ابی طالب و حسن بن علی و حسین بن علی علیهماالسلام - در مدت حکومت معاویه - و ... همواره بوده است.

۱۰ - نفی تلویحی ولایت مأمون و رد منت گذاری او، از جمله پیامهای نهفته در نوشته امام است، زیرا مأمون تفویض ولایتعهدی را ایثار خود می داند، ولی امام می فرماید: «اگر خداوند اداره ی امور مسلمانان را به من وا نهاد ...» و یا در جای دیگر می فرماید: «من در برابر خداوند مسؤول خواهم بود.» این گونه اشارات امام و انتساب موضوع به خداوند، در جهت بی رنگ ساختن نقش مأمون و به هیچ گرفتن ادعاهای اوست.

۱۱ - در متن گذرای امام، به برخی اصول ارزشی حکومت نیز نگاهی کوتاه شده

است که آنها نیز فاقد تعریضی به مأمون و سایر خلفا نیست. امام می فرماید:

الف - اگر روزی حکومت را در اختیار گیرم حق و عدل را نسبت به همگان و عباسیان - علی رغم همه ی بد رفتاری ها که با آل علی داشته اند - اجرا خواهم کرد. هر چند خلفای اموی و عباسی به هنگام حکومت و اقتدار فقط به خویشان خود رسیدند و اهل بیت را آزار و شکنجه دادند.

ب - بیرون از قوانین الهی، هیچ خونی را نخواهم ریخت و جلوی هتک نوامیس و تجاوز به اموال دیگران را خواهم گرفت - در حالی که در بسیاری از خلافتها جان و مال و ناموس مسلمانان حفظ نشده است و همه چیز قربانی اقتدار و دنیاداری آنان شده است.

ج - از نیروهای کارآمد و توانمند و لایق، در اداره ی امور بهره خواهم گرفت - چه علوی باشند و چه غیر علوی، در حالی که هر کدام از خلفای اموی و عباسی، در به کارگیری والیان و کارگزاران، تنها به وابستگی و خویشاوندی نظر داشتند و ملاکشان لیاقت و کاردانی نبود.

تدبیر امام در برابر دسیسه ها

امام علی بن موسی علیه السلام هر چند از روی ناگزیری و به منظور حفظ مصالح برتر اسلام و مسلمانان، ولایتعهدی را پذیرفت، ولی این به معنای تسلیم و فروهشتن رسالت و وظیفه امامت نبود. بلکه آن حضرت مانند همه ی امامان، تقیه را وسیله برای حفظ موجودیت و دستیابی به زمینه های مساعد و نشر افکار صحیح می دانست.

زندگی امام و اقدامات آن حضرت بخوبی نشان می دهد که آن گرامی هرگز در اتخاذ تدابیر لازم جهت افشاگری علیه خلافت غاصبان کوتاه نیامد.

درست است که مأمون عهدنامه می نویسد، مجلس بر پا می کند، از مردم بیعت می گیرد، به علامت جشن همبستگی، لباس سیاه عباسیان را به لباس سبز و پرچم سبز مبدل می سازد (۱)، به نام امام سکه می زند و در سراسر کشور منتشر می سازد، (۲).

۱- ۳۲۳. تاریخ طبری، ۱۳۹: ۷.

۲- ۳۲۴. الاغانی ۵۲: ۱۰؛ تاریخ آستان قدس: ۳۵.

ولی امـام علیه السـلام نیز برنـامه هـایی دارد که نه تنها تحمل آنها برای مأمون دشوار است، بلکه تمام تلاشـهای او را در جهت عظمت اهل بیت و زبونی عباسیان، هدایت می کند.

اگر بخواهیم نگاهی گذرا به رئوس این تدابیر داشته باشیم، باید موارد زیر را یاد کنیم.

۱ - تعالیم عمومی آن حضرت برای شیعیان و مرتبطان با اهل بیت علیهم السلام در زمینه مسائل اعتقادی و سیاسی.

۲ - تأیید شیوه ی زندگی سیاسی و دینی امامان پیشین و استمرار آن.

۳ - خروج از مـدینه، همراه بـا اکراه و اظهار نگرانی، به همراه نداشـتن خانواده، ترغیب خانواده به مرثیه سـرایی هنگام حرکت امـام از مـدینه به سوی مرو، وداع با مرقـد پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله با شـیوه ای خاص که نارضایتی و ناگزیری امام را از پذیرش فرمان مأمون می رساند.

۴ - روایت تاریخی امام در نیشابور که مسأله امامت و رهبری اهل بیت را شـرط کلمه توحیـد دانسـته و در آشـکارترین شـکل مطرح کرده است.

۵ - رد پیشنهادهای مأمون و انکار امام از پذیرش خلافت و ولایتعهدی در طول دو ماه مذاکره و اصرار مأمون. (۱).

۶ - خبر دادن از عمر کوتاه خود و اطمینان به بهره نگرفتن از ولایتعهدی.

۷ - مشاهده نشدن آثار خشـنودی در سـیمای امام، پس از تحمیل ولایتعهدی بر آن حضـرت و اظهار غم و اندوه در موقعیتهای مناسب. (۲).

۸ - پیش شـرطهای امام برای پذیرش ولایتعهدی، مبنی بر این که آن حضرت در هیچ امر حکومتی نظر ندهد و در هیچ عزل و نصبی دخالت نکند. (۳).

۱- ۳۲۵. بحارالانوار ۱۳۴: ۴۹.

۲- ۳۲۶. عیون اخبار الرضا ۱۵: ۲؛ بحارالانوار ۱۴۰: ۴۹؛ الحیاه السیاسیه للامام الرضا ۳۲۵.

۳- ۳۲۷. قال علیه السـلام: «... و انا اقبل علی انی لا اولی احدا و لا اعزل احدا و لا انقض رسـما و لا سنه ...» بحارالانوار ۱۳۰: ۴۹.

۹ – نوع زندگی و مشی اجتماعی و ارتباطات مردمی امامی در طول مسیر حرکت از مدینه تا مرو و پس از مسأله ولایتعهدی، و جلب نظر مردمان نسبت به مراتب علم و عمل و زهد و معنویت و اخلاق آن حضرت.

۱۰ – جلوه ی علمی امام در مناظرات و مباحثات بزرگ بین الادیان.

۱۱ – برگزاری نماز عید، با شیوه و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و تأثیر عمیق آن بر مردم و کارگزاران حکومت مأمون.

۱۲ – ارتباط با شیعیان و ارائه رهنمودهای لازم به ایشان و افشای چهره ی مأمون برای آنان.

مجموعه ی این تدابیر و عوامل سبب گردید تا امام برخلاف پندار مأمون، بیش از پیش در میان مردم شناخته شود و محبوب قلبها واقع گردد و در فاصله ای نه چندان طولانی، مأمون از ترفند سیاسی خود، احساس نارضایتی کند و در اندیشه ی محدود ساختن امام و حتی از میان بردن آن حضرت فرو رود.

برگزاری نماز عید، به شیوه ی پیامبر

یکی از رخدادهای مهم زندگی امام رضا علیه السلام پس از مسأله ی ولایتعهدی، حرکت امام به سوی مصلی برای برگزار کردن نماز عید فطر بوده است.

اهمیت این رخداد تا آن جاست که مأمون به طور آشکار، در برابر آن عکس العمل نشان می دهد و رازی را که همواره در مخفی نگاهداشتن آن تلاش می کرد، ناخواسته افشا می کند.

دو تن از شاهدان عینی آن رخداد تاریخی – یاسر خادم و ریان بن صلت – واقعه را چنین گزارش کرده اند:

عید فطر فرا رسید. مأمون – به دلیل بیماری یا به دلیلی دیگر – (۱) – به علی بن موسی علیه السلام پیام داد و از وی خواست تا نماز عید را برگزار کند.

امام براساس آنچه قبلا شرط نهاده بود – که در مراسم حکومتی نقشی ایفا نکند و

۱– ۳۲۸. کشف الغمه ۸۷: ۳؛ الفصول المهمه ۲۶۰.

اقامه ی نماز عید زیر نظر حکومت صورت می گرفت - از پذیرش این درخواست امتناع کرد.

مأمون پیام داد، هدف از این پیشنهاد، تثبیت ولایتعهدی است و دوست دارم مردم به این وسیله اطمینان پیدا کنند که به راستی ولایتعهدی را پذیرفته ای. علاوه بر این، مایلم مردم به فضیلت و برتری تو آگاه شوند.

سرانجام در نتیجه ی پافشاری خلیفه، امام پیشنهاد وی را پذیرفت، بدان شرط که نمازی همچون جدش رسول الله صلی الله علیه و آله اقامه کند. مأمون نیز شرط را پذیرفت و دستور داد تا نظامیان، درباریان و توده ی مردم، صبحگاهان نزدیک خانه ی امام اجتماع کنند و هنگام خروج امام از منزل، حضرت را به سوی مصلی همراهی نمایند.

مردم اطراف خانه امام و در مسیر اجتماع کردند، عده ای نیز در پشت بام منازل خود منتظر دیدن حضرت با آن سیره ی نبوی و هیبت علوی بودند.

امام از منزل بیرون آمدند، در حالی که خود را خوشبو ساخته، ردایی بر دوش انداخته، عمامه ای از کتان بر سر، عصایی به دست و با پای برهنه، با گامهایی استوار، با طمأنینه و وقار راهی مصلی شدند. با تکبیر حضرت، فریاد تکبیر مردم در کوچه و خیابان طنین انداخت. سواره نظام ها به احترام امام پیاده شدند و همگان کفشهای خود را از پای بیرون آوردند. فریاد تکبیر از یک سو و گریه شوق مردم از سوی دیگر، فضایی بی نظیر بر شهر مرو حاکم ساخت که تا آن روز سابقه نداشت.

فضل بن سهل با دیدن آشفتگی اوضاع، خود را به خلیفه رساند و مأمون را از شرایط موجود و نتایج احتمالی آن آگاه ساخت و یادآور شد که اگر امام با همین وضع به اقامه ی نماز بپردازد، چنان تأثیری بر مردم خواهد گذاشت که جایگاه خلیفه در نظر مردم بی ارج شده، همه ی دلها به علی بن موسی متوجه می شود.

مأمون بدون درنگ دستور داد تا حضرت را از نیمه راه بازگردانند و چنین کردند. (۱).

۱- ۳۲۹. عیون اخبار الرضا ۱۵۱ - ۱۵۰؛ کشف الغمه ۱۰۶: ۳ و ۱۰۷.

در بازگشت به منزل، امام علیه السلام با اندوه بسیار می فرمود:

«اللهم ان کان فرجی بالموت فعجل لی الساعه.» (۱).

بار خدایا اگر گشایش من از وضعیت کنونی ام به مرگ من است، هم اینک در آن تعجیل فرما.

مأمون، در گرداب دسیسه های خویش

حرکتهای سیاسی مأمون، در آغاز همراه شادکامی و مایه ی رضایت خاطر وی بود، ولی چنان که امام به او هشدار داده بود «لا تستبشر فانه شی ء لا یتم»؛ (۲) «خوشحال مباش، زیرا این امر دوام نخواهد داشت»، دیری نگذشت که سیاستهای زیرکانه ی او، به نتایجی جز آنچه او می خواست منتهی گردید، تا آن جا که خود را در دامهایی که برای علی بن موسی علیه السلام گسترده بود، گرفتار دید.

امام در همه ی محافل علمی، حرف نهایی و سخن قاطع را می زد و عالمان به دانش ژرف و شگفت او پی برده بودند.

مردمان با مشاهده ی مراتب معنوی و اخلاقی آن حضرت، هر روز گرایش بیشتری به وی پیدا می کردند.

مقایسه علم، معنویت، اخلاق و فضایل امام، با شخصیت مأمون و ویژگی های زندگی اشرافی و سلطنتی او، در ذهن دانشمندان و گروهی از کارگزاران و توده ی مردم این باور را شکل می داد که امام از هر جهت برای خلافت برتر و شایسته تر است.

از سوی دیگر، یکی از اهداف مهم مأمون، به رکود نشاندن نهضتهای علوی و ایجاد همسازی میان علویان و عباسیان و پایان دادن به بحران همیشگی در جو سیاسی و فرهنگی بود که می توانست این همسازی و آرامش، ثبات سیاسی و اقتدار حکومتی را برای مأمون به ارمغان آورد، در حالی که علویان هرگز اقدامات او را جدی تلقی نکردند و با بدبینی بدان نگریستند. علاوه بر این، عباسیان که در نتیجه

۱- ۳۳۰. بحارالانوار ۱۴۰: ۴۹.

۲- ۳۳۱. الحیاه السیاسیه للامام الرضا ۳۲۵.

جنگ مأمون و امین دو گروه شده بودند و با کشته شدن امین، بخشی از آنان دشمن مأمون به شمار می آمدند، واگذاری ولایتعهدی به امام، مجموعه ی عباسیان را متزلزل ساخته و حتی هواداران مأمون را در حمایت از سیاستهای وی به تردید واداشت.

در بغداد، مردم به انگیزش عباسیان ناراضی، شورش کردند، مأمون را از خلافت بدور شمردند و با «ابراهیم بن مهدی معروف به ابن شکله» بیعت کردند. (۱) در بصره گروهی به رهبری «اسماعیل بن جعفر» از اطاعت دستگاه سرباز زدند و بیعت نکردند. (۲).

شورشها و نارضایتی ها به جمع علویان و عباسیان محدود نشد و گروهها و قبایل دیگری نیز ناآرامی را آغاز کردند. (۳).

ابن خلدون در مقدمه ی تاریخ خود نوشته است:

«چون مأمون، علی بن موسی الرضا علیه السلام را به ولایتعهدی برگزید و او را «رضا» موسوم کرد، عباسیان عمل او را انکار کردند و به نقض بیعت او پرداختند و با عموی مأمون «ابراهیم بن مهدی» بیعت کردند و متعاقب آن بود که هرج و مرج و شورشها پدید آمد و چیزی نمانده بود که حکومت او واژگون شود.» (۴).

به هر حال، مأمون به آن همبستگی و یکپارچگی و آرامش اجتماعی و ثبات سیاسی و اقتداری که می اندیشید، هرگز دست نیافت و خود را مغبون می دید و می باید تدبیری دیگر بیندیشد!

مأمون و تغییر خط مشی سیاسی

چنان که قبلا به تفصیل یاد شد، مأمون سعی داشت سیاست تهدید، ارعاب و شکنجه و کشتار را که پیشینیانش اصل قرار داده بودند، کنار بگذارد و از روش مسالمت و نرمش و شگردهای سیاسی در پیشبرد اهداف خود، سود جوید.

۱- ۳۳۲. تاریخ طبری ۱۴۰: ۷؛ روضه الصفا ۴۵۹: ۳؛ عصر المأمون ۲۶۶: ۱.

۲- ۳۳۳. تاریخ یعقوبی ۴۴۸: ۲.

۳- ۳۳۴. النجوم الزهراه ۱۷۰-۱۶۹: ۲.

۴- ۳۳۵. مقدمه ابن خلدون (مترجم) ۴۰۵: ۱.

اما اکنون به جایی رسیده بود که خود را از تجدید نظر در شیوه ی سیاسی خود، ناگزیر می دید. آشوبها و ناآرامیها در گوشه و کنار و به ویژه در شهر بزرگ بغداد، مایه پریشانی مأمون شد تا آن جا که تصمیم گرفت، از مرو به سوی بغداد سفر کند و با حضور قدرتمندانه ی خود، آرامش را به آن دیار بازگرداند. با این حال، می داند که ریشه ناآرامیها، عباسیان ناراضی هستند؛ همانان که با ولایتعهدی امام رضا علیه السلام، آینده خلافت را در آل علی علیه السلام می بینند و دست عباسیان را برای همیشه، از خلافت دور می یابند.

مأمون تصمیم می گیرد به بغداد سفر کند، ولی با چه هدیه و ارمغانی برای عباسیان ناراضی و خشمناک؟ آیا قدرت نظامی کارساز است، یا باز هم باید ترفند سیاسی را پیش درآمد قدرت نظامی قرار دهد؟

مأمون اصولا به ترفندهای سیاسی بهای بیشتری می دهد و باید دید چه سودایی در سر می پروراند. او می داند که عباسیان تا از استمرار خلافت در میان خود که مایه ثروت و قدرت آنان است مطمئن نشوند، آرام نخواهند گرفت و حتی از درون خانه اش او را تهدید خواهند کرد. پس باید به موضوع ولایتعهدی امام برای همیشه خاتمه بدهد، ولی چگونه و با چه توجیه!

آیا می شود امام را از ولایتعهدی خلع کرد و بیعت گسترده ای که از مردم گرفته شده، نادیده گرفت! در آن صورت، عکس العمل مردم و داوری آنان چه خواهد بود!

عباسیان راضی می شوند، ولی علویان و شیعیان و هواداران و دیگر ناراضیان چه؟

نخستین گام در سیاست جدید

مأمون حرکت جدید سیاسی خود را از روز عید فطر و با بازگرداندن امام از نیمه راه مسیر مصلی آغاز کرده بود، ولی این حرکت، با سیاست قتل و کشتار فاصله داشت.

فضل بن سهل، وزیر و فرمانده نیروهای مسلح مأمون، نخستین قربانی سیاست جدید مأمون بود.

ص: ۱۵۷

فضل بن سـهل در پی تصـمیم مأمون برای حرکت به سوی بغداد، از مرو به سـرخس می آید و در سرخس برای استحمام وارد حمام می شود، ولی چهار نفر از نیروهای مسلح مأمون، به صورت ناشناس، او را مورد حمله قرار می دهند و می کشند! (۱).

اکنون مأمون، نقش همبسـتگی سـیاست بازان را برعهـده می گیرد و نیروهای خود را برای یافتن قاتلان سـهل بسـیج می کند و برای دستگیر کنندگان ایشان جایزه مقرر می دارد! (۲).

نقلهـای تاریخی در این گونه موارد، اضـطراب دارد، ولی از مجموع آنها نتیجه ی قطعی را می توان گرفت. در بعضـی از نقلها یاد شده است که قاتلان فضل بن سهل دستگیر شدند و نزد مأمون اظهار داشتند که تو خود به ما چنین فرمان دادی و ما دستور تو را اطاعت کردیم! ولی خلیفه به سـخنشان گوش نـداد و ایشان را کشت. نیز در برخی از منابع آمده است که سـرانجام چهار نفر – با گناه و بی گناه – را به اتهام قتل فضل بن سـهل کشـتند تا به هر حال پاسخی برای خونخواهان او تدارک ببینند و دامان مأمون را از اتهام قتل وزیر پاک کنند.

فضل بن سـهل در میان عباسـیان یکی از متهمان اصـلی انتقال خلافت به علویان شناخته می شد و کشته شدن او، نخستین شعله امیدی بود که مأمون در قلب خویشاوندان خود روشن می ساخت.

دومین گام مأمون در سیاست جدید

بی شک حذف فضل بن سـهل در دایره ی نظام سیاسـتگذاری برای عباسـیان مایه امید بود، ولی کافی نبود؛ چه این که مشکل اصلی، ولایتعهدی امام رضا علیه السلام بود و می بایست در نهایت این مشکل به نفع عباسیان حل شود.

بـا وجود امام، هیـچ راه حلی به ثمر نمی نشـیند، پس در نگاه مأمون، یگانه راه حل، حـذف امام از صـحنه ی وجود است، ولی چگونه!

۱- ۳۳۶. تاریخ طبری ۱۴۸: ۷.

۲- ۳۳۷. همان.

آیا مأمون می توانست و به صلاح می دید که رسما امام را بکشد یا به خیانت علیه دستگاه متهم کند و یا شیوه ی قبل فضل را دوباره به کار گیرد! ظاهرا هیچ کدام با تدبیر سیاسی مأمون سازگار نبود.

کسی نمی دانست مأمون چه خواهد کرد، ولی برای مأمون و همه ی تحلیلگران تاریخ سیاسی روشن بود که وی چند اصل را در نظر می گرفت:

۱ - از میان بردن امام برای پایان دادن به غائله ولایتعهدی.

۲ - دور نگاهداشتن قتل از دامان مأمون

۳ - استفاده ی سیاسی جدید در حد امکان، از رحلت آن امام.

ولی همه ی اینها می بایست تا قبل از ورود مأمون به بغداد، صورت گرفته باشد!

شهادت امام رضا علیه السلام

اشاره

مأمون از مرو به سرخس و از سرخس به طوس می آید تا از آن جا عازم بغداد شود، ولی مدتی در طوس درنگ می کند.

طبری می نویسد:

«مأمون مدتی در کنار قبر پدرش هارون درنگ کرد و پس از آن، علی بن موسی علیه السلام انگور بسیار خورد و ناگهان درگذشت!» (۱).

طبری که تنها هنرش گردآوری نقلهاست و معمولاً از تجزیه و تحلیل مسائل ناتوان است، با بینشی نامهربانانه به تاریخ زندگی امامان شیعه می نگرد، چنان که در همین عبارت کوتاه، اگر فردی کمترین آگاهی سیاسی داشته باشد با خواندن آن، از ساده اندیشی یا غرض ورزی او شگفت زده می شود.

آیا به راستی مأمون، آن قدر پدر دوست است که در آن شرایط بحرانی، کنار قبر او اتراق کند یا می خواهد از استخوانهای پوسیده ی پدر قدرت طلبد و از نفسهای پر برکت او، پشتوانه ی معنوی جوید تا به بغداد سفر کند و آشوبها را بخواباند! در همین ایام، علی بن موسی علیه السلام، آن مرد الهی که همه ی عالمان و متکلمان زمانش را مغلوب ساخته و زاهدترین، حکیم ترین و موجه ترین چهره ی عصرش شناخته می شود، چون

ص: ۱۶۱

۱- ۳۳۸. تاریخ طبری، ۱۵۰: ۷، در بیان رخدادهای سال ۲۰۳ ه.ق.

کودکی ناآگاه یا مردی پرخور، در خوردن انگور زیاده روی می کند! شگفت تر این که بدین سبب، ناگهان بدرود حیات می گوید!

خواننده ی این عبارت، نمی داند که به ثبت رسیدن این گونه تعبیرها در تاریخ، نتیجه ی اوج سیاست بازی مأمون است یا معلول بی مهری و غرض ورزی مورخانی که پاک شمردن دامان مأمون برایشان اهمیت بیشتری از بیان واقعیت داشته است. البته می تواند هر دو باشد.

طبری در ادامه ی این نقل می نویسد:

«مأمون پس از رحلت علی بن موسی علیه السلام در نامه ای به حسن بن سهل، به شدت از رحلت امام اظهار غم و اندوه کرد و به عباسیان و موالی و اهل بغداد نامه نوشت و آنان را از وفات آن حضرت مطلع ساخت!» (۱).

در این جملات به ظاهر نامربوط و گسسته، ارتباطی وثیق با اهداف مأمون دیده می شود، زیرا او قبل از عزیمت به بغداد، سعی می کند تا شورشیان عباسی و آشوبگران بغدادی را تسکین خاطر دهد و جالب تر این که از بخت خوش خلیفه! حسن بن سهل - این عنصر با نفوذ که شاید قتل برادرش را هنوز کار مأمون بداند و درصدد انتقام باشد - در همین سال به بیماری جنون مبتلا می شود و او را به زنجیر می کشند. (۲) بدین سان زمینه از هر جهت برای عزیمت مأمون به بغداد و خواباندن آشوبها هموار می شود.

شهادت علی بن موسی

وقتی موسی بن جعفر علیه السلام، پس از زندانهای طولانی و شکنجه های مداوم در زندان به شهادت می رسد و با این حال، هارون سعی می کند، شهادت آن گرامی را، مرگی طبیعی جلوه دهد! بدیهی است که مأمون نیز از این تلاش دریغ نکند.

این است که برخی وفات امام را به خوردن انگور (۳) و گروهی به مرگ طبیعی و

۱- ۳۳۹. تاریخ طبری ۱۵۰: ۷.
۲- ۳۴۰. همان.
۳- ۳۴۱. تاریخ طبری ۱۵۰: ۷؛ الکامل فی التاریخ ۳۵۱: ۶؛ مختصر الدول ۱۳۴؛ المختصر اخبار البشر ۲۳: ۲؛ مرآه الجنان ۱۲: ۲؛ تاریخ ابن خلدون ۲۵۰: ۳.

دسته ای به بدخواهی و دسیسه ی عباسیان نسبت داده اند و جمعی هم چون شیعه، شخص مأمون را عامل مسمومیت و شهادت آن گرامی دانسته اند.

از نظریه ی اول که سخیف ترین نظریه است و سعی دارد علاوه بر پوشاندن جنایت مأمون، وجهه ی معنوی امام را نیز مخدوش سازد، باید کریمانه گذشت، زیرا نسبت چنان امری به امام که خود حکیم و خردمند و زاهد است و به دیگران دستورالعملهای بهداشتی می دهد، جز از سر عداوت و غرض ورزی و یا ناآگاهی نمی تواند باشد.

مگر این امام نیست که در «رساله ی ذهبیه» به مأمون می نویسد:

«ای مأمون! جسد به منزله زمینی است که آبادانی آن به مراقبت بسیار نیازمند است. اگر بیش از اندازه به آب برسد محصولش فاسد خواهد شد و اگر آب به آن نرسد از تشنگی خواهد مرد ... باید نیک بیندیشی و بنگری که چه چیزی با طبیعت تو سازگار است و آن را نیرومند می سازد و چه چیزی زیان آور است و سلامت تو را به خطر خواهد انداخت. پس اندازه گیری در خوراک را همواره در نظر داشته باش ... پیش از آن که کاملاً سیر شوی از خوردن دست بردار که به صلاح جسم و سلامتی توست و سبب رشد عقلانی تو خواهد بود.» (۱).

آیا ممکن است امام با این دانسته ها و معارف و با آن شخصیت معنوی و الهی، در نتیجه بی مبالاتی در خوردن، زمینه مرگ خویش را فراهم کند!؟

در میان نویسندگان و تاریخ نگاران برخی مانند ابن جوزی، احمد امین، یعقوبی و ... بر این عقیده اند که امام به کسالتی مبتلا شد و به مرگ طبیعی، در طوس درگذشت و مسمومیتی در کار نبوده است.

ابن جوزی می نویسد:

«بعضی بر این باورند که مأمون، علی بن موسی الرضا علیه السلام را مسموم ساخته است، ولی این دیدگاه پذیرفته نیست، زیرا خلیفه از درگذشت امام به شدت نگران شد و چندین روز گرد خوردنیها و نوشیدنی ها و لذتهای گوناگون نرفت، حتی هنگام ورود به بغداد با لباس سبز وارد شد، در حالی که حدود یک سال از ماجرای رحلت

۱- ۳۴۲. الانوار النعمانیه ۱۷۶ - ۱۷۵.

حضرت می گذشت. وفات امام در اثر کسالتی بود که در طوس بر آن جناب عارض شد.» (۱).

احمد امین چنین می نویسد:

«به گمان من عبدالله مأمون در کارش خلوص داشت، لکن مقدر چنین بود که حضرت در اثر کسالت سه روزه درگذرد.»

آنگاه وی می افزاید:

«گرچه مورخان شیعه ادعا کرده اند که مأمون به دلیل نارضایتی از نتایج ولایتعهدی حضرت را مسموم ساخت، ولی با توجه به تأثر شدید خلیفه بعید است که او چنین اقدامی کرده باشد. علاوه بر این که مأمون هنگام ورود به بغداد، همچنان لباس سبز را که شعار علویان بود بر تن داشت و از نیروهای نظامی و درباریان نیز خواسته بود تا چنین کنند؛ هر چند پس از مدتی چون عباسیان را از این شیوه ناراضی یافت آن را تغییر داد. به هر حال با توجه به چنین قراین و شواهدی اگر امام مسموم هم شده باشد، شخصی غیر از مأمون آن را مرتکب شده است.» (۲).

یعقوبی نیز ضمن شمارش و بررسی حوادث سال ۲۰۳ ه.ق می نویسد:

«علی بن موسی بن جعفر علیه السلام در قریه ای که به آن نوقان می گفتند درگذشت و بیماری وی بیش از سه روز به طول نینجامید.» (۳).

ساده اندیشی و جمود از مورخانی که قرنها قبل می زیسته اند دور از انتظار نیست، ولی از نویسنده ای چون احمد امین که در روزگار خویش گریه ی استعمار را بر غارت مستعمرات دیده است، شگفتا! که اقدامات فریبکارانه و اندوه سیاسی مأمون را ملاک داوری و تحلیل تاریخ قرار داده است!

به هر حال، با درنگ در آثار عالمانی که به عصر ائمه علیهم السلام نزدیک بوده اند (۴) و نیز با توجه به روایات گوناگونی که به بعضی از آنها اشاره خواهیم داشت، این نظریه نمی تواند مستند و قابل قبول باشد. بنابراین، آنچه میان حدیث شناسان و

۱- ۳۴۳. تذکره الخواص ۳۱۸.

۲- ۳۴۴. ضحی الاسلام ۲۹۵: ۳.

۳- ۳۴۵. تاریخ یعقوبی ۴۵۳: ۲.

۴- ۳۴۶. مثل شیخ صدوق و مفید (رحمهما الله).

تاریخ نگاران از اتقان و استحکام برخوردار است و روایات نیز بر آن گواهی می دهد، این است که شهادت حضرت رضا علیه السلام به وسیله انگور یا انار مسموم بوده است. (۱).

احمد امین پس از این که در مورد حضرت، مرگ طبیعی را می پذیرد، می نویسد:

«بنابر قراین و شواهد، اگر حضرت را مسموم کرده باشند، به وسیله فرد یا افرادی غیر از مأمون صورت گرفته است.» (۲).

یکی دیگر از نویسندگان در گزارش سفر خلیفه از مرو به بغداد می نویسد:

«مأمون از مرو به سرخس آمد و در آن جا قتل فضل، اتفاق افتاد و قراین نشان می دهد که تدبیر آن با خلیفه بوده است، زیرا فضل به خلیفه خیانت کرد و منشأ دشمنی میان او و عباسیان گردید و او می دانست تا فضل زنده است امکان ارتباط میان آنها میسر نیست. بدین جهت او را کشت و سرهای بریده چهار تن را که به قتل فضل متهم کرده بودند، برای برادرش حسن بن سهل فرستاد و به وی تسلیت گفت و چون روز عید فطر عازم بغداد شد، در طوس حادثه دیگری رخ داد و علی بن موسی الرضا علیه السلام وفات کرد و خلیفه را متهم کردند که عامل قتل اوست.

آنگاه این نویسنده ادامه می دهد:

«بعید نیست که عده ای از عباسیان هوادار مأمون به دلیل این که از تیرگی میان او و عباسیان رنج می برده اند و منشأ اختلاف را ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام می دانسته اند کمر به قتل امام بسته اند، تا بدین وسیله زمینه آشتی میان آنان را فراهم کنند. از این رو، خلیفه رساله ی معروف خود را به عباسیان بغداد نوشت و درباره ی مسأله خلافت به آنان اطمینان داد.» (۳).

این نظریه گواه و سند تاریخی ندارد جز آنچه از کلام اربلی به دست می آید و آن نیز ابهام دارد. تنها نقطه روشنی که در این دیدگاه دیده می شود، این است که تا

۱- ۳۴۷. برخی از اندیشمندان مسلمان که مسموم شدن حضرت را ترجیح داده اند، عبارتند از: ابن حجر در الصواعق المحرقه ۲۰۴؛ ابن صباغ مالکی در الفصول المهمه ۲۶۲؛ مسعودی در اثبات الوصیه ۲۲۸ و نیز در مروج الذهب ۴۱۷: ۳؛ قندوزی حنفی در ینابیع الموده ۳۶۳؛ ابن طاطبا در الفخری ۲۱۸؛ احمد شبلی در تاریخ اسلامی و تمدن اسلامی ۱۰۷: ۳؛ الکواکب الدریه ۲۵۶: ۱؛؛ طبقات ناصری ۱۱۳؛ الامامه فی الاسلام ۱۲۶ و ...

۲- ۳۴۸. ضحی الاسلام ۲۹۶ - ۲۹۵: ۳.

۳- ۳۴۹. محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه ۱۸۲.

اندازه ای به واقعیت مسائل سیاسی نزدیک شده است و احتمال شهادت را، احتمال قابل قبول شناخته است.

مأمون، عامل اصلی

بـا توجه به آنچه گـذشت، این نظریه تقویت می شود که حضـرت رضا علیه السـلام به مرگ طبیعی از دنیا نرفته و عامل اصـلی شهادت آن حضرت، شخص خلیفه بوده است.

علامه مجلسی رحمه الله می نویسد:

«حق همان است که صدوق و مفید رحمهما الله اظهار داشـته و بزرگان بدان باور دارند که حضـرت رضا علیه السـلام به وسیله سم مأمون – که نفرین خدا بر او و دیگر غاصبان و ستمگران باد – شهید شده است.» (۱).

علامه سید محسن امین رحمه الله پس از نقل دیدگاههای مختلف درم مورد شهادت حضرت می نویسد:

«نظر من این است که هر چنـد امـام هنگـام ورود به طـوس، کسـالتی داشـتند، ولی خلیفه از این فرصت بهره جسـته و امـام علیه السـلام را مسـموم سـاخته است. چه این که خلیفه با انعکاس خبر ولایتعهـدی در بغـداد و بیعت بغـدادیان با ابراهیم بن مهـدی، دریافت که حکومت در شـرایط خاصـی قرار گرفته و با وجود فضل بن سـهل و نیز حضـرت رضا علیه السلام امیدی به بهبودی اوضاع نیست. از این رو، فضل را کشت و پس از گذشت زمانی، امام را مسموم کرد و اگر فرض کنیم در امر بیعت با امام علیه السلام حسن نیت داشته است، اما حفظ حکومت و سلطنت که چه بسا صاحبان آن در این راه دست به کشتن نزدیکان خود نیز زده اند، مأمون را واداشت تا به کشتن آن بزرگوار اقدام کند.» (۲).

یکی از قراین مهم این حقیقت که شـهادت امام به دست مأمون بوده، این است که در همان روز شهادت، مردم اجتماع کرده و همگان بر این عقیده بودند که خلیفه، حضرت را مسموم ساخته است. (۳).

اهمیت این امر از آن روست که مردم حاضر در محیط زندگی امام، بیش از

۱– ۳۵۰. بحارالانوار ۳۱۳: ۴۹.

۲– ۳۵۱. اعیان الشیعه ۳۱: ۲؛ الصله بین التصوف و التشیع ۲۳۴، ۲۲۶.

۳– ۳۵۲. عیون اخبار الرضا ۲۴۱: ۲؛ بحارالانوار ۲۲۹: ۴۹؛ مسند الامام الرضا ۱۳۰: ۱.

دیگران موقعیت و شرایط سیاسی امام و مأمون را درک می کردند.

عبدالله بن موسی در نامه ای که آن روز به مأمون نگاشت، به این اقدام خلیفه تصریح کرده، او را عامل قتل معرفی می کند. (۱)

از اباصلت هروی نیز سؤال شد: چگونه مأمون به قتل امام رضا علیه السلام تن داد، با این که وی را احترام می کرد و او را ولیعهد پس از خود قرار داد!

اباصلت ضمن تأیید قتل امام رضا علیه السلام به دست شخص خلیفه اظهار داشت:

«اگر خلیفه، امام را احترام و اکرام می کرد، از آن جهت بود که به برتری امام آگاه و معترف بود و اگر ولایتعهدی را به او تفویض کرد، برای آن بود تا با این عمل وانمود سازد که حضرت دنیاطلب است، در نتیجه از توجه مردم به حضرت کاسته شود؛ هر چند چنین نشد، بلکه با تشکیل محافل علمی، چهره امام و شخصیت علمی او بر همگان روشن گردید و روزبروز از موقعیت خلیفه کاسته شد تا جایی که دوست و دشمن امام را شایسته خلافت می دانست. این امر بر خلیفه گران آمد و بر کینه و حسادت او نسبت به حضرت افزود. بناچار حیله ای اندیشید و امام را مسموم ساخت و به شهادت رساند.» (۲).

شهادت امام به وسیله مأمون، مظلومیتی بود که به تاریخ شیعه و اهل بیت افزوده شد و بیت دیگری بود که بر قصیده ی شاعران آزاده و حقیقت طلب افزوده گردید و در ادبیات حماسی انعکاس یافت. (۳).

علاوه بر این، در مصادر تاریخی سخن از قیامهایی به میان آمده است که در پی شهادت حضرت و به عنوان خونخواهی برپا شده است.

احمد بن موسی، برادر امام علیه السلام با همراهی حدود سه هزار تن و به نقل دیگر،

۱- ۳۵۳. مقاتل الطالبیین ۵۸۷ – ۵۸۶.

۲- ۳۵۴. بحارالانوار ۲۹۰: ۴۹. نظرات دیگری نیز در این باره (انگیزه خلیفه) آمده است که مجموعا یک نتیجه را به دست می دهد. جهت آگاهی بیشتر به این منابع رجوع شود: الشیعه فی التاریخ ۶۹؛ عصر المأمون ۲۶۷؛ تاریخ الشیعه ۵۳؛ کشف الغمه ۱۰۹: ۳ و ...

۳- ۳۵۵. مناقب ابن شهر آشوب ۳۷۴: ۴ به بعد؛ الغدیر ۳۹۹: ۳ به بعد.

دوازده هزار تن، برای خونخواهی حضرت بغداد را ترک گفت و در شیراز با فرماندار منتخب حکومت عباسی درگیر شد و در همین جریان او و برادرش محمد عابد در آن دیار به شهادت رسیدند. (۱).

شهادت امام از دیدگاه روایات

در لابلای روایات که از مهمترین منابع و مستندات تاریخی به شمار می آیند، نکاتی بسیار درباره ی شهادت امام رضا علیه السلام وارد شده است. این روایات را به سه دسته می توان تقسیم کرد:

۱) روایاتی که از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه وارد شده است.

۲) روایاتی که از شخص امام رضا علیه السلام رسیده است.

۳) روایاتی که شاهدان و گواهان موثق از جزئیات و چگونگی شهادت امام، گزارش داده اند.

- ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود:

پدرم امام باقر علیه السلام روزی جابر بن عبدالله انصاری را خواست و به او فرمود:

«یا جابر اخبرنی عن اللوح الذی رأیته فی ید امی فاطمه.»

ای جابر! از آن لوح (۲) که در دست مادرم فاطمه علیهاالسلام دیده ای، برایم سخن بگو.

جابر گفت: برای تبریک ولادت حسین بن علی علیه السلام به حضور مادرت فاطمه علیهاالسلام شرفیاب شدم. در دست وی لوح سبزی دیدم که گویی از زمرد بود. درباره آن لوح از فاطمه علیهاالسلام سؤال کردم؛ در پاسخ من فرمود:

هدیه خداوندی است به پدرم که در آن نام پدرم، همسرم، فرزندان و امامان نسل من آمده است. پدرم نیز آن را به من داده است تا مرا مژده بخشد. در بخشی از لوح که به هشتمین امام علیه السلام مربوط است چنین آمده است:

۱- ۳۵۶. قیام سادات علوی ۱۶۹.

۲- ۳۵۷. به همین نام مشهور است.

«یقتله عفریت مستکبر»؛

او را عفریتی خودخواه و قدرت طلب خواهد کشت. (۱).

- طریحی در ماده «حفد» حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که حضرت فرمود:

«تقتل حفدتی بارض خراسان.» (۲).

فرزندی از فرزندانم در زمین خراسان کشته خواهد شد.

- در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

مردی از نسل فرزندم موسی به دنیا خواهد آمد که به خراسان رفته و در آن جا مسموم می شود و به شهادت می رسد. (۳).

- در روایتی از امام رضا علیه السلام چنین آمده است:

به خدا سوگند هیچ یک از ما نیست جز این که به شهادت رسیده است.

به ایشان گفته شد: شما را چه کسی خواهد کشت؟

امام فرمود:

بدترین مردم زمانم، مرا با سم می کشد. (۴).

در سخنانی که میان امام علیه السلام و مأمون پیش از ولایتعهدی گذشت، از جمله دلایل امام برای نپذیرفتن ولایتعهدی این بود که:

«پدرم از پدر و اجداد گرامی اش نقل کرده است که جدم رسول خدا درباره من فرمود:

من قبل از تو (ای مأمون) به وسیله سم و مظلومانه به شهادت خواهم رسید و اگر اجازه داشتم می گفتم که کشنده ی من کیست. (۵).

آخرین موردی که امام از خصوصیات شهادت خود سخن گفته، اندک زمانی قبل از ارتحال بوده است که حقایقی را به دو تن از محرمان راز: «اباصلت هروی» و

۱- ۳۵۸. در عیون اخبار الرضا ۴۴ - ۴۲: ۱، مشروح خبر لوح آمده است.

۲- ۳۵۹. مجمع البحرین ۳۸: ۳.

۳- ۳۶۰. عیون اخبار الرضا ۲۵۵: ۲. «یخرج رجل من ولد ابنی موسی اسمه اسم امیرالمؤمنین الی ارض طوس و هی بخراسان یقتل فیها بالسم.».

۴- ۳۶۱. «والله ما منا الا مقتول شهید فقیل له و من یقتلک یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: شر خلق الله فی زمانه یقتلنی بالسم.» (عیون اخبار الرضا ۲۵۶: ۲.

۵- ۳۶۲. همان ۱۴۰: ۲. «انی أخرج من الدنیا قبلک مسموما مقتولا بالسم مظلوما ...».

«هرثمه بن اعین» بیان داشته و از جمله فرموده است:

«اینک هنگام بازگشت من به سوی خدا فرارسیده و زمان آن است که به جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرانم بپیوندم. طومار زندگیم به انجام رسیده است. این طاغی (مأمون) تصمیم گرفته است تا با انگور و انار مسموم مرا به قتل رساند.» (۱).

ابونواس ضمن قصیده ای سروده است:

باؤا بقتل الرضا من بعد بیعته

و ابصروا بعضهم من رشدهم و عموا

عصابه شقیت من بعد ما سعدوا

و معشر هلکوا من بعد ما سلموا (۲).

برخی از آنها پس از بیعت با حضرت رضا به کشتن وی شتاب کردند و بعد از بصیرت و آگاهی کوردل شدند. آن گروهی که پس از خوشبختی به تیره بختی گراییدا! آن جماعتی که پس از سلامتی و نجات، نابود گردید!

دعبل، نیز این مرثیه ی گران را در اشعار خویش چنین بازتاب داده است:

الا ما لعین بالدموع استهلت

ولو نقرت ماء الشؤون لقلت

علی من بکته الارض و استرجعت له

رؤوس الجبال الشامخات و ذلت

و قد اعولت تبکی السماء لفقده

و انجمها ناحت علیه و کلت

فنحن علیه الیوم اجدر بالبکاء

لمرزئه عزت علینا و جلت

رزئنا رضی الله سبط نبینا

فاخلفت الدنیا له و تولت

و ما خیر دنیا بعد آل محمد صلی الله علیه و آله

الا لا تبالیها اذا ما اضمحلت (۳).

چه شـده است که دیـدگان، نرم نرم می بارنـد و می گریند، در حالی که اگر آب دیده تمام شود و چشـمان بخشـکند، باز هم کم است.

در مصـیبت کسـی که زمین بر او گریست و کوههـای بلنـد و سـر به فلـک کشـیده، در سوگ او به ناله و افغان آمـده و عزادار شدند و آسمان از فقدان او فریاد برآورده و ستارگان بر او نوحه کرده اند.

اکنون سزاوارتر است که ما بر او اشک ریزیم، که مصیبتی بس گران و بزرگ بر ما وارد شده است.

۱- ۳۶۳. همان ۲۴۶: ۲؛ اعلام الوری ۳۲۸.

۲- ۳۶۴. مناقب ابن شهر آشوب ۳۷۶: ۴.

۳- ۳۶۵. بحارالانوار ۳۱۵: ۴۹.

ما به از دست دادن سبط پیامبر صلی الله علیه و آله مصیبت دیده ایم؛ مصیبتی که بر اهل دنیا گران و سنگین بود.

و دیگر پس از فقدان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در دنیا و زندگی آن خیری نیست و دیگر خوشی جایگاهی ندارد و آرزوی ماندن در ما نیست.

زمان شهادت امام

در تعیین سال شهادت امام علیه السلام نقلهای مختلفی به ثبت رسیده است:

سال ۲۰۲ ه.ق (۱).

سال ۲۰۳ ه.ق (۲).

نظریه ی دوم نزد صاحبنظران مشهورتر است و شیخ کلینی آن را برگزیده و مسعودی نیز آن را نقل کرده است.

برخی از نویسندگان معاصر به استناد این که تاریخ ضرب سکه هایی که نام امام بر آنها نقش بسته است به سال ۲۰۴ ه.ق نیز دیده شده، اظهار کرده اند که پس باید سال شهادت را ۲۰۴ ه.ق بدانیم. (۳).

ولی چنان که علامه سید محسن امین یادآور شده است، تاریخ ضرب سکه ها دلیل آن نمی شود که سکه ها در زمان حیات امام ضرب شده باشد، بلکه ممکن است مردم به جهت تبرک پس از شهادت امام آنها را تهیه کرده باشند. (۴).

در تعیین روز شهادت آن حضرت نیز اتفاق نظر نیست و نظریه های زیر دیده می شود:

- هفت روز مانده به پایان ماه رمضان. (۵).

---

۱ - ۳۶۶. کافی ۴۹۲: ۱؛ اثبات الوصیه ۲۲۸؛ الائمه الاثنی عشر ۹۸؛ بحارالانوار ۲۹۳: ۴۹؛ اعیان الشیعه ۱۲: ۲؛ مجالس السنیه ۵۵۳: ۲.

۲- ۳۶۷. کافی ۴۸۱: ۱؛ مروج الذهب ۴۴۱: ۳؛ التنبیه و الاشراف ۳۰۳.

۳- ۳۶۸. زندگانی حضرت امام علی بن موسی الرضا، عمادزاده اصفهانی ۵۲۲: ۱.

۴- ۳۶۹. اعیان الشیعه ۲۱: ۲.

۵- ۳۷۰. عیون اخبار الرضا ۱۹: ۱؛ اعلام الوری ۳۰۳؛ بحارالانوار ۲۹۳: ۴۹.

- ۲۳ ذی القعده. (۱).

- آخرین روز ذی الحجه. (۲).

- اول ماه صفر. (۳).

- ۱۷ ماه صفر. (۴).

- آخر ماه صفر. (۵).

در میان این نقلها، نظریه ی آخر یعنی آخرین روز از ماه صفر، مشهورترین و قابل اعتمادترین نقل است.

در بیشتر نقلها، روز جمعه، روز شهادت آن حضرت دانسته شده است. (۶).

بنابراین، مشهورترین و قویترین نظریه در تاریخ شهادت آن حضرت، روز جمعه، آخرین روز ماه صفر سال ۲۰۳ ه.ق می باشد و آن گرامی در هنگام شهادت، پنجاه و پنج سال از عمر پر برکتش می گذشته است. (۷).

مکان شهادت و مرقد امام رضا

امام علیه السلام در شهر طوس به شهادت رسید و چنان که خود پیش بینی و سفارش کرده بود، آن حضرت را در نقطه ای از سناباد که بعدها «مشهد الرضا» نام گرفت، به خاک سپردند.

گویا چنین مقدر بود تا فرزندی از نسل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامی از ائمه اثنی عشر علیهم السلام، در سرزمینی دور از «مدینه الرسول» به شهادت رسد، تا مرقد

۱- ۳۷۱. بحارالانوار ۲۹۳: ۴۹.

۲- ۳۷۲. اثبات الوصیه ۲۸۸؛ اعیان الشیعه ۱۲: ۲.

۳- ۳۷۳. التنبیه و الاشراف ۳۰۳.

۴- ۳۷۴. بحارالانوار ۲۹۳: ۴۹، به نقل از: مصباح کفعمی.

۵- ۳۷۵. کافی ۴۰۲: ۲؛ مروج الذهب ۴۴۱: ۳؛ ارشاد مفید ۲۳۹: ۲؛ اعلام الوری ۳۰۳؛ وفیات الاعیان ۲۷۰: ۲؛ کشف الغمه ۱۵۰: ۳؛ اعیان الشیعه ۱۲: ۲.

۶- ۳۷۶. عیون اخبار الرضا ۱۹: ۱؛ اعلام الوری ۳۰۳؛ بحارالانوار ۲۹۳: ۴۹؛ المجالس السنیه ۵۵۳: ۲.

۷- ۳۷۷. مروج الذهب ۴۴۱: ۳؛ عیون اخبار الرضا ۱۹: ۱؛ اعلام الوری ۳۰۳؛ موالید الائمه و وفیاتهم ۱۲۵.

نورانیش، قلب میلیونها موحد دلباخته را متوجه کوثر زلال ولایت کند و بارگاهش در سرزمین پهناور اهل محبت و ولایت، مأمن دلهای رمیده و آهوان پناهجویی باشد که از صیاد عصیان گریخته و به دامان ولی خدا، پناهنده شده و خواهند شد.

سلام بر او آنگاه که تولد یافت و آن زمان که مظلومانه و دور از خاندان به شهادت رسید و آن روز که در اوج شکوه و عظمت، گام بر صحنه ی رستاخیز گذارد و چون آفتاب، جان شیعیانش را نور امید بخشد.

ص: ۱۷۴

گذری بر ساحل معارف رضوی

اشاره

یکی از مهمترین دلایل استمرار خط امامت، تحکیم پایه های معرفت دینی در میان امت اسلامی و تثبیت ره آوردهای پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و تفسیر صحیح وحی به تناسب استعداد و نیاز و شرایط گوناگون جامعه ی اسلامی بوده است.

تاریخ امامت نشان دهنده ی این واقعیت است که هر یک از امامان در زندگی سیاسی، اجتماعی و علمی خود شیوه ی خاصی را پیموده و این به خاطر شرایط متفاوت و نیازهای متنوع جامعه ی آنان بوده است. این در حالی است که اصول و اهداف و پیام اصلی آنان، یکی بوده و کمترین تمایز و مغایرتی با یکدیگر نداشته است.

بدین سان، سر تفاوت و تنوعی که در دلایل انبیاء و شیوه ی تبلیغ و بیان آنان مشهود بوده است، آشکار می شود.

امام علی بن موسی علیه السلام این واقعیت را در زمینه شخصیت و روش ابزار هدایتی انبیاء به روشنی توضیح داده و فرموده است:

«هنگامی که خداوند موسی بن عمران را به پیامبری مبعوث کرد، سحر و جادو بیشترین چیزی بود که بر مردم زمان او چیره شده بود. از این رو، خداوند به موسی معجزه ای داد که در توان مردم نبود و سحر آنان را باطل می ساخت و حجت خدا را برایشان تمام می نمود.

عیسی علیه السلام زمانی از سوی خداوند به پیامبری برانگیخته شد که مردم زمانش گرفتاری بیماریهای مزمن و علاج ناپذیر شده بودند و نیاز به طب داشتند. از این رو، خداوند متناسب با نیاز آن مردم، معجزه ای به عیسی علیه السلام عطا کرد که مردم از داشتن همانند آن ناتوان بودند و این چنین حجت خداوند بر آنان تمام گشت.

ص: ۱۷۵

پیامبر اسلام، حضرت محمد صلی الله علیه و آله - زمانی مبعوث شد که مردم زمانش اهل سخنوری و شعر و ادب بودند. از این رو، خداوند بر پیامبر قرآنی نازل کرد که مواعظ و احکامش برترین بود و مردم از آوردن همانندش ناتوان بودند.»

شایان توجه است که در ادامه ی این حدیث، ابن سکیت که روایتگر سخن امام است از آن حضرت می پرسد:

«فما الحجه علی الخلق الیوم؟»

در عصر حاضر، حجت خداوند بر خلق چیست؟

امام در پاسخ می فرماید:

«العقل یعرف به الصادق علی الله فیصدقه و الکاذب علی الله فیکذبه.» (۱).

در عصر حاضر، عقل و اندیشه حجت خداوند بر خلق است، زیرا با عقل می توانند راستگویان را از دروغگویان تشخیص دهند و آنان را تصدیق و اینان را تکذیب نمایند.

از این روایت چند نکته را می توان نتیجه گرفت:

۱ - ابزار و نوع بیان پیشوایان الهی، متناسب با شرایط و مقتضیات زمانشان متفاوت بوده است.

۲ - ادیان آسمانی قبل از اسلام، پس از گذشت چند قرن، به تجدید و بازسازی اساسی نیاز داشته اند، ولی دین پیامبر خاتم، هرگز به چنان بازسازی بنیادی نیاز پیدا نخواهد کرد.

۳ - سر تفاوت عصر پیامبر اکرم را با عصر سایر انبیاء باید در این نکته جست وجو کرد که عصر دین اسلام، عصر تفکر و عقل و اندیشه است.

۴ - رشد عقل و اندیشه در عصر رسالت اسلام، به معنای بی نیازی از مکتب وحی و رهنمود انبیاء نیست، بلکه مردمان در پرتو این پیشرفت و تکامل قادر خواهند بود که پیام دین را دریابند و از آن پاسداری کنند و تفسیر درست را از تحریف بازشناسند.

اکنون می توانیم سر تفاوت شیوه های بیانی امامان را با همین ملاک که علی بن موسی علیه السلام بیان فرموده است، به دست آوریم.

۱- ۳۷۸. الکافی ۲۴: ۱، ح ۲۰؛ علل الشرایع ۱۱۵: ۱؛ عیون اخبار الرضا ۷۹: ۲؛ مسند الامام الرضا ۴۸: ۱.

عصر امام، عصر مناظره و بحث آزاد

از ویژگی های عصر علی بن موسی علیه السلام، گسترش و رواج مباحثات میان ادیان و مذاهب است.

موضوع مناظره در زندگی امام باقر و امام صادق علیهماالسلام نیز وجود داشته است، اما اوج این حرکت را می توانیم در زندگی علمی، سیاسی و اجتماعی امام رضا علیه السلام شاهد باشیم.

اهمیت این موضوع از آن روست که گرایش جامعه اسلامی و محافل علمی - دینی به بحث و گفت وگو نشان دهنده ی راهیابی مباحث مختلف فلسفی و کلامی به حوزه ی محافل اسلامی و همچنین رشد روحیه کاوشگری در میان مسلمانان بوده است. از سوی دیگر، استقبال بی چون و چرای اهل بیت علیهم السلام از این گونه محافل و مباحث، دو نتیجه قطعی را به همراه داشته است:

۱ - مهر تأییدی بر این تبادل اندیشه و بحثهای آزاد به شمار می آمده است.

۲ - منطقی بودن و استدلال پذیر بودن اندیشه و معارف آنان را می رسانده است.

استقبال اهل بیت علیهم السلام از مباحثات آزاد میان ادیان و مذاهب و حضور آنان در این میدان، نشانگر آن است که آنان مبانی اعتقادی اسلام را، دارای پایه های برهانی و قوی می دانسته و اعتقاد داشته اند که معارف دین با عقل و علم قابل دفاع بوده و هست.

اطمینان آنان به حقانیت دین و واقعگرایی شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و علمی بودن آنان سبب شده است تا ژرف کاویهای عقلی و پرسشهای دینی را ارج نهند و پیروان خود را به تأمل و تدبر و مناظره و مباحثه ی علمی دعوت نمایند و آنان را از باورهای سطحی و اعتقادات بی اساس و عملکردهای بی منطق و هرگونه حرکت بدون علم پرهیز دهند.

دانش و بینش، قبل از هر تلاش

امام رضا علیه السلام می فرماید:

«العامل علی غیر بصیره کالسائر علی غیر الطریق لا یزیده سرعه السیر الا بعدا عن الطریق.» (۱).

ص: ۱۷۷

۱- ۳۷۹. کافی ۴۴: ۱؛ بحارالانوار ۲۰۶: ۱؛ فقه الرضا ۳۸۱.

خداست و اقرار به پروردگار خدای یکتا در بردارنده ی مصالح گسترده ای است، چه این که کرنش در برابر پروردگار یگانه، مستلزم رها کردن معبودان دروغین است.

نماز، ایستادن خاضعانه انسان در برابر خداوند جبار است. نماز، طلب بخشایش گناهان گذشته از درگاه الهی را در بردارد.

سجده و نهادن پیشانی بر خاک در هر روز، موجب آن است که بندگان خدا همواره او را به یاد داشته و از یاد نبرند. با خشوع و تواضع و کوچکی، از خداوند فزونی دین و نعمتهای دنیا را طلب کنند و از فسادها بیزاری جویند.

این حضور دائمی و مستمر در پیشگاه الهی موجب می شود که انسان از تدبیرگر هستی و آفریننده ی خود غفلت نورزد و گرفتار سرمستی و طغیان نشود.» (۱).

فلسفه ی حرمت نوشیدنیهای سکرآور

امام علی بن موسی علیه السلام می فرماید:

«خداوند بدان جهت نوشیدن شراب را ممنوع ساخت که مایه فساد و تباهی است، عقل را می زداید و زمینه انکار خداوند و دروغ بستن به خدا و رسول و بسیاری از کردارهای زشت چون قتل، زنا، دادن نسبتهای ناروا به دیگران و بی باکی در برابر گناهان را پدید می آورد.

- پس تنها شراب نیست که حرام است، بلکه - هر نوشیدنی که باعث مستی و سکر شود حرام می باشد، زیرا همان علتی که در شراب باعث حرمت آن شده است در سایر مشروبات مست کننده نیز وجود دارد.

بنابراین، هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد و به ما خاندان رسالت محبت می ورزد، باید از هر نوشیدنی مست کننده، دوری جوید، زیرا میان ما و نوشنده ی مسکرات هیچ گونه رابطه ی مودت نیست.» (۲).

۱- ۳۸۰. «فان قال: فلم امروا بالصلاه؟ قیل: لان فی الصلاه الاقرار بالربوبیه و هو صلاح عام، لان فیه خلع الانداد، و القیام بین یدی الجبار بالذل و الاستکانه و الخضوع و الخشوع، و الاعتراف و طلب الاقاله من سالف الذنوب، و وضع الجبهه علی الارض کل یوم و لیله لیکون العبد ذاکرا لله غیر ناس له ... لئلا ینسی العبد مدبره و خالقه، فیبطر و یطغی.» عیون اخبار الرضا ۱۰۳ - ۱۰۴: ۲؛ علل الشرایع ۲۵۶: ۱؛ بحارالأنوار ۶۴: ۶؛ مسند الامام الرضا ۱۵۵: ۲، با اختلاف در عبارت.

۲- ۳۸۱. سمعت أباالحسن علی بن موسی علیه السلام یقول: «حرم الله الخمر لما فیها من الفساد، و من تغییرها عقول شاربیها، و حملها ایاهم علی انکار الله عزوجل، و الفریه علیه و علی رسله، و سائر ما یکون منهم من الفساد و القتل و القذف و الزنا و قله الاحتجاز من شی ء من الحرام، فبذلک قضینا علی کل مسکر من الاشربه انه حرام محرم، لانه یأتی من عاقبتها ما یأتی من عاقبه الخمر، فلیجتنبه من یؤمن بالله و الیوم الآخر و یتولانا و ینتحل مودتنا کل شراب مسکر، فانه لا عصمه بیننا و بین شاربیها.» عیون

اخبار الرضا ۹۸ – ۹۹: ۲؛ علل الشرایع ۴۷۵ – ۴۷۶: ۲؛ بحارالأنوار ۱۰۷: ۶؛ مسند الامام الرضا ۳۵۷: ۲.

در روز قیامت به انسان عابد گفته می شود: تو خوب انسانی بودی، تمام همت تو آن بود که خودت را نجات دهی. پس اکنون وارد بهشت شو.

[و اما در سوی دیگر انسان فقیه و دین شناسی وجود دارد که در روشنگری مردم کوشیده است.]

فقیه، انسان آگاه و ژرف اندیش است که پرتو معرفت خود را بر زندگی دیگران نیز افشانده است و در نتیجه ی این معرفت بخشی، ایشان را از دامهای انحراف و دسیسه های دشمنانشان پرهیز داده و نعمتهای الهی را بر آنان فزونی بخشیده و رضایت خداوند را نصیبشان ساخته است.

در روز قیامت به چنین انسان ژرف اندیش و هدایتگری گفته می شود: ای حامی یتیمان خاندان پیامبر (شیعیانی که در زمان غیبت امام زمان علیه السلام به سر می برند و از نور حضور امامشان محرومند) و ای کسی که اندیشه های ضعیف را با هدایتها و روشنگریهای خود یاری داده ای، بایست و برای همه ی آنان که از خرمن دانش و بینش تو بهره جسته اند شفاعت کن. پس از این فرمان، او به شفاعت می پردازد و خود به همراه گروه گروه از هدایت یافتگانش وارد بهشت می شود ... اکنون ببین که چه فاصله زیادی است میان جایگاه یک عالم ژرف اندیش و هدایتگر با عابدی خودنگر.

تشویق به ژرف کاوی و پرسش علمی

برخلاف برخی از رهبران مذاهب که پرسش را زمینه گسترش شبهات و مقدمه ی شک و بی اعتقادی دانسته اند، اهل بیت علیهم السلام تأملات علمی و پرسشهای دینی را یک ارزش شمرده اند.

امام علی بن موسی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است:

«العلم خزائن و مفاتیحه السؤال، فاسألوا یرحمک الله، فانه یؤجر فیه أربعه: السائل و المعلم و المستمع و المجیب له.» (۱).

دانش، گنجینه هایی است که پرسش کلید آن است. خدایتان مورد لطف و رحمت قرار دهد، بپرسید! زیرا در کار پرسش و جستار علمی، چهار نفر پاداش معنوی دریافت می کنند: ۱ - سؤال کننده

۲-معلم

۳-شنونده

۴ - پاسخ دهنده.

همچنین آن حضرت در روایتی دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

۱– ۳۸۲. عیون اخبارالرضا ۲۸: ۲؛ بحارالانوار ۱۹۷: ۱، ح ۳ و ۳۶۳: ۱۰، ح ۱۲؛ مسند الامام الرضا ۵: ۱.

«کونوا دراه و لا تکونوا رواه، حدیث تعرفون فقهه خیر من الف تروونه.» (۱).

اهـل درایت و درک باشـید نه اهـل حکـایت و نقـل! هرگـاه عمق و ژرفـای یک حـدیث را بشناسـید، از هزار حـدیث که فقط روایتگر آن باشید، برتر است.

نظام هستی و نظام دین، دارای فلسفه و حکمت

تشویق به تفکر و علم آموزی و کسب بصیرت و آگاهی، آن گاه معنا می یابد که موضوع تفکر و پژوهش، از نظامی عالمانه و حکیمانه برخوردار باشد.

به بیان دیگر، اگر اهل بیت عصـمت و طهارت علیهم السلام پیروان خود را به تعقل و کسب دانش در همه ی زمینه های هستی شناسـی و دین شناسـی دعوت کرده اند و از مؤمنان خواسـته اند تا مسیر دین و زندگی فردی و اجتماعی خود را کورکورانه و جاهلانه نپیماینـد، بلکه باور و عمل خود را بر پایه ی معرفت و یقین و بینش اسـتوار سازنـد؛ این دسـتور زمانی سازنـده و مفید است که موضـوع تفکر و عمـل انسـان مؤمن - یعنی نظـام هسـتی و احکـام و باورهـای دینی - دارای دلیـل، فلسـفه، حکمت و مصـلحت باشـد؛ زیرا اگر پیـدایش جهـان و مظـاهر مختلف آن بیهوده و بی اسـاس و ناهمسـاز با منطق عقل و علم باشـد و اگر دسـتورها و رهنمودهای دین دارای دلیل عقلی و علمی نباشد، معنا ندارد که انسان درباره ی آنها بیندیشد و کسب دانش کند. بدین سان وقتی در مکتب اهل بیت علیهم السـلام برای عقل و اندیشه و علم و بینش ارزش قائل شده اند، خواه ناخواه لازمه ی آن این است که ایشان نظام تکوین (مجموعه ی هستی) و نظام تشـریع (برنامه های دین) را قانونمنـد، عالمانه و دارای فلسـفه و دلیل بدانند.

این فهم دینی تنهـا از یک ملازمه ی عقلی اسـتفاده نمی شود، بلکه خوشـبختانه در روایات امام علی بن موسـی علیه السـلام به فلسفه و حکمت بخشی از پدیده های هستی و باورهای دینی تصریح شده است.

البته قبل از ارائه نمونه ای از این روایات، یادآوری این نکته ضـروری است که فلسـفه داشـتن هستی و دین بدان معنا نیست که همه ی آنها برای همه ی انسانها در همه ی مقاطع تاریخ بشـر آشکار باشد، بلکه بسیاری از آنها در پرتو رشد دانش و پیشرفت امکانات علمی روشن می شود و بخشی از آنها چه بسا فراتر از احساس و ابزار علمی انسان باشد.

علاوه بر این، آن مقدار از فلسفه احکام یا فلسفه هستی که در روایات امامان علیهم السلام

۱- ۳۸۳. اخبار اصبهان ۱۳۸: ۱؛ مسند الامام الرضا ۸: ۱.

یاد شده است، همه ی سخن نیست، چه این که امامان در پاسخ به پرسشها، فهم پرسشگر، نیاز مخاطب، امکانات اثباتی و ابزار علمی زمان را در نظر داشته اند و در محدوده ی درک و توان مخاطب به بیان حکمتها پرداخته اند، زیرا اگر فراتر از درک پرسشگر و بیرون از امکانات علمی زمان پاسخی می داده اند، نه تنها برای مخاطب، مایه هدایت و رشد نبوده، بلکه موجب تردید و انکار او می شده است.

بلی! آنچه از مجموع این گونه روایات به یقین می توان نتیجه گرفت این است که

۱ - «فلسفه داشتن و حکیمانه بودن نظام هستی و نظام تفکر و برنامه های دین»

۲ - «قابل فهم بودن بخش زیادی از آن برای بشر»

۳ - «ممنوع نبودن تفکر درباره ی فلسفه هستی و دین»، اصولی پذیرفته شده، در مکتب اهل بیت عصمت و طهارت بوده است.

فلسفه ی گوناگونی پدیده های هستی

از امام علی بن موسی علیه السلام سؤال شد که چرا خداوند موجودات هستی را در گونه ها و شکلهای مختلف آفریده و به یک نوع بسنده نکرده است؟

امام در پاسخ فرمود:

«یکی از فلسفه های تنوع و گوناگونی مخلوقات خداوند این است که مردمان، خداوند را از آفرینش انواع مختلف موجودات ناتوان نپندارند. اما اکنون هیچ تصویر - بایسته و ارزشمندی - در ذهن منکران خدا شکل نمی گیرد، مگر این که خداوند موجودی همانند آن را خلق کرده است.

با وجود این گوناگونی در آفرینش خداوند، دیگر جای این سؤال باقی نمانده است که کسی بپرسد: «آیا خداوند می تواند چنین یا چنان موجودی را بیافریند؟»

اکنون با نظاره بر پهنه ی هستی و موجودات متنوع آن، می توان شاهد قدرت الهی بود و دانست که خداوند بر همه چیز تواناست و محدودیتی در قدرت و آفرینش ندارد.» (۱).

ص: ۱۸۱

---

۱ - ۳۸۴. عن ابن الحسن الرضا علیه السلام قال: قلت له: یا ابن رسول الله لم خلق الله عزوجل الخلق علی انواع شتی، و لم یخلقهم نوعا واحدا؟ فقال: «لئلا یقع فی الاوهام انه عاجز، فلا تقع صوره فی وهم ملحد الا و قد خلق الله عزوجل علیها دلقا و لا یقول قایل: قل یقدر الله عزوجل علی أن یخلق علی صوره کذا و کذا الا وجد ذلک فی خلقه تبارک و تعالی، فیعلم بالنظر الی انواع خلقه انه علی کل شی ء قدیر.» عیون اخبار الرضا ۷۵: ۲؛ بحارالانوار ۴۱: ۳، ح ۱۵؛ مسند الامام الرضا ۴۳: ۱، ح ۶۲.

چنان که گفته شد، این فرمایش امام به معنای آن نیست که تنوع آفریده های خداوند فقط برای اثبات قدرت اوست، بلکه امام به دلیل موضع و رسالت دینی خود، تنها به جنبه ی توحیدی و معرفت دینی آن اشاره کرده است. امروزه در پرتو آگاهیهای تجربی، انسان به ابعاد جدیدی نیز پی برده و دانسته است که جریان صحیح چرخه ی حیات در کره ی زمین، هماهنگی با محیط زیست، قدرت دفاع، امکان تغذیه و ... جنبه های دیگری است که گوناگونی آفریده های خداوند را می طلبیده است.

فلسفه ی ضرورت ایمان به خداوند

فضل بن شاذان نیشابوری در مجموعه ای که از روایات علی بن موسی علیه السلام فراهم کرده و همه ی آنها درباره ی فلسفه احکام دین و مبانی اعتقادی است، این روایت را آورده است:

«اگر سؤال شود نخستین دستور ضروری دین چیست، در پاسخ باید گفت: نخستین واجب، اقرار به خداوند و رسولان و حجتهای اوست.

اگر سؤال شود که چرا خداوند این امور را واجب ساخته است، در پاسخ گفته می شود: ضرورت ایمان به خدا و رسولان و حجتهای او، دلایل فراوان دارد؛ از آن جمله این که، اگر مردم به خداوند متعال ایمان نیاورند و به وجود او اقرار نکنند، از کارهای خلاف و ارتکاب ظلم و جنایت دوری نخواهند جست، به هر چه تمایل پیدا کنند و آن را مایه لذت خود بیابند رو می آورند، بدون این که کسی را مراقب و ناظر بدانند! اگر به راستی مردمان چنین بیندیشند و چنین رفتار کنند، جامعه ی بشری سراسر تباه می شود و همه ی انسانها نسبت به یکدیگر براساس ظلم و زور سیطره خواهند جست.

... ایمان به خداوند، علاوه بر جلوگیری از گسترش فساد اجتماعی - که ممکن است کسانی گمان کنند از طریق حاکمیت قوانین مدنی می توان جلوی آن را گرفت - جلو فسادهای درونی را می گیرد. چه این که ما می دانیم آدمی در تنهایی و خلوت و دور از چشم ناظران بشری، گاه به فساد و گناه رو می آورد - در این گونه موارد هیچ قانون بشری نمی تواند جلوگیر انسان باشد، بلکه تنها ایمان به خداوند است که در نهان و عیان، قدرت اصلاح فرد و جامعه را داراست - و اگر ایمان و اقرار به خداوند

و بیم از او نباشد، هیچ انسانی در نهان، دست از خطا نخواهد شست ...

بنابراین، پایداری و تداوم جامعه شرافتمند بشری مرهون ایمان انسانها به خداوند دانا و آگاهی است که آشکار و نهان را می داند، به صلاح و درستی فرمان داده و از فساد و تباهی نهی کرده است و هیچ چیز نهفته ای بر او پنهان نمی ماند.» (۱).

فلسفه لزوم شناخت انبیاء

امام علی بن موسی علیه السلام می فرماید:

«اگر سؤال شود که چرا بر مردم شناخت انبیاء ضروری است و باید به حقانیت آنان اقرار کنند و از رهنمودهاشان اطاعت نمایند؟

در پاسخ آنان گفته می شود: از آن جا که در نظام وجودی و قوای فکری انسانها، شناخت همه ی مصالح و بایدها و نبایدها، قرار داده نشده است و آنان نمی توانند به تنهایی همه ی مصالح خود را بشناسند، و از سوی دیگر، خداوند برتر است از این که دیده شود و خود در میان مردم ظاهر گردد تا کاستیهای ایشان را جبران نماید، پس ناگزیر باید رسولانی را مبعوث کند تا پیام او را به خلق برسانند.

این فرستادگان الهی باید معصوم باشند تا پیام الهی را به مردم ابلاغ کنند. حال اگر با این همه، شناخت رسولان و اطاعت از ایشان لازم نبود، نتیجه آن بود که آمدن رسولان بیهوده باشد، در حالی که خداوند کار بیهوده انجام نمی دهد.» (۲).

۱- ۳۸۵. قال ابومحمد الفضل بن شاذان النیسابوری، قال الرضا علیه السلام: «... فان قال قائل فما اول الفرائض؟ قیل له: الاقرار بالله و برسوله و حجته و بما جاء من عندالله عزوجل. فان قال: لم امر الخلق بالاقرار بالله و برسله و بحججه و بما جاء من عندالله عزوجل؟ قیل لعلل کثیره؛ منها: ان من لم یقر بالله عزوجل، لم یجتنب معاصیه، و لم ینته عن ارتکاب الکبائر و لم یراقب احدا فیما یشتهی و یستلذ عن الفساد و الظلم و اذا فعل الناس هذه الاشیاء و ارتکب کل انسان ما یشتهی و یهواه من غیر مراقبه لاحد، کان فی ذلک فساد الخلق اجمعین و وثوب بعضهم علی بعض ...» و منها انا وجدنا الخلق قد یفسدون بامور باطنه و مستوره عن الخلق، فلولا الاقرار بالله و خشیته بالغیب، لم یکن احد اذا خلا بشهوته و ارادته یراقب احدا فی ترک معصیته ... فلم یکن قوام الخلق و صلاحهم الا بالاقرار منهم بعلیم خبیر یعلم السر و اخفی، آمر بالصلاح، ناه عن الفساد، و لا تخفی علیه خافیه.» عیون اخبار الرضا ۹۹: ۲؛ بحارالانوار ۵۸: ۶، ح ۱؛ مسند الامام الرضا ۴۵: ۱، ح ۷۱.

۲- ۳۸۶. «فان قال: فلم وجب علیهم معرفه الرسل و الاقرار بهم و الاذعان لهم بالطاعه؟ قیل: لانه لما لم یکن فی خلقهم و قواهم ما یکملون به مصالحهم، و کان الصانع متعالیا عن أن یری، و کان ضعفهم و عجزهم عن ادراکه ظاهرا، لم یکن بد لهم من رسول بینه و بینهم، معصوم یؤدی الیهم امره و نهیه ... فلو لم یجب علیهم معرفته و طاعته لم یکن لهم فی مجی ء الرسول منفعه و لا سد حاجه ... و لیس هذا من صفه الحکیم الذی اتقن کل شی ء.» (عیون اخبار الرضا ۱۰۰: ۲؛ بحارالانوار ۵۸: ۶، ح ۱؛ مسند الامام الرضا ۵۰: ۱).

فلسفه نیاز به امام و رهبری دینی

امام علی بن موسی علیه السلام می فرماید:

«اگر گفته شود که براساس چه نیاز و ضرورتی خداوند «اولی الامر» و فرمانروایانی قرار داده و مردم را به اطاعت از ایشان واداشته است؟

گفته می شود:

نیاز به حاکم الهی و مدیریت دینی - اجتماعی، از جنبه های متعددی قابل بررسی است؛ از جمله این که وقتی - مردم اصل وجود خدا را پذیرفتند و به انبیاء و امر و نهی آنان ایمان آوردند - پس از آگاهی به حدود و قوانین الهی و پس از این که وظیفه یافتند از قوانین دین تجاوز نکنند، زیرا تجاوز به حریم قانون الهی آثار ناپسندی را برایشان به دنبال دارد، خواهند یافت که اجرای قوانین وحی و حفظ حدود الهی بدون مدیریت اجتماعی امامی امین تحقق پذیر نیست، زیرا بدون نظارت و حاکمیت قانون چه بسا افراد حاضر نباشند از لذت و منفعت خویش به خاطر دیگران بگذرند!

این است که خداوند در نظام تشریع، سرپرستان و مدیران شایسته و امینی را قرار داده است تا مفاسد اجتماعی را از جامعه دور سازند و حدود احکام الهی را برپا دارند.» (۱).

علت نیاز جامعه اسلامی به حکومت دینی

امام علی بن موسی علیه السلام در نگاه به فلسفه سیاسی و بیان ضرورت وجود امام و رهبری الهی و حکومت دینی برای جامعه اسلامی، بیانی جامع و ژرف دارد. چه این که پس از تبیین ضرورت اصل وجود امام به این نکته می پردازد که اصولا نیاز به

۱- ۳۸۷. «فان قال: فلم جعل اولی الامر و امر بطاعتهم؟ قیل: لعلل کثیره، منها أن الخلق لما وقفوا علی حد محدود و امروا ان لا یتعدوا ذلک الحد، لما فیه من فسادهم لم یکن یثبت ذلک و لا یقوم الا بان یجعل علیهم فیه امینا یمنعهم من التعدی و الدخول فیما حظر علیهم، لانه لو لم یکن ذلک لکان احد لا یترک لذته و منفعته لفساد غیره، فجعل علیهم قیما یمنعهم من الفساد و یقیم فیهم الحدود و الاحکام.» عیون اخبار الرضا ۱۰۰: ۲؛ علل الشرایع ۲۷۴: ۱؛ بحارالانوار ۶۰: ۶.

مدیریت و رهبری اجتماعی، چیزی نیست که به جوامع اسلامی اختصاص داشته باشد، بلکه هر مجموعه ی بشری نیازمند مدیریت و رهبری است. به تعبیر دیگر، نیاز مجموعه های انسانی به رهبر، امری غیرقابل انکار است و دین نمی تواند این ضرورت اجتماعی را نادیده گرفته و برای آن هیچ پیش بینی و اقدامی نکرده باشد.

سخن حضرت رضا علیه السلام در این زمینه چنین است:

«از جمله دلایل نیاز جامعه اسلامی به رهبری و حکومت شایستگان، این است که اساسا ما هیچ گروه و ملتی را نمی توانیم در تاریخ بیابیم که بدون سرپرست و رئیس بقا یافته و زندگی کرده باشند، زیرا مسائل دینی و دنیایی، برای تحقق اجتماع، خواه ناخواه نیازمند مدیریت و رهبری است.

بر این اساس، در نظام حکیمانه ی خداوند احتمال نمی رود که این ضرورت را نادیده گرفته و بندگان را بدون رهبری مشخص و شایسته رها کرده باشد؛ رهبری که مایه پایداری جامعه است و در پرتو او می توانند با دشمن بستیزند و اموال و دارایی های عمومی را به مصرف صحیح رسانند. آن رهبری که جمعه و جماعت ایشان را برپا دارد و سایه سنگین ظالمان را از سر مظلومان کوتاه گرداند.» (۱).

امام علیه السلام به دنبال بیان این فلسفه ی عام سیاسی به ویژگی های رهبری در جامعه اسلامی اشاره دارد و یادآور می شود که مدیریت سیاسی و دینی در جامعه اسلامی باید «امین» و «پاسدار ارزشهای معنوی و دینی» و «سرپرستی امانتدار و مورد اطمینان» باشد، زیرا اگر فرمانروای امت اسلامی دارای این خصلتها نباشد، دین از میان می رود، سنتهای شرعی و احکام الهی تغییر می یابد، بدعتگران فزونی می یابند، بی دینان بر دین یورش می برند و امر دین را بر مسلمانان مشتبه می سازند. (۲).

۱- ۳۸۸. «و منها انا لا نجد فرقه من الفرق و لا مله من الملل بقوا و عاشوا الا بقیم و رئیس و لما لابد لهم منه فی امر الدین و الدنیا، فلم یجز فی حکمه الحکیم ان یترک الخلق مما یعلم انه لابد لهم منه، و لا قوام لهم الا به، فیقاتلون به عدوهم، و یقسمون فیئهم، و یقیم لهم جمعهم و جماعتهم، و یمنع ظالمهم من مظلومهم.» عیون اخبارالرضا ۱۰۱ : ۲؛ علل الشرایع ۲۷۴ : ۱؛ بحارالانوار ۶۰: ۶.

۲- ۳۸۹. «و منها انه لو لم یجعل لهم اماما قیما امینا حافظا مستودعا لدرست المله و ذهب الدین و غیرت السنن و الاحکام و لزاد فیه المبتدعون و نقص منه الملحدون و شبهوا ذلک علی المسلمین.» عیون اخبارالرضا ۱۰۱: ۲؛ علل الشرایع ۲۷۴: ۱، بحارالانوار ۶۰: ۶.

احکام دین، دارای دلیل و مصلحت

در جهـان بینی و نگرش توحیـدی، نه تنهـا اصـل آفرینش و نزول وحی و بعثت رسولان الهی بر پایه ی فلسـفه ی عقلی و علمی مبتنی است، بلکه یکایـک دسـتورات و رهنمودهـای دین - واجبهـا، حرامهـا، مسـتحبها و مکروهها - همه و همه دارای دلیل و مبتنی بر مصلحت یا مفسده ای هستند که در آنها نهفته است.

فضل بن شاذان در بیان مجموعه روایاتی از حضرت رضا علیه السلام در این باره نوشته است:

«اگر پرسش شود: آیا ممکن است خداوند حکیم بنده اش را بی دلیل به کاری فرمان دهد و از او چیزی را بخواهد که فاقد اثر و سازندگی است؟

به او گفته می شود: خیر! خدای حکیم نه کار بیهوده می کند و نه جهل به امور دارد تا از سر ندانستن، فرمانی بیهوده دهد ...

سؤال: این دلایل و علتها و فلسفه ها به راستی وجود دارد و قابل شناسایی است؟

پاسخ: آری قابل شناسایی است و هم اکنون برای اهلش روشن است.

سؤال: آیا شما این فلسفه ها و دلایل را می دانید؟

پاسخ: بلی بخشی از آنها برای ما شناخته شده است و بخشی هم از دسترس دانش بشر دور می باشد.» (۱).

دلیل وجوب نماز

امام علی بن موسی علیه السلام می فرماید:

اگر سؤال شود که چرا انسانها به نماز امر شده اند؟

در پاسخ گفته می شود: بدان جهت که در نماز اقرار به ربوبیت و پروردگاری

۱- ۳۹۰. قـال الفضل بن شاذان النیسابوری: «ان سأل سائل فقال اخبرنی هل یجوز ان یکلف الحکیم عبـده فعلا من الافاعیل لغیر عله و لا معنی؟ قیل له: لا یجوز ذلک لانه حکیم غیر عابث و لا جاهل. فان قال قائل: فاخبرنی لم کلف الخلق؟ قیل: لعلل کثیره. فان قال: فاخبرنی عن تلک العلل معروفه موجوده هی؟ ام غیر معروفه و لا موجوده؟ قیل: بل هی معروفه موجوده عنـد اهلها. فان قـال: أتعرفونهـا انتم ام لا ـ تعرفونهـا؟ قیـل لهم: منهـا ما تعرفه و منها ما لا نعرفه.» عیون اخبار الرضا ۹۹: ۲؛ علل الشرایع ۲۷۴: ۱؛ بحارالانوار ۵۸: ۶، ح ۱.

آن کس که بـدون بینش و آگـاهی به انجام کاری اقـدام نمایـد، هماننـد کسـی است که بیراهه راه پیمایـد. چنین فردی هر چه سریعتر حرکت کند، بیشتر از راه صحیح دور می شود.

این سـخن امام هشـتم علیه السلام هشداری است به آنان که همواره به کمیت و مقدار عمل می اندیشند و از کیفیت و حقیقت آن غافلنـد. چه این که اینان در هر دسـته و گروهی که قرار گیرنـد، بی آن که به درستی راه بیندیشـند، سـعی دارند با افراط و تندروی در همان مسـیر، خویش را پیشـتاز و جلودار معرفی کنند! ولی امام می فرماید، قبل از آغاز هر کار و گام نهادن در هر مسیر، نخست در اندیشه کسب بصیرت و دانش باش تا از درستی راه مطمئن شوی.

اگر عزم جهـاد داری، نخست چشـمانت را بگشـا و بـبین در کـدام راه به جهـاد پرداخته ای، زیرا هرگـونه اقـدام متهورانه و هر جانفشانی و شکنجه پذیری، جهاد در راه خدا به حساب نمی آید و ارزش نیست.

اگر در صـدد تزکیه نفس و رهیابی به مقام با تقوایان و زاهـدان هستی، بـدان که هرگونه ریاضت و پرهیز از نعمتهای دنیوی و روی آوری به هر مشـی و مرام سـاختگی و گوشه گیری و عزلت جویی و ترک وظایف اجتماعی، تزکیه نفس و مایه ی کمال معنوی و تقرب به خداونـد نیست، بلکه باید تزکیه نفس را از مردم، انبیاء و ائمه معصومین علیهم السـلام دریافت کنی تا اصـل راه را از دسـت نـدهی. افزون بر اینهـا، بـدان کـه اصولاـ رشـد واقعی و کمـال نهـایی انسـان در ایـن است که از دانش و بینش برخوردار باشد، درست بشناسد و درست بشناساند.

برتری اندیشمندان بر عابدان

امام رضا علیه السلام می فرماید:

«یقال للعابد یوم القیامه: نعم الرجل کنت همتک ذات نفسک و کفیت مؤونتک؛ فأدخل الجنه.

الا ان الفقیه من افاض علی الناس خیره، و انقذهم من اعدائهم و وفر علیهم نعم جلال الله تعالی و حصل لهم رضوان الله تعالی و یقال للفقیه: یا ایها الکافل لا یتام آل محمد الهادی لضعفاء محبیهم و موالیهم. قف حتی تشفع لکل من اخذ عنک او تعلم منک ... فانظروا کم صرف ما بین المنزلتین.» (۱).

۱- ۳۹۱. اخبار اصبهان ۱۳۸: ۱؛ بحارالانوار ۵: ۲، ح ۱۰؛ مسند الامام الرضا ۸: ۱.

علت تفاوت میراث زن و مرد

یکی از مسائلی که از دیر باز مورد پرسش قرار می گرفته است و در زمان حاضر به دلیل شعارهای تساوی جویانه ملل غرب میان زن و مرد، بیش از گذشته مورد سؤال قرار می گیرد و چه بسا حربه ای در دست منکران اسلام باشد و به وسیله آن، بخواهند عدالت اسلامی را زیر سؤال ببرند، موضوع تفاوت میراث زن و مرد در فقه اسلامی است، چه این که در شریعت اسلام هرگاه فردی از دنیا برود، دختران وی از میراث او سهمی به اندازه ی نصف سهم پسران او دارند. به تعبیر دیگر، سهم هر پسر دو برابر سهم هر دختر است.

امام علی بن موسی علیه السلام در بیان فلسفه این تفاوت فرموده است:

«علت این که سهم زنان از میراث، نصف سهم مردان می باشد این است که زن هنگام ازدواج، مهریه ای دریافت می کند، ولی مرد هنگامی ازدواج مهریه ای می پردازد. گذشته از این، دختر زمانی که ازدواج کند، مجبور نیست از دارایی خود صرف زندگی کند، بلکه نفقه و مخارج زندگی او بر عهده ی مرد اوست و او می تواند تمام سهم الارث خود را پس انداز نماید، ولی زمانی که پسر ازدواج می کند نه تنها باید مخارج زندگی خود را از میراث به دست آورده صرف کند، بلکه باید مخارج همسرش را نیز بپردازد.

بدین جهت است که خداوند سهم مردان را از میراث، بیش از سهم زنان قرار داده و فرموده است:

«مردان نفقه دهنده ی زنان هستند بدانچه خداوند ایشان را در ارث فزونی داده است.» (۱).

ص: ۱۸۸

---

۱ – ۳۹۲. الامام الرضا علیه السلام: «و علة اعطاء النساء نصف ما یعطی الرجال من المیراث، لان المرأه اذا تزوجت اخذت، و الرجل یعطی، فلذلک وفر علی الرجال، و علة اخری فی اعطاء الذکر مثلی ما یعطی الانثی، لأن الانثی فی عیال الذکر ان احتاجت و علیه أن یعولها، و علیه نفقتها، و لیس علی المرأه ان تعول الرجل و لا یؤخذ بنفقته ان احتاج فوفر الله تعالی علی الرجال لذلک و ذلک قول الله عزوجل: «الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم». عیون اخبار الرضا ۹۸: ۲؛ علل الشرایع ۵۷۰: ۲؛ من لا یحضره الفقیه ۲۵۳: ۴؛ التهذیب ۳۹۸: ۹؛ بحارالأنوار ۱۰۳: ۶؛ مسند الامام الرضا ۴۲۴: ۲.

در این بیان دقیق و روشن، امام رضا علیه السلام موضوع مهمی را روشن ساخته است و آن این که تفاوت زن و مرد در میراث، به خاطر آن نیست که اصولاـ مردان به دلیل جنسیت، بر زنان فضیلت و برتری دارند و اسلام با این حکم نخواسته است که موقعیت انسانی و ارزشی زن را پایین قلمداد نماید، چه این که ملاکهای مادی نمی تواند ملاک ارزشگذاری معنوی به شمار آید، بلکه اسلام در نظام اجتماعی و در کانون خانواده، وظایف خاصی را برای هر یک از زن و مرد مشخص ساخته است.

به زن اجازه داده است که هنگام پذیرش همسری، درخواست مهریه کند و به مرد تکلیف کرده است که پس از انتخاب همسر، باید نیازهای مادی و مخارج زندگی او را شخصا بر عهده گیرد.

سپس اسلام براساس این وظایف و موقعیت که برای هر یک از زن و مرد در نظر گرفته است، به سهمیه بندی میراث و سهم الارث زن و مرد نظر افکنده است. بنابراین، تفاوت یاد شده، بر مبنای وظایف اجتماعی زن و مرد است، نه براساس تفاوت ارزشی و انسانی آن دو. چنین داوری نه تنها دور از انصاف نیست که در نگاه جامع نگران، عدالت و انصاف است.

جایگاه قرآن در نظام معارف دین

در مکتب معارف رضوی، قرآن به عنوان کلام وحی، اصیلترین منبع شناخت حقایق دین و بایسته های هدایتی و تربیتی و معرفتی است.

تأکید بر این نکته از آن رو اهمیت دارد که برخی از سر ساده اندیشی، حرمت این کتاب جاودان نشناخته و در طریق کسب معرفت، دل به دیگر منابع بسته اند!

امام علی بن موسی علیه السلام به گونه های مختلفی، ارجمندی قرآن را به امت اسلامی یادآور شده است.

یکی از روشهای امام در تعظیم و بزرگداشت و اعتبار قرآن، این است که در بسیاری از موارد - چه در مناظره ها و چه در سایر بحثهای علمی - به آیات قرآن

استدلال می فرمود و سخن قرآن را، سخن نهایی و تردید ناپذیر می دانست. البته شایان یاد کرد است که استناد به آیات قرآن در مناظره ها و بحثهای آزاد، زمانی انجام گرفته است که مخاطب آن حضرت، مسلمان بوده و حقانیت قرآن را قبول داشته است و گرنه در مواردی که مخاطب به ادیان دیگری ایمان داشته و یا اصولا به هیچ دینی پایبند نبوده است، امام یا به دلایل عقلی استناد می جسته است یا به منابع مورد قبول خود آنان، چنان که آن حضرت در مناظره با جاثلیق مسیحی، به مطالب انجیل (۱) و در مباحثه با رأس الجالوت یهودی (۲)، به حقایق تورات و در بحث آزاد با بزرگ زرتشتیان (۳) و همچنین در مناظره با متکلم توانمندی چون عمران صابی، (۴) که اصولا معتقد به پروردگار هستی نبود، به دلایل عقلی تکیه کرده است و حال آن که وقتی در مناظره با مدعیان مسلمانی به اثبات عصمت انبیاء می پردازد (۵)، یا در گفت وگو با سلیمان مروزی (۶)، به توضیح برخی صفات و افعال الهی همت می گمارد، سراسر سخنان خود را به آیات قرآن مستند می سازد.

علاوه بر این شیوه، امام علی بن موسی علیه السلام با اهتمام به قرائت قرآن و تأمل و تدبر در آن، جایگاه و اهمیت آن را به شیعیان خود متذکر می شد.

ابراهیم بن عباس، یکی از راویان احادیث امام علیه السلام و شاهدان مجالس علمی آن حضرت می گوید:

هرگز ندیدم که از علی بن موسی علیه السلام سؤالی شود و آن گرامی پاسخ ندهد، و کسی را آگاهتر از او به تاریخ نیافتم. مأمون همواره تلاش داشت که با سؤالهای مختلف و در زمینه های گوناگون، آن حضرت را مغلوب و درمانده سازد، ولی هرگز بی پاسخ نماند.

۱- ۳۹۳. عیون اخبار الرضا ۱۵۴ - ۲۰۴: ۱؛ التوحید للصدوق ۴۱۷ - ۴۴۱؛ الاحتجاج ۴۱۵ - ۴۲۶: ۲؛ مسند الامام الرضا ۷۶ - ۱۰۳: ۲.

۲- ۳۹۴. عیون اخبار الرضا ۱۵۴ - ۲۰۴: ۱؛ التوحید ۴۱۷ - ۴۴۱؛ الاحتجاج ۴۱۵ - ۴۲۶: ۲؛ مسند الامام الرضا ۷۸ - ۸۵: ۲.

۳- ۳۹۵. عیون اخبار الرضا ۱۵۴ - ۲۰۴: ۱؛ مسند الامام الرضا ۸۴: ۲.

۴- ۳۹۶. عیون اخبارالرضا ۱۵۴ - ۲۰۴: ۱؛ التوحید ۴۱۷ - ۴۴۱؛ تحف العقول ۴۹۷ - ۵۰۰؛ الاحتجاج ۴۱۵ - ۴۲۶: ۲؛ مسند الامام الرضا ۸۵ - ۹۲: ۲.

۵- ۳۹۷. عیون اخبار الرضا ۱۹۲: ۱ به بعد.

۶- ۳۹۸. عیون اخبار الرضا ۱۷۹ - ۱۹۰: ۱؛ التوحید ۴۴۱ - ۴۵۴؛ الاحتجاج ۴۱۵ - ۴۲۶: ۲؛ مسند الامام الرضا ۱۰۳ - ۱۱۳: ۲.

امام علیه السلام تمام مطالب خود را به آیات قرآن مستند می ساخت و از قرآن استفاده می کرد. آن بزرگوار در هر سه شبانه روز، یک مرتبه قرآن را ختم می کرد و می فرمود:

«اگر بخواهم سریعتر از این نیز می توانم قرآن را ختم کنم، ولی هر آیه ای که مرور می کنم، در آن لختی تأمل می نمایم.» (۱)

قرآن، عالیترین پیام و کاملترین کلام

به امام رضا علیه السلام گفته شد: ای فرزند رسول خدا! نظر شما درباره ی قرآن چیست؟

امام فرمود:

«قرآن کلام خداست، از آن پا فراتر ننهید و از رهنمودهایش تجاوز نکنید و هدایت را از غیر آن مجویید، زیرا اگر از کتاب و منبع دیگری جز قرآن، طلب هدایت کنید، گمراه می شوید.» (۲).

در روایتی دیگر امام علیه السلام درباره ی قرآن فرموده است:

«خداوند، رسولش را به سوی خود فرا نخواند مگر پس از این که دین را برای او کامل ساخت و تمام قرآن را بر او فرو فرستاد؛ قرآنی که در آن همه چیز به تفصیل بیان شده است:

حلال، حرام، حدود، احکام و هر چیز دیگری که مردم - در مسیر هدایت - بدان نیازمند باشند.» (۳).

کمال قرآن، در پرتو امامت صالحان

امام علی بن موسی علیه السلام در پی بیان تمامیت کلام وحی و پاسخگویی آن به همه ی نیازها و ضرورتهای زندگی معنوی و مادی بشر، به این آیه از قرآن استشهاد فرموده است:

۱- ۳۹۹. عیون اخبار الرضا ۱۸۰: ۲؛ بحارالأنوار ۹۰: ۴۹.

۲- ۴۰۰. قلت للرضا علیه السلام: یا ابن رسول الله ما تقول فی القرآن؟ فقال: «کلام الله لا تتجاوزوه، و لا تطلبوا الهدی فی غیره فتضلوا.» عیون اخبار الرضا ۵۶: ۲؛ التوحید ۲۲۴؛ بحارالأنوار ۱۱۷: ۹۲؛ مسند الامام الرضا ۳۰۷-۳۰۸: ۱.

۳- ۴۰۱. الامام الرضا علیه السلام: «ان الله تبارک و تعالی لم یقبض نبیه صلی الله علیه و آله حتی اکمل له الدین و انزل علیه القرآن، فیه تفصیل کل شی ء، بین فیه الحلال و الحرام و الحدود و الاحکام و جمیع ما یحتاج الیه کملا.» کافی ۱۹۹: ۱؛ عیون اخبار الرضا ۲۱۶: ۱؛ معانی الأخبار ۹۶؛ تحف العقول ۵۱۳؛ الاحتجاج ۴۳۳: ۲؛ بحارالأنوار ۱۲۱: ۲۵؛ مسند الامام الرضا ۹۶: ۱.

«ما فرطنا فی الکتاب من شی ء» (۱).

ما به هیچ وجه در کتاب کوتاهی نکرده و هیچ چیز را فرو نگذارده ایم.

سپس به آیه ی تبلیغ استناد جسته است که در ماههای آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله پس از «حجه الوداع» - آخرین حج آن حضرت - نازل شده است:

«الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» (۲).

امروز دینتان را برایتان کامل ساختم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین، برایتان پسندیدم.

آن حضرت پس از بیان این دو آیه از قرآن برای شرح دادن این حقیقت که دین اسلام و کتاب آسمانی آن - قرآن - دین و کتابی کامل هستند و همه ی جنبه های ضروری معنوی و مادی زندگی انسان را در نظر گرفته اند، فرموده است:

«مسأله امامت - رهبری امامان معصوم علیهم السلام - از تمامیت دین است. رسول خدا صلی الله علیه و آله چشم از این جهان نبست، مگر این که پایه ها و معیارهای مهم دین را برای مردم بیان فرمود، راهها را برایشان روشن ساخت، آنان را در مسیر حق قرار داد و علی علیه السلام را به عنوان امام و راهنما برایشان تعیین کرد و تمامی مسائلی را که مردم بدان نیاز دارند برای آنان بیان نمود. اگر کسی گمان کند که خداوند دینش را کامل نساخته است، در حقیقت کتاب خدا را رد کرده و کافر شده است.» (۳).

امامت به انتخاب خداوند یا اختیار مردم

در روایات حضرت رضا علیه السلام موضوع امامت از دو زاویه مورد توجه قرار گرفته است:

۱ - امامت عامه؛ ۲ - امامت خاصه.

در روایات مربوط به امامت عامه به این حقیقت اشاره شده است که اصولا

۱- ۴۰۲. انعام: ۳۸.

۲- ۴۰۳. مائده: ۳.

۳- ۴۰۴. الامام الرضا علیه السلام: «و امر الامامه من تمام الدین، و لم یمض صلی الله علیه و آله حتی بین لامته معالم دینهم، و اوضح لهم سبیلهم، و ترکهم علی قصد الحق و اقام لهم علیا علیه السلام علما و اماما، و ما ترک شیئا یحتاج الیه الامه الا بینه، فمن زعم ان الله عزوجل لم یکمل دینه فقد رد کتاب الله عزوجل و من رد کتاب الله تعالی فهو کافر.» کافی ۱۹۹: ۱؛ عیون اخبار الرضا ۲۱۷: ۱؛ معانی الأخبار ۹۶؛ تحف العقول ۵۱۴؛ الاحتجاج ۴۳۳: ۲؛ بحارالانوار ۱۲۱: ۲۵؛ مسند الامام الرضا ۹۶: ۱.

جوامع بشری و مجموعه های انسانی، برای بقا و تداوم حیات خود نیازمند رهبری و مدیریت هستند و هیچ جامعه ای بدون مدیر و رهبر، سامان نمی یابد. به این دلیل جوامع اسلامی هم نیازمند پیشوایان و رهبران سیاسی - دینی هستند؛ رهبرانی که از تعهد و شایستگی و شرایط لازم برخوردار باشند و دین را به پا دارند و قوانین الهی را جاری نمایند.

در بحث امامت عامه، سخن از شرایط عمومی رهبران دینی و اجتماعی است، ولی در مسأله ی امامت خاصه این حقیقت مطرح می شود که چه کسانی به خصوص از سوی خداوند به وسیله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واجد شرایط امامت شناخته شده اند و برای امامت تعیین گشته اند؟

حضرت رضا علیه السلام به دنبال بیان این موضوع که یکی از ابعاد تمامیت دین به مسأله امامت و رهبری دینی و اجتماعی امت اسلامی باز می گردد و پیامبر در ماههای آخر عمر مبارکش، این وظیفه مهم را به انجام رسانیده و علی بن ابی طالب را به عنوان امام و ولی به مردم معرفی کرده است، می فرماید:

«- این امامت که مایه ی کمال دین و تمامیت نعمت الهی بر مردم است - آیا جایگاه و اهمیت آن برای مردم روشن است؟ آیا می دانند نقش امام در میان امت چیست؟ تا این که با رأی و نظر خود به انتخاب امام معصوم بپردازند!

امام معصوم، جایگاهش برتر و موقعیتش بزرگتر از آن است که مردم با اندیشه و معیارهای خود بخواهند او را انتخاب کنند.

امامت الهی، مقامی است که خداوند، ابراهیم خلیل را بدان مفتخر ساخته و پس از عنوان نبوت به او نشان امامت بخشیده و در مرتبه ی سوم زینت دوستی - الخلیل - را به او عطا فرموده است.» (۱).

۱- ۴۰۵. الامام الرضا علیه السلام: «هل یعرفون قدر الامامه و محلها من الامه فیجوز فیها اختیارهم! ان الامامه اجل قدرا، و اعظم شأنا ... من ان یبلغها الناس بعقولهم، او ینالوها بآرائهم ... ان الامامه خص الله بها ابراهیم الخلیل علیه السلام بعد النبوه مرتبه ثالثه.» کافی ۱۹۹: ۱؛ عیون اخبار الرضا ۲۱۷: ۱؛ معانی الأخبار ۹۶؛ تحف العقول ۵۱۴؛ الاحتجاج ۴۳۳: ۲؛ بحارالأنوار ۱۲۱: ۲۵؛ مسند الامام الرضا ۹۷: ۱.

امامت، شایسته پاکان و نه ظالمان

امامت و رهبری یک امت به طور کلی شایسته ی انسانهای صالح است و نه تنها به حکم شرع، بلکه به حکم عقل روا نیست که فردی ظالم و فاسد، رهبری یک جامعه و امت را بر عهده گیرد. در صورتی که موضوع مدیریت اجتماعی و رهبری دینی در جایگاه بالاتری مطرح شود؛ یعنی موضوع امامت خاصه و رهبران ویژه ای به میان آید که رسما از سوی پیامبر به مردم معرفی شده اند تا مفسر وحی و مبین احکام الهی باشند، مسأله صلاحیت و پاکی آنان از گناه، اهمیت بیشتری پیدا می کند. امام علی بن موسی علیه السلام می فرماید:

«ابراهیم پس از این که خود به مقام امامت افتخار یافت، از درگاه خداوند آرزو کرد که نسل او نیز از این افتخار همواره یکی پس از دیگری بهره مند باشند، اما در پاسخ او خداوند فرمود:

امامت، عهد و پیمان الهی است و ظالمان و گنهکاران شایسته امامت و عهد الهی نیستند.

خداوند با این بیان، امامت و رهبری هر انسان ظالم و گنهکاری را تا روز قیامت باطل ساخت.» (۱).

امامت امامان، دارای ملاک ارزشی

چه بسا برای کسانی این سؤال مطرح باشد که چگونه از میان انبوه انسانها، خداوند فردی را به عنوان پیامبر یا امام بر می گزیند و به مردم معرفی می کند و دستور می دهد از او اطاعت کنند؟ آیا خداوند در این انتخاب، ملاکها و معیارهایی را در نظر دارد؟ آن ملاکها کدامند؟

حضرت رضا علیه السلام به این پرسشها، پاسخی شایسته داده و فرموده است:

«کسی که گنهکاری را دوست داشته باشد، خود گنهکار است و آن کسی که انسان مطیع و فرمانبردار دستورات خداوند را دوست بدارد در حقیقت خود او نیز انسانی مطیع به شمار می آید. انسانی که ظالمی را یاری رساند، خود ظالم است و فردی که عدالت پیشه ای را خوار سازد نیز ظالم است. میان خداوند با هیچ کس

۱- ۴۰۶. الامام الرضا علیه السلام: «قال الله عزوجل: «لا ينال عهدی الظالمین» فابطلت هذه الآیه امامه کل ظالم الی یوم القیامه.»؛ کافی ۱۹۹: ۱؛ عیون اخبار الرضا ۲۱۷: ۱؛ معانی الأخبار ۹۷؛ تحف العقول ۵۱۴؛ الاحتجاج ۴۳۳: ۲؛ بحارالأنوار ۱۲۱: ۲۵.

خویشاوندی نیست و هیچ فردی به ولایت خداوند و دوستی او راه نمی یابد مگر در پرتو طاعت و بندگی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به فرزندان عبدالمطلب فرمود:

با اعمال نیک خود نزد من آیید و افتخار ورزید، نه با نسبها و ارتباط خویشاوندی.» (۱).

ممنوعیت غلو در حق امامان

امامت، جایگاهی رفیع است و امامان، انسانهایی شایسته و پاکند، ولی همواره دو گروه درباره ی آنان ستم کرده اند:

۱ - آنان که امامان را نشناخته و حرمت ایشان را نگاه نداشته و به سفارشهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره ی آنان عمل نکرده اند. کسانی که تنها امامان را مانند بقیه مردم پنداشته، بلکه دیگران را بر ایشان مقدم داشته و مطالب و معارف دینی را از غیر امامان دریافت کرده اند!

۲ - کسانی که دوستی و محبت امامان را پیشه خود ساخته و در این راه افراط کرده اند: تا آن جا که آنان را از جایگاه عبودیت و بندگی خدا خارج ساخته و به گمان ناقص خود در جایگاه خدایی قرار داده اند!

گروه دوم در حق ائمه غلو و زیاده روی کرده و به عنوان «غالیان» و «اهل غلو» مورد مذمت قرار گرفته اند.

علی بن موسی علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

«ای علی! تو از جهتی شبیه عیسی بن مریم هستی و مشابهتی با او داری، زیرا گروهی در محبت و دوستی عیسی زیاده روی کردند و هلاک شدند و گروهی به دشمنی با او رو آوردند و از حق تجاوز کردند و هلاک شدند و یک گروه راه اعتدال پیمودند و نجات یافتند.» (۲).

۱- ۴۰۷. سمعت الرضا علیه السلام، یقول: «من احب عاصیا فهو عاص، و من احب مطیعا فهو مطیع، و من أعان ظالما فهو ظالم و من خذل عادلا ـ فهو ظالم، انه لیس بین الله و بین احد قرابه و لا ینال احد ولایه الله الا بالطاعه و لقد قال رسول الله صلی الله علیه و آله لبنی عبدالمطلب: «ایتونی بأعمالکم لا ـ بأحسابکم و أنسابکم». عیون اخبارالرضا ۲۳۵: ۲؛ بحارالأنوار ۲۴۱: ۷؛ مسند الامام الرضا ۲۳۲: ۱.

۲- ۴۰۸. الامام الرضا علیه السلام: «... قال رسول الله صلی الله علیه و آله: یا علی ان فیک مثلا من عیسی بن مریم، احبه قوم فأفرطوا فی حبه فهلکوا فیه، و ابغضه قوم فافرطوا فی بغضه فهلکوا فیه، و اقتصد فیه قوم فنجوا.» عیون اخبارالرضا ۶۳: ۲ با اختلاف در عبارت؛ امالی الطوسی ۳۵۴: ۱؛ مناقب خوارزمی ۲۰۹؛ درر السمطین ۱۰۴؛ بحارالأنوار ۱۵۱: ۹؛ مسند الامام الرضا ۱۱۹: ۱.

معنـای این روایت زمـانی بهـتر فهمیـده می شـود که به قرآن مراجعه کنیم و از قرآن بشـنویم که چگـونه برخی از مسـیحیان به منظور تجلیل از مقام عیسی گفتند: «عیسی فرزند خداست.» (۱).

متأسفانه در میان جوامع شیعی، گاه دیده می شود که برخی ناآگاهان و کم مایگان به گمان بزرگداشت ائمه علیهم السلام، به آن بزرگواران نسـبتهایی می دهنـد که خود آنان نه تنها ادعا نداشـته اند، بلکه همواره از خود دور می ساخته اند؛ چنان که در برخی از فرقه های صوفیه یا مـذاهب باطلی چون «علی اللهیان» و یا سـخنان عوامانه برخی شاعران و مـداحان بی مایه دیـده می شود و چه بسا دست تزویر برخی مغرضان در پس این جریانها نهفته باشد که هست!

خیانت به امامان، تحت عنوان حمایت از ایشان

دسـتهای تفرقه انگیز و مغزهای مسؤولیت گریز همواره تلاش داشـته انـد تا ستیز میان امت اسـلامی را دامن زننـد و با اهانت به باورهای دیگران، بـدبینی و بدخواهی را میان مسـلمانان رواج دهند، در حالی که ائمه از این گونه حرکتها بیزار بوده اند، چنان که حضرت رضا علیه السلام می فرماید:

«مخالفان ما روایاتی را بیان فضایل ما ساخته اند که این روایات ساختگی به سه دسته تقسیم می شوند:

۱ – روایات غلو و زیاده روی.

۲ – روایات تقصیر که در آنها منزلت اهل بیت علیهم السلام نادیده گرفته شده است.

۳ – روایاتی که در آنها به بدیهای دشمنان ما تصریح شده است.

وقتی سایر مسـلمانان، اخبار غلو را می شنوند، شیعیان ما را کافر می پندارند و کافر می نامند و می گویند: شیعه به پروردگار و ربوبیت امامان خود، اعتقاد دارد!

اما زمانی که مردم اخباری را می شـنوند که در آنها نسـبت به حق امامان کوتاهی شـده است به آنها معتقـد می شوند – گمان می کنند آن روایات حق است و از پیامبر صادر شده است – و هنگامی که روایات دسته سوم را می شنوند و می بینند که به

۱– ۴۰۹. «و قالت النصاری المسیح ابن الله» (توبه: ۳۰).

برخی شخصیتهای مورد احترام آنان، دشنام داده شده است، آنها هم به امامان دشنام می دهند! در حالی که خداوند در قرآن فرموده است:

«به بتانی که مورد پرستش مشرکانند دشنام ندهید، زیرا اگر به مقدسات آنان دشنام دهید، آنان نیز از روی ناآگاهی و جهل به خداوند دشنام می دهند.» (۱).

شیوه ی صحیح دفاع از امامان

با توجه به اهمیت امامت و مقام ارجمند امامان و لزوم معرفی ایشان به جامعه و گرایش دادن مردن به مکتب آنان، چه راهی را باید پیمود و چه شیوه ای را باید در پیش گرفت؟

اگر این حقیقت را یافته باشیم که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نور و هدایتند و دانش دین به وسیله آنان نشر یافته و اندیشه ی توحیدی در پرتو توضیحها و تفسیرهای ایشان استحکام پیدا کرده و استدلالی شده است، خواهیم دانست که بهترین راه تبلیغ مقام امامان این است که منزلت علمی و معنوی و رهنمودهای سازنده ی اخلاقی - اجتماعی آنان را به مردم بشناسانیم، چنان که حضرت رضا علیه السلام فرموده است:

«خداوند رحمت کند آن کس را که امر ما را احیا کند.»

سؤال شد: احیای امر شما به چیست؟

فرمود:

«احیای امر امامت معصومین علیهم السلام به این است که دانش ما را فراگیرد و نیز به مردم آموزش دهد، زیرا اگر مردم سخنان و معارف ارزشمند ما را می دانستند و بدانها آگاهی می یافتند، از ما پیروی می کردند.» (۲).

ص: ۱۹۷

---

۱ - ۴۱۰. الامام الرضا علیه السلام: «یا ابن ابی محمود! ان مخالفینا وضعوا اخبارا فی فضائلنا و جعلوها علی ثلاثه اقسام: احدها الغلو و ثانیها التقصیر فی أمرنا، و ثالثها التصریح بمثالب اعدائنا، فاذا سمع الناس الغلو فینا کفروا شیعتنا و نسبوهم الی القول بربوبیتنا و اذا سمعوا التقصیر اعتقدوه فینا، و اذا سمعوا مثالب اعدائنا باسمائهم ثلبونا باسمائنا و قد قال الله عزوجل: «و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم». عیون اخبار الرضا ۳۰۴: ۱؛ بحارالأنوار ۲۳۹: ۲۶.

۲ - ۴۱۱. عن عبدالسلام بن صالح الهروی قال: سمعت اباالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام یقول: «رحم الله عبدا احیا امرنا، فقلت له: و کیف یحیی امرکم؟ قال: «یتعلم علومنا و یعلمها الناس. فان الناس لو علموا محاسن کلامنا لا تبعونا.» عیون اخبار الرضا ۳۰۷: ۱؛ معانی الأخبار ۱۸۰؛ بحارالأنوار ۳۰: ۲؛ مسند الامام الرضا ۶: ۱.

خود محوری در مسائل دین، مایه ی گمراهی

بخشی از مسائل دین، تأیید و تأکید احکام عقلی و حقایق علمی است و بخشی دیگر رهنمودها و دستور العملهایی است که فراتر از دریافت عقل و رهیافت علوم بشری است.

در اصطلاح علمی، دسته ی نخست را «احکام ارشادی» می نامند و دسته ی دوم را «احکام مولوی» و «احکام تعبدی».

در زمینه ی احکام ارشادی، انسانها به دلیل برخورداری از عقل و ابزار شناخت، مجال آن را دارند که به تعقل و تفکر و کاوش و تجزیه و تحلیل و تعیین حدود و جوانب بپردازند، زیرا حکم شریعت در این موارد، نظر به دریافتهای عقلی خود انسان دارد؛ مانند: ممنوعیت دروغ، غیبت، حسادت، بخل، کینه و مانند: حسن وفای به عهد، سخاوت، خدمت به انسانها و ...

اما در زمینه احکام تعبدی، مانند: نماز، روزه، حج و ... مجالی برای عقل نیست که بخواهد کم و کیف و میزان ضرورت و شکل انجام آنها را بتنهایی بفهمد، بلکه در این زمینه ها که معمولا به مسائل عبادی باز می گردد، عقل حکم می کند که باید نوع عبادت و بندگی و راه صحیح تقرب به خداوند را از خود خداوند و از وحی و انبیاء دریافت کرد، زیرا چه بسا انسان شیوه ای را برای اظهار بندگی به درگاه خداوند برگزیند که مورد رضای الهی نباشد.

متأسفانه همان گونه که در فصل قبل گفته شد، برخی انسانها در مسیر تقرب به خداوند و رسیدن به ارزشهای معنوی، گاه گرفتار خودخواهی و خودمحوری می شوند و با فکر و سلیقه ی خود راهی را در پیش می گیرند و همان طور که مثلا عده ای به گمان دفاع از اهل بیت علیهم السلام، راههایی را می روند که مایه بی آبرویی شیعه و بدنام شدن مکتب اهل بیت علیهم السلام می باشد، گروهی هم در میدان زهد و تقوا و ریاضت و عرفان و بندگی و عبادت خدا، گرفتار بدعت گذاری شده و شیوه ها و مسلکها و روشهایی را اختراع کرده اند که از سوی وحی تأیید نشده است.

کم نیستند کسانی که معنای زهد را درک نکرده و گمان کرده اند که زهد یعنی ژنده پوشی، گدا مسلکی، درویش بازی، گوشه گیری و ...

هستند کسانی که تقوا را به معنای انزوا از جامعه، حضور نیافتن در کارهای جدی اجتماعی، توجه نکردن به مسائل حیات و زندگی گرفته اند! و به خیال خود برای رسیدن به مقامات معنوی و دست یافتن به کارهای خارق العاده و کرامات، به چله نشینی و اذکار ساختگی و آزار تن همت گمارده اند!

در حالی که هیچ یک از اینها مورد رضایت شارع مقدس نبوده و مایه ی تقرب به خداوند نیست، چه این که راه نزدیک شدن به خداوند، پیروی از راه وحی و الگو قرار دادن پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم است و در راه عبادت، نباید به ابداع و اختراع دست زد.

حضرت رضا علیه السلام در این باره می فرماید:

«این سخن رسول خدا است:

«کسی که به دین و مسلکی گردن نهد که آن را از منبع صحیح و معتبر دینی - وحی و پیامبر - دریافت نکرده است، از سوی خداوند محکوم به پوچی و گمراهی است و کسی که تلاش کند مسائل و روشهای دینی و عبادی خود را از راههای غیر معتبر و راههایی که خداوند آنها را تأیید نکرده است، دریافت کند، مشرک به شمار می آید!تنها راه ایمن و معتبر برای شناخت وحی و پیام و خواست خداوند، راه محمد صلی الله علیه و آله می باشد.» (۱).

اهمیت این روایت تا آن جاست که اگر علل انحطاط مسلمانان و عقب ماندگی فرهنگی و علمی و عملی آنان را مورد مطالعه قرار دهیم، خواهیم یافت که یکی از مهمترین آنها، بدعتها و اختراعهای نادرستی است که در قلمرو برنامه ها و مفاهیم دینی صورت داده اند و به جای این که تقرب به خدا و محبت به اهل بیت علیهم السلام را در متخلق شدن به اخلاق الهی و ارزشهای والای معنوی و فضایل انسانی جست وجو کنند، دل به برخی باورها و مسائل صوری و ظاهری خوش کرده اند.

دینداری در پرتو عمل و نه آرمان پردازی

گروهی دین را در قالب آرمانها و پندارهای خود جست وجو می کنند، عمل را فرو می نهند و دل به ارتباطها و نسبها و امور ظاهری می بندند، در حالی که دین مجموعه ای به هم پیوسته و منسجم است و در گفته ها و ره آوردهای خود، بنای مزاح و سرگرمی نداشته است.

اما چه راحت گروهی به دستورات دین عمل نمی کنند و برای توجیه نفس خویش به رحمت الهی تکیه می نمایند، غافل از این که خدای رحیم، خدای صادق، حکیم و عادل نیز

---

۱ - ۴۱۲. الامام الرضا علیه السلام: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من دان بغیر سماع، الزمه الله البته الی الفناء، و من دان بسماع من غیر الباب الذی فتحه الله عزوجل لخلقه فهو مشرک و الباب المامون علی وحی الله تبارک و تعالی محمد.» با اختلاف اندک کافی ۳۷۷: ۱، ح ۴؛ عیون اخبار الرضا ۹: ۲، ح ۲۲؛ با اختلاف اندک بحارالانوار ۱۰۵: ۲، ح ۶۸.

هست و صدق سخنان و بشارتها و تهدیدهای الهی مستلزم آن است که آنچه در قرآن و منابع دینی آمده است، بی کم و کاست، تحقق پیدا کند.

یکی از شاگردان امام رضا علیه السلام به نام حسن بن موسی بن علی وشاء می گوید، در خراسان همراه علی بن موسی علیه السلام بودم. در آن مجلس، زید بن موسی – برادر امام رضا علیه السلام – نیز حضور داشت. گروهی پیرامون زید جمع بودند و او – به سبب انتسابش به خاندان پیامبر و به خاطر این که فرزند موسی بن جعفر است – به آن جمع تفاخر می کرد و فخر می فروخت و می گفت: ما چنین هستیم و ما چنان هستیم!

در آن سوی محفل نیز گروهی پیرامون علی بن موسی گرد آمده بودند و حضرت با آنان سخن می گفت. در این میان، سخنان زید به گوش امام رسید.

حضرت رضا به جانب برادر رو کرد و فرمود:

«ای زید! آیا حرفهای نقالان کوفه تو را مغرور کرده است و فریب خورده ای که روایت کرده اند: «فاطمه علیهاالسلام عفت خود را حفظ کرد و خداوند آتش را بر ذریه ی او حرام نمود.»

این مخصوص «حسن و حسین» و فرزندان بی واسطه ی فاطمه است.

آیا ممکن است که پدر تو – امام موسی بن جعفر علیه السلام – اطاعت خدا کند، روزها روزه بدارد و شبها به نماز بایستد، ولی تو معصیت خدا کنی و با این وصف، روز قیامت هر دو به دلیل این که فرزندان فاطمه هستید، برابر باشید! اگر به راستی این چنین باشد معلوم می شود، تو نزد خداوند عزیزتر از موسی بن جعفر علیه السلام هستی، زیرا او با عمل و تلاش می بایست به قرب الهی راه یابد و تو بی زحمت و بدون هیچ عمل!» (۱).

پیام این روایت، به موضوع مورد روایت محدود نمی باشد، بلکه نوع بیان و استدلال امام علیه السلام این امکان را می دهد که بگوییم پس از ایمان به اصول دین، هیچ چیزی جای عمل

ص: ۲۰۰

۱- ۴۱۳. حدثنا الحسن بن موسی بن علی الوشاء البغدادی، قال کنت بخراسان مع علی بن موسی الرضا علیه السلام فی مجلسه و زید بن موسی حاضر، قد اقبل علی جماعه فی المجلس یفتخر علیهم و یقول: نحن و نحن، و ابوالحسن علیه السلام مقبل علی قوم یحدثهم، فسمع مقاله زید فالتفت الیه، فقال: «یا زید اغرک قول ناقلی الکوفه: «ان فاطمه علیهاالسلام احصنت فرجها، فحرم الله ذریتها علی النار»؟ فوالله ماذاك الا للحسن و الحسین و ولد بطنها خاصه، فاما ان یکون موسی بن جعفر علیه السلام یطیع الله و یصوم نهاره و یقوم لیله، و تعصیه انت ثم تجیئان یوم القیامه سواء! لانت اعز علی الله عزوجل منه!» عیون اخبار الرضا ۲۳۲: ۲؛ بحارالانوار ۲۳۰: ۴۳، ح ۲.

صالح و تلاش را نمی گیرد؛ نه نسب و فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله بودن و نه گریه بر مصائب خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و نه محبت بر نیکان و صالحان. بلی می توان گفت که محبت به نیکان و بندگان صالح الهی، خود راهی برای بازگشت به سوی خدا و حرکت در مسیر تکلیف و پایبندی به احکام الهی است و اگر در روایات، نسبت به محبت اهل بیت علیهم السلام و یا گریه بر مصائب آنان و با تکیه بر رحمت الهی تأکید شده، برای آن بوده است که این امور، خود راهی است برای روآوری به عمل صالح، نه این که مایه غرور و ترک عمل شود.

نمادهای دینی، استوار بر بنیادهای عملی

در ادیان آسمانی، مفاهیمی مانند: توبه، استغفار، توفیق خواهی، دعا و ذکر وجود دارند که بیشتر دارای جنبه ی نمادین و نشانه ای هستند.

این مفاهیم هر چند با نوعی عمل همراهند، ولی حقیقت آنها در عملی پایدارتر و بنیادی تر نهفته است، به گونه ای که اگر این نمادها بتنهایی مورد توجه قرار گیرند، از حالت ارزشی بیرون آمده، شکل تمسخر و استهزاء به خود می گیرند. روشنترین مثال آن، استغفار زبانی است که ریشه در قلب و باور و نمود در عمل نداشته باشد.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

«چند چیز است که اگر همراه با چند حقیقت نباشد، مسخره می نماید:

۱ - کسی که زبانش استغفار کند، ولی قلبش از گناه پشیمان نباشد.

۲ - فردی که توفیق طلب کند، ولی تلاش ننماید.

۳ - انسانی که احتیاط جو باشد، ولی دقت و پرهیز نداشته باشد.

۴ - آن که آرزوی بهشت کند، ولی بر دشواریها شکیبا نباشد.

۵ - شخصی که از آتش دوزخ به خدا پناه برد، ولی هوسهای دنیا را ترک نگوید.

۶ - کسی که ذکر خدا بر لب براند، ولی شوق دیدار رحمت الهی را نداشته باشد و ... اینان در حقیقت خود را به استهزاء گرفته اند.» (۱).

۱- ۴۱۴. قال الرضا علیه السلام: «سبعه اشیاء بغیر سبعه اشیاء من الاستهزاء، من استغفر لسانه و لم یندم بقلبه فقد استهزأ بنفسه، و من سأل الله التوفیق و لم یجتهد فقد استهزأ بنفسه، و من استحزم و لم یحذر فقد استهزأ بنفسه، و من سال الله الجنه و لم یصبر علی الشدائد فقد استهزأ بنفسه، و من تعوذ بالله من النار و لم یترک شهوات الدنیا فقد استهزأ بنفسه، و من ذکر الله و لم یشتق

الی لقائه فقد استهزأ بنفسه ...» کنز الکراجی ۱۵۰؛ بحارالانوار ۳۵۶: ۷۸، ح ۱۱؛ تنبیه الخواطر ۱۱۰: ۲؛ مسند الامام الرضا علیه السلام ۲۸۳: ۱.

دین و اخلاق، دو عنصر تفکیک ناپذیر

دین اسلام تنها مجموعه ای از باورها و تکالیف عبادی نیست، بلکه در کنار دعوت به یکتاپرستی و ایمان به انبیاء و امامان را ستین و قیامت و در کنار واجبات عبادی، اساس تعالیم و برنامه های خود را بر پایه فضایل اخلاقی استوار ساخته است.

دامنه ی تعالیم و سفارشهای دین درباره ی اخلاق و فضیلت، بیش از آن است که در چند صفحه بتوان فهرست آنها را تدوین کرد، ولی می توان به عنوان نمونه مواردی از احادیث حضرت رضا علیه السلام را در زمینه توصیه های اخلاقی و اجتماعی یادآور شد.

آن حضرت در بیانی بسیار زیبا و شکوهمند نشان داده است که چگونه حقوق الهی با حقوق انسانی در نظام تفکر دینی به هم پیوسته است و چگونه عبودیت و بندگی به درگاه خدا از فضیلت و اخلاق در میان بندگان خدا جدایی نمی پذیرد.

علی بن موسی علیه السلام می فرماید:

«خداوند متعال سه وظیفه دینی را با سه موضوع - اجتماعی - همراه ساخته است:

۱ - نماز را - که موضوعی عبادی است - به همراه زکات - که خدمتی اجتماعی است - فرمان داده است. پس کسی که نماز به جای آورد، ولی زکات ندهد، نمازش پذیرفته نیست.

۲ - شکرگزاری در برابر خالق را با شکرگزاری برای پدر و مادر قرین ساخته است. پس کسی که سپاسگزار پدر و مادر نباشد، شکر خدا به جا نیاورده است.

۳ - تقوای الهی را همراه با صله ی رحم فرمان داده است. کسی که ارتباط با خویشاوندان را بگسلد، تقوای الهی را رعایت نکرده است. (۱).

ص: ۲۰۲

---

۱ - ۴۱۵. الامام الرضا علیه السلام: قال: ان الله عزوجل امر بثلاثه مقرون بها ثلاثه اخری: امر بالصلاه و الزکاه فمن صلی و لم یزک لم یقبل منه صلاته، و امر بالشکر له و للوالدین، فمن لم یشکر والدیه لم یشکر الله، و امر باتقاء الله و صله الرحم، فمن لم یصل رحمه لم یتق الله عزوجل.» عیون اخبار الرضا ۲۵۸: ۱، ح ۱۳؛ بحارالانوار ۶۸: ۷۴، ح ۴۰.

مؤمن، به دور از مکر و خیانت

امام علی بن موسی علیه السلام می فرماید که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«کسی که مسلمان باشد، مکر و خدعه نمی کند. از جبرئیل شنیدم که می گفت: فرجام مکر و خدعه، آتش است. از ما نیست کسی که با مسلمانی غش کند، از ما نیست کسی که بر مسلمانی خیانت روا دارد.» (۱).

صداقت و امانتداری

امام علی بن موسی علیه السلام می فرماید: که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«وقتی می خواهید حقیقت ایمان افراد را بشناسید - به زیادی نماز و روزه و حج و کارها و خدمات اجتماعی و مناجات شبانه ی آنها ننگرید، بلکه به صداقت و راستگویی و امانتداری آنان بنگرید.» (۲).

برخورد همسان با توانمند و تهیدست

امام علی بن موسی علیه السلام می فرماید:

«کسی که با مسلمانی تهیدست روبرو شود و سلام و احوالپرسی وی با او برخلاف سلامی باشد که با توانمندان و ثروتمندان دارد، خدا را در قیامت خشمگین خواهد یافت.» (۳).

اهتمام به امور مسلمانان

مؤمن اصولا در جامعه اسلامی نمی تواند نسبت به شرایط اجتماعی و نیازها و ضرورتهای

۱- ۴۱۶. الامام الرضا علیه السلام: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من کان مسلما فلا یمکر و لا یخدع، فانی سمعت جبرئیل علیه السلام یقول: ان المکر و الخدیعه فی النار، ثم قال علیه السلام: لیس منا من غش مسلما، و لیس منا من خان مسلما.» عیون اخبار الرضا ۵۰: ۲، ح ۱۹۴؛ بحارالانوار ۳۲۶: ۳۶، ح ۱۸۲.

۲- ۴۱۷. الامام الرضا علیه السلام: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله: و لا تنظروا الی کثره صلاتهم و صومهم و کثره الحج و المعروف و طنطنتهم باللیل، ولکن انظروا الی صدق الحدیث و أداء الأمانه.» عیون اخبار الرضا ۵۱: ۲، ح ۱۹۷؛ مسند الامام الرضا ۲۷۴: ۱.

۳- ۴۱۸. الامام الرضا علیه السلام: «من لقی فقیرا مسلما فسلم علیه خلاف سلامه علی الاغنیاء لقی الله عزوجل یوم القیامه و هو علیه غضبان.» عیون اخبار الرضا ۵۲: ۲، ح ۲۰۲.

زندگی دیگر مسلمانان بی تفاوت باشد.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

«کسی که روز را آغاز کند، ولی در اندیشه ی امور مسلمانان نباشد و برای رفع مشکلات آنان اهتمام نداشته باشد، از جمله ی مسلمانان نیست.» (۱).

یاری و امداد ضعیفان

حضرت رضا علیه السلام می فرماید:

«برترین صدقه و انفاق در راه خداوند، امداد و یاری ضعیفان است.» (۲).

امام علیه السلام در این بیان، با توسعه ی موضوع صدقه، نشان داده اند که صدقه به عنوان یک حرکت انسانی و الهی، در محدوده ی کمکهای مالی و اقتصادی خلاصه نمی شود، بلکه هر نوع امداد و یاری رساندن اجتماعی می تواند برای خدا باشد و عنوان صدقه را پیدا کند.

محبت به مردم

امام رضا علیه السلام می فرماید:

«محبت به مردم و اظهار دوستی نسبت به ایشان، نیمی از عقل است.» (۳).

شایسته است در این حدیث، به این نکته توجه شود که در نگاه دین و رهبران الهی، تنها مؤمنان و مسلمانان نیستند که سزاوار لطف و محبتند، بلکه در بینش دینی، همه ی انسانها و بندگان خدا باید از پرتو محبت اجتماعی برخوردار شوند. علاوه بر این، نقش سازنده و مؤثر این محبت و مودت اجتماعی و فراگیر، تا آن جاست که اگر همه ی تدابیر عقلی انسان را برای تنظیم صحیح روابط اجتماعی به دو بخش تقسیم کنیم، یک بخش آن، محبت ورزی است و بخش دیگر آن همه ی تدابیر بایسته ی دیگر و این نشانه ی تأثیر مهم محبت است.

۱- ۴۱۹. الامام الرضا علیه السلام: «من اصبح لا یهتم بامور المسلمین فلیس منهم.» فقه الرضا ۳۶۹؛ عن النبی: کافی ۱۶۴: ۲، ح ۵.

۲- ۴۲۰. الامام الرضا علیه السلام: «عونک للضعیف افضل من الصدقه». تحف العقول ۵۲۵، ح ۳۷؛ بحارالانوار ۳۳۹: ۷۸.

۳- ۴۲۱. الامام الرضا علیه السلام: «التودد و الی الناس نصف العقل.» تحف العقول ۵۲۰، ح ۱۵؛ بحارالانوار ۳۳۵: ۷۸.

اندوه زدایی از قلبها

امام رضا علیه السلام می فرماید:

«آن کس که اندوهی از قلب و چهره ی انسان مؤمنی بزداید، خداوند در روز رستاخیز، اندوه از قلبش بزداید.» (۱).

ارتباط با خویشاوندان

در مجموعه رهنمودهای اجتماعی اسلام، خدمت به خویشاوندان و محبت به آنان از اولویت برخوردار است. چه بسا علت، این باشد که اگر همه ی انسانها نسبت به اطرافیان و نزدیکانشان رسیدگی و مراقبت داشته باشند، به طور طبیعی، هیچ فردی در جامعه اسلامی از نگاه محبت و رسیدگی اجتماعی، محروم نخواهد ماند.

موضوع «صله ی رحم» و تأکید بر آن در نظام اخلاقی دین، در حقیقت یک ابتکار شگرف اجتماعی - روانی است که هیچ برنامه و تدبیر دیگری نمی تواند جایگزین آن باشد.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

«کسی که دوست دارد روزگار دراز تری در دنیا زندگی کند و روزیش فراوانتر گردد، صله ی رحم کند و به خویشاوندانش رسیدگی نماید.» (۲).

یعنی، صله ی رحم به عنوان یک حرکت انسانی - دینی نه تنها از ثواب معنوی برخوردار است که دارای آثار مادی و دنیوی نیز هست.

مهربانی با خانواده

امام رضا علیه السلام می فرماید:

«کسی ایمانش برتر و بهتر از دیگران است که اخلاقش نیکوتر و نسبت به خانواده اش مهربانتر باشد.» (۳).

۱- ۴۲۲. الامام الرضا علیه السلام: «من فرج من مومن فرج الله من قلبه یوم القیامه.» کافی ۲۰۰: ۲؛ بحارالانوار ۳۲۱: ۷۴، ح ۸۸.

۲ - ۴۲۳. الامام الرضا علیه السلام: «من سره ان ینسأ فی اجله و یزاد فی رزقه فلیصل رحمه.» عیون اخبار الرضا ۴۴: ۲؛ بحارالانوار ۹۱: ۷۴، ح ۱۵.

۳- ۴۲۴. الامام الرضا علیه السلام: «احسن الناس ایمانا، احسنهم خلقا و الطفهم باهله و أنا ألطفکم بأهلی» عیون اخبار الرضا ۳۸: ۲؛ صحیفه الرضا ۱۲؛ عن رسول الله صلی الله علیه و آله مثله. بحارالانوار ۳۸۷: ۷۱، ح ۳۴.

در بیانی دیگر، حضرت رضا علیه السلام می فرماید:

«در یکی از روزها، مردی از علی بن ابی طالب دعوت کرد تا آن حضرت به منزل او برود.

حضرت علی علیه السلام به آن مرد فرمود به سه شرط، دعوت تو را پاسخ خواهم گفت: ۱ - برای تدارک میهمانی، چیزی از خارج منزل تهیه نکنی (بر اقتصاد خانواده ات، خرجی را تحمیل ننمایی.) ۲ - در منزل هر چه داری، ما را به همان مهمان کنی (با خود نیندیشی که باید بهترینها را برای ما فراهم نمایی.) ۳ - همسر و خانواده ات را برای میزبانی از ما به زحمت نیندازی.» (۱).

ایجاد رفاه در خانواده

امام رضا علیه السلام می فرماید:

«سزاوار است که مرد خانواده، برای همسر و فرزندان و کسانی که تحت سرپرستی او هستند، رفاه و گشایش پدید آورد، تا این که آرزومند پایداریش باشند نه منتظر مرگش!»

اقتصاد و برنامه ریزی در زندگی

امام رضا علیه السلام می فرماید:

«هیچ انسانی به حقیقت ایمان ره نمی یابد مگر در پرتو سه خصلت: شناخت و ژرف نگری در دین، و برنامه ریزی صحیح در ادامه ی زندگی، و شکیبایی بر سختیها.» (۲).

آراستگی در زندگی اجتماعی

امام علی بن موسی علیه السلام می فرماید:

---

۱ - ۴۲۵. الامام الرضا علیه السلام: عن علی علیه السلام «انه دعاه رجل، فقال له علی علیه السلام: علی أن تضمن لی ثلاث خصال. قال: و ما هی یا امیرالمؤمنین؟ قال: لا تدخل علینا شیئا من خارج، و لا تدخر عنا شیئا فی البیت، و لا تجحف بالعیال. قال: ذلک لک، فاجابه علی بن ابی طالب علیه السلام». عیون اخبار الرضا ۲۵۸: ۱؛ خصال ۲۰۷؛ مسند الامام الرضا ۲۹۱: ۱.

۲ - ۴۲۶. الامام الرضا علیه السلام: «لا یستکمل عبد حقیقه الایمان حتی یکون فیه خصال ثلاث: التفقه فی الدین و حسن التقدیر فی المعیشه و الصبر علی الرزایا.» تحف العقول ۵۲۵؛ بحارالانوار ۳۳۹: ۷۸؛ مسند الامام الرضا ۲۸۵: ۱.

«از جمله اخلاق انبیای الهی، نظافت و پاکیزگی است.» (۱).

یکی از روایتگران احادیث به نام ابی عباد می گوید: حضرت رضا علیه السلام در تابستان روی حصیر می نشست و در زمستان روی نمد و آن حضرت پیراهن زبر و خشن می پوشید، مگر زمانی که از منزل بیرون می آمد و در برابر مردم قرار می گرفت، زیرا در این گونه موارد، لباس نیکو می پوشید و خود را برای مردم آراسته می نمود. (۲).

روشنترین بامداد زندگی آینده ی بشر

نکته های زیبا و آموزنده در آموزه های مکتب رضوی، بسیار است و مجال این کتاب اندک. از این رو به آنچه یاد شد، اکتفا می کنیم و این مجموعه را با نویدی خوش و با ترسیمی امید بخش از آینده ی زندگی بشر در کره ی خاک به پایان می بریم.

نام دعبل خزاعی و اشعار پر حماسه ی او برای شیعه آشناست، او که اندیشه ی ناب تشیع را در گلواژه ی اشعارش به نسیم خاطره ها و اندیشه ها می سپرد تا اقصی نقاط سرزمین اسلامی از یاد و نام خاندان عترت و طهارت، شمیم محبت و ولایت یابد.

یکی از شکوهمندترین مناظری که این شاعر فرهیخته در نمای اشعار خویش آفریده است، سروده هایی است که در محضر امام علی بن موسی علیه السلام باز خواند و آن حضرت را به شدت تحت تأثیر قرار داد.

دعبل در این مجموعه ی حماسی، سخن را از بی مهری زمانه و مدارس دور مانده از مدرسان وحی آغاز می کند و به شرح زندگی یکایک امامان علیهم السلام می پردازد تا به این ابیات می رسد:

خروج امام لا محاله خارج

یقوم علی اسم الله و البرکات

یمیز فینا کل حق و باطل

و یجزی علی النعماء و النقمات

سرانجام، بی هیچ تردید، امامی قیام خواهد کرد.

قیام او با نام خدا و همراه با برکت و فرخندگی است.

او در میان مردم، هر حق و باطلی را از هم جدا خواهد نمود.

۱ – ۴۲۷. الامام الرضا علیه السلام: «من اخلاق الانبیاء التنظف.» تحف العقول ۵۱۹؛ بحارالانوار ۳۳۵: ۷۸.

۲ – ۴۲۸. کـان جلوس الرضا فی الصـیف علی حصـیر، و فی الشـتاء علی مسـح و لبسه الغلیظ من الثیاب حتی اذا برز للناس تزین لهم. عیون اخبار الرضا ۱۷۸: ۲، ح ۱.

و هر نیک و بدی را پاداش و جزا خواهد داد.

سخن که به این جا انجامید، حضرت رضا علیه السلام به شدت گریست. سپس به «دعبل» فرمود:

«این دو بیت شعر را روح القدس بر زبانت جاری کرده است، آیا تو می دانی این امام کیست و چه زمانی قیام خواهد کرد؟»

دعبل پاسخ می دهد: من آگاهی زیادی در این باره ندارم، ولی همین اندازه می دانم که از میان شما خاندان رسالت، امامی قیام خواهد کرد که زمین را از فساد، پاک می سازد و عدالت را در گستره ی زمین جاری می نماید.

امام علی بن موسی علیه السلام فرمود:

«ای دعبل، پس از من، فرزندم محمد - جواد الائمه - و پس از او فرزندش علی - امام هادی علیه السلام - و بعد از او فرزندش حسن - امام عسگری علیه السلام - به امامت خواهد رسید و پس از او فرزندش «حجت قائم» امام خواهد بود که در دوران غیبتش مردمان به قیام و قدومش چشم خواهند دوخت. زمانی که بر مردمان ظاهر شود، همگان به اطاعت او گردن نهند.

هان! ظهور او قطعی است، آن گونه که اگر حتی یک روز از عمر جهان باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را چنان طولانی گرداند که آن گرامی خروج نماید و زمین را بدان سان که لبریز از ستم شده، مالامال از عدل سازد.» (۱).

بدان امید که آفتاب رحمت آن وجود گرامی، در روزگار زندگی ما بتابد و افتخار خدمت در حکومت الهی و عدل گسترش، نصیب امتی شود که برای احیای دین در سرزمین خویش، به وظیفه ی خود قیام کردند و با تقدیم شهیدانی پاکباخته، تلاش نمودند تا فضای جامعه ی خود را به عطر دینخواهی و دینمداری و پیروی از مکتب خاندان وحی بیامیزند و وفاداری خویش را به مکتب عدل و حماسه و ایثار، به اثبات رسانند.

اللهم انا نرغب الیک فی دوله کریمه تعز بها الاسلام و اهله.

بارالها! ما در آرزوی حکومت ارجمندی به سر می بریم که در پرتو آن اسلام و اسلامیان عزت و اقتدار یابند.

ص: ۲۰۸

---

۱ - ۴۲۹. الامام علی بن موسی علیه السلام: «یا دعبل ... لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله عزوجل ذلک الیوم، حتی یخرج فیملا الارض عدلا کما ملئت جورا.» کمال الدین: ۳۷۲؛ ینابیع الموده: ۵۴۴؛ مسند الامام الرضا ۲۲۴: ۱.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹